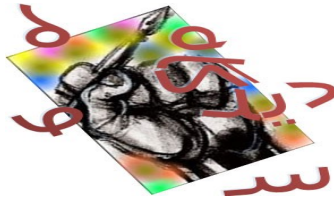


- از ویژگیهای نیروی سرنگونی طلب**
- صفت سازش ناپذیر با تمام جناح های رژیم
 - صف آرایی منسجم در برابر دشمن
 - بهره گیری از تمام ابزارها و روش ها
 - گسترش پایگاه اجتماعی
 - ارتقاء فرهنگ مبارزاتی
 - احترام به آزادی اندیشه، بیان و مطبوعات
 - باور عملی به گفتمان سازنده و فعال
 - تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان



دیدگاه سوم
برای اتمیل به دوستان
در داخل و خارج از ایران
دانلود فایل پ.د.اف

سرسخن
شماره نخست
صفحه 44

آزادخواهی
استوار بر آگاهی سیاسی

5 سوال

از	ص
بهروز سورن	2
بهرام رحمانی	4
کوروش طاهری	13
عزیز فولادوند	15

مفهوم سوسیالیسم (4)
رابطه دین و حکومت (بابانی)

صفحه 43

دیدگاه
همکاران

نگارنده	ص
آناهیتا اردوان	18
سعید اطلس	19
محمود خادمی	21
مازیار رازی	24
عباس رحمتی	25
علی فیاض	33
میلاد مختوم	36
علی ناظر	41

دیدگاه سوم، شماره 11 | iranrcises@gmail.com | آذر 1393، دسامبر 2014

پارادوکس

مذاکرات اتمی، برای رسیدن به یک توافق جامع، که میتوانست در مسقط کورسوی بزند، با شکست روبرو، و به دور بعدی در بین موکول شد. در این بلبشوی زدوبند ها، روسیه سعی دارد از آب گل آلود ماهی گرفته و با سوار شدن روی موج بلا تکلیفی، و نقاط ضعف رژیم اسلامی، قراردادهای طولانی مدت، از جمله احداث دو نیروگاه جدید امضا کرده، و به میوه چینی ادامه دهد. آمریکا، ظاهراً از موضع خود کوتاه نمی آید، و **اوباما** برای تأکید بر این موضع، "فرمان اجرای قانون اختیار وضع شرایط اضطراری اقتصادی بین المللی علیه ایران را که از سی و پنج سال پیش اجرا شده است برای یک سال دیگر تمدید" می کند، با وجود اینکه حسن روحانی گفته "**سلاح زنگزده تحریم ها**" کارساز نیستند. در کنار این دو زالوی اتمی، چین کمونیست اتمی هم بیکار ننشسته و در حال ماهیگیری است. **عبدالرضا رحمانی فضلی**، وزیر کشور جمهوری اسلامی، با اشاره به مشکلات تحریم خبر می دهد که "با شرایط تحریمی و عدم امکان انتقال پول مواجه بودیم که در مذاکرات با کشور چین توانستیم به نتایج مفیدی دست پیدا کنیم و آنها قبول کردن در مقابل موجودی های ایران که در مقابل فروش نفت در حساب های چین است این مسئله را برای ما حل کنند." به زبانی دیگر، چین از ایران نفت می خرد، تا بتواند محصولات خود را به ایران ارسال کرده، و به اشتغال زایی در چین رونق بخشد. این معامله ناعادلانه پایاپای در حالیست که کارگران و کارمندان در ایران به دنبال یک لقمه نان هستند، و آمار نجومی بیکاری در ایران باورکردنی نیست.

برنامه های اقتصادی حسن روحانی هم به دلایل متعدد یکی پس از دیگری با شکست و ناکامی روبرو می شوند. **علیرضا شکیبایی**، کارشناس امور اقتصاد، در تحلیل خود می گوید "اگر رشد اقتصادی اخیر را مردم لمس نکردند به این دلیل است که رشد اقتصادی در بخشهایی صورت گرفته است که با زندگی مردم ارتباط مستقیم نداشته است، به همین دلیل است که مردم این رشد را احساس نمی کنند." وی با انتقاد از برنامه دولت تدبیر و امید، ادامه می دهد "صنایع کوچک که کارآفرین و اشتغال آفرین هستند و بیشتر تغییراتشان در زندگی مردم محسوس تر است اکنون در مصیقه هستند." وی با اشاره به این نکته که ماهوا فرقی بین دولت احمدی نژاد و روحانی نیست، نتیجه می گیرد که "نگاه دولت، همان نگاه گذشته است". پژوهشگران اقتصاد تنها منتقدین دولت تدبیر و امید نیستند. سایت فارس، با بازخوانی ده سوال، بی توجه به تشدید بحران در داخل نظام اسلامی، به حسن روحانی گوشزد می کند که "۹ ماه از ابلاغ سیاست های اقتصاد مقاومتی گذشت، خبری از ستاد و تدوین برنامه ها نیست".

اقتصاد و تحریم اما تنها مشکل نظام نیست. بحران فروپاشی در حال افسار گسیختن است. علی خرم در یادداشت "**مذاکرات هسته ئی در انتظار تصمیم نهایی**" که در روزنامه اعتماد منتشر شده، مشوق تعجیل در موافقت اتمی "در شرایطی که طرفین بتوانند تا ۲۴ نوامبر به توافق برسند بحث نیاز به تصمیم گیری کنگره در خصوص توافقنامه نهایی هم از میان خواهد رفت. در شرایطی که به این توافق ترسیم پس از ماه ژانویه، مجلس نمایندگان و سنا به پرونده ورود پیدا خواهند کرد و در این صورت حتی احتمال وجود دارد که توافقنامه موقت ژنو هم توسط تدریجی کنگره زیر سوال برده شود" اما سایت فارس، "**پارادوکس**" موجود را چنین برای روزنامه اعتماد هجی می کند "حتی اگر توافق تا 24 نوامبر حاصل شود، ورود کنگره به آن ضروری به نظر می رسد" و نتیجه می گیرد که "جمهوری اسلامی ایران قطعاً به دنبال برچیده شدن تمام تحریم ها است و توافق ژنو نیز همین را می گوید، بر این اساس توافق جامع باید برچیده شدن تحریم های کنگره را نیز در برگیرد و برچیده شدن این تحریم ها، به احتمال زیاد بدون دخالت کنگره ممکن نخواهد بود؛" و به طرف دیگر میز مذاکره یادآور می شود که "تصویب «پروتکل الحاقی» در ایران نیز نیازمند رای مجلس شورای اسلامی است و خود برنامه مشترک اقدام نیز به آن اذعان کرده است". **اوباما** در پاسخ می گوید "توافق شود، کنگره را متقاعد می کنم". ساده اینکه، مذاکرات تاکنون با شکست روبرو شده و بنا به نظر **وزارت خارجه روسیه** ممکن است که تا "اسفند" طول بکشد، و یا در بهترین حالت به یک "**تفاهم سیاسی**" بیانجامد. **محسن رضایی** مشکل را آمریکا می داند، چرا که "همه نیروهای انقلاب و نظام با مذاکرات همراهی کردند، حتی نیروهای منتقد وارد چالش و نقد جدی نشدند و تعبیر رهبر معظم انقلاب درباره مذاکره کنندگان «بچه های انقلاب» بود".

ماه اسفند یادآور ملی شدن صنعت نفت، به همت دکتر مصدق، است. مصدق برای این دستاورد، از جیب ملت خرج نکرد، اما رژیم اسلامی برای ادامه بقای خود، زیر پوشش دفاع از "حق مسلم"، چاره ای بجز وطن فروشی ندارد. نه اسفند 93 اسفند 1329 می شود، و نه حسن روحانی می تواند به گرد پای مصدق برسد.

پارادوکس جمهوری اسلامی در این است که باید خم شود و بشکند، اگر می خواهد زیر فشار اقتصادی و تحریم نشکند، اما نباید خم شود، تا از درون فرو نپاشد، و درهم نشکند.

24 نوامبر 2014
 3 آذر 1393

کلیه مطالب ویژه ماهنامه دیدگاه سوم، به روشنی شده، و مطالب منتشر شده، مستقیماً در سایت قرار می گیرد. © ماهنامه دیدگاه سوم، در انتصاب و انتشار مطالب ازسازمان کاملاً آزاد می باشد.



ماهنامه دیدگاه سوم: پیش از شروع ممنون می شوم که خود را معرفی کنید

بهروز سورن هستم. فعال سیاسی در تبعید، زندانی سیاسی سابق (دهه شصت) و از فعالین رسانه ای

ماهنامه دیدگاه سوم: ورود دوباره نیروهای ائتلاف به عراق و حملات هوایی به سوریه را چگونه ارزیابی می کنید؟

بهروز سورن: بنظر من وضعیت منطقه در طی یکسال اخیر تغییرات بسیاری داشته است. تابوی ارتباطات دیپلماتیک علنی جمهوری اسلامی با آمریکا و انگلیس پس از دهه ها شکسته شده است. پیش درآمدها برای وقوع حملات نظامی قوای متجاوز به کشورها دستخوش تغییراتی گشته است و انظار عمومی را در برابر تحولات سیاسی جدید قرار داده است. چنانچه نیروهای متجاوز در گذشته به قصد سرنگونی دولت ها و دستیابی به منابع حیاتی آنها لشکر می کشیدند، اما امروز بدلیل بسیاری که بخشا میتوان در درون آنها جستجو کرد، در حال اسباب کشی و خروج از این کشورها هستند.

طبیعی است که امپریالیسم نیت خیر ندارد. امپریالیست ها در طول تاریخ حضور خود و مشاهده بحرانهای داخلی کشورهای دیگر، همواره و تحت لوای مداخله بشردوستانه سرزمین ها را اشغال و قتل و غارت و چپاول ثمره حضورشان بوده است. اینبار نیز دستاویزشان ظهور ناگهانی داعش بوده است و بویژه اینکه خطر دستیابی داعش به منابع نفتی عراق را در چند قدمی آن نقاط دیدند. واضح است که اینها ثمره ای جز قتل و غارت و نابودی زیرساخت های اقتصادی برای خلفهای منطقه نداشته اند اما نکاتی خارج از تمایلات و تحلیل های گاه کلیشه ای ما موجودند که از کنار ما میگذرند و تاثیرات تعیین کننده ای در روند تحولات سیاسی و جغرافیائی منطقه دارند. بنابر این تحلیل مشخص از شرایط مشخص میتوان راه گشا باشد. شوربای سیاسی که در منطقه هم اکنون ناظر آن هستیم بسیاری از داده های نظری را بهم ریخته است. بنظر من باید به این پرسش پاسخ گفت که در شرایط کنونی صف ارتجاع کجاست؟ اشغالگر کیست؟ ائتلاف که از پیاده کردن نیروی زمینی تا کنون خودداری کرده است و به مواضع داعش حمله هوایی میکند و کردهای منطقه غالباً آنها را مثبت ارزیابی میکنند، در تحلیل های ما چه جایگاهی دارد؟ این پرسش ها در مورد خاص کوپانی مطرح هستند.

این نکته را نیز فراموش نکنیم که همسویی نیروهای مقاومت در کوپانی و امپریالیست ها و حتی در عراق در برابر داعش بسیار کوتاه و شکننده است و نیروهای ائتلاف بدنبال منافع خود درگیر این جنگ شده اند و در این زمینه بایستی روشننگری کرد. چنانچه در نظر بگیریم که خود گردانی مردمی و از پائین در کوپانی و دستاوردهای دمکراتیک آن خاری در چشم حکومت های منطقه از جمله ترکیه و عربستان بوده است، حمایت گسترده آنها را از داعش و سقوط کوپانی میتوان دریافت و نکته همینجاست که ایندو کشور از متحدان استراتژیک آمریکا و هم گیمانان آنها میباشند.

شکاف عمیقی که میان آمریکا و متحدانش در منطقه ایجاد شده است نشاندهنده این است که با شرایط جدیدی روبرو هستیم که فرمولبندی های قدیمی آنها نمایندگی نمی کنند. دولت ترکیه (عضو ناتو) در همین موقعیت که آمریکا و ائتلاف به مواضع داعش در اطراف و بخشی از داخل شهر کوپانی حمله هوایی می کنند، بیشترین کمک ها را به داعش میرساند. از پذیرش زخمی های جنگی آنها تا مسلح کردنشان. بستن راههای پیوستن پیشمرگه ها به کوپانی و حتی سرکوب و کشتار کردهای معترض به اشغال کوپانی توسط داعش و ... بنظر من داعش نیروی اشغالگر، بشدت خشن و ارتجاعی در منطقه است که با دمکراسی و پیشرفت، آزادی و برابرقوی زنان و بسیاری از نشانه های تمدن و همزیستی دگر اندیشان خصومتی تاریخی دارد و پیشگیری از سقوط کوپانی و خشک شدن این سرچشمه دمکراسی و برابری در منطقه از وظایف انسانی همه آزادگان میباشد. نوک تیز پیکان مبارزه کردها و کوپانی ها امروز میبایستی متوجه داعش باشد و هیچگاه نیز از تمایلات پتانسیل جنایتکارانه امپریالیست ها غافل نشود. نیروی اصلی که در مقابل داعش اشغالگر و متجاوز ایستاده است خود مردم و رزمندگان کوپانی هستند و نه ائتلاف اما اینهم بیراهه است که در شرایط کنونی جای داعش و ائتلاف را عوض کنیم. جامعه جهانی و افکار عمومی در سطح بین المللی به پشتیبانی از مقاومت کوپانی برخاسته است و ائتلاف نیز تلاش می کند سهم خود را از آب گل آلود منطقه بردارد و چهره مثبتی از خود به این جامعه تزریق کند و این نکته ایست که میتوان روشننگری ها را در اینجهت سازماندهی کرد.

ماهنامه دیدگاه سوم: آیا جمهوری اسلامی "حق مسلم" را فدای بقا خواهد کرد؟

بهروز سورن: اگر منظور مسئله اتمی است بنظر من باید به این سوال پاسخ کارشناسانه داد که من نمیتوانم مخاطب آن باشم اما تجربه نشان داده که هر زمان که جمهوری اسلامی کل نظام را در خطر دیده است از هیچ اقدام و جنایتی کوتاهی نکرده است و همه جریانها داخل نظام در این زمینه وحدت کلام دارند.

ماهنامه دیدگاه سوم: آیا حسن روحانی و شرکاء قادر به تغییر اساسی در روند اقتصادی و سیاسی ایران خواهند بود؟

بهروز سورن: راه حل های اصلاح طلبانه و رفورمیستی همیشه در خدمت تداوم و بقای جمهوری اسلامی بوده است. تغییرات موضعی در روند سیاسی و اقتصادی همانطور که هم اکنون در برداشتن گام بگام تحریم های اقتصادی ناظر آن هستیم، بسته به اینکه احمدی نژاد در قدرت باشد یا روحانی محسوس بوده است اما انتظار بهبودی ای است چنانچه چشم براه تغییرات اساسی در این حوزه ها باشیم و دولت روحانی نه میخواهد و نه میتواند در این حوزه ها تغییرات اساسی بوجود آورد. این دولت خط قرمزهای تعیین شده ای دارد و پا فرای آن گذاشتن در پتانسیل او و خواستگاهش نیست. همبستگی در حفظ چارچوب نظام و پایبندی به امام مشترکشان خمینی برای هر دو جناح رژیم تا کنون مقدس بوده و هست. در دوره نه چند کوتاهی که روحانی و دولتش سر کار آمده اند نه تنها زندانیان سیاسی همچنان در زندان هستند و تغییری در وضعیت آنها ایجاد نشده است، نه



تنها بر زنان آزاده اسرآن همچنان تحت فشارهای اجتماعی قرار دارند که بر صورت آنان اسید می پاشند و عاملان و آمران این جنایت ها مورد حمایت دولت و نیروی انتظامی قرار می گیرند. در عوض معترضان به این فجایع دستگیر می شوند و یا تحت فشارهای امنیتی قرار دارند. در همین دوره بیشترین آمار اعدام ها در ایران منتشر میشود. کارگران در زندانها هستند و حتی هم کیشان آقای روحانی نیز در حصر و زندان باقی مانده اند. بنابر این بنظر من تنها راه رهائی مردم کشورمان حذف بی کم و کاست رژیم جمهوری اسلامی از صحنه سیاسی کشورمان است. این امر میسر نیست مگر با سازماندهی نهادهای مردمی در تمامی حوزه های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و تکیه به این نیروی عظیم.

ماهنامه دیدگاه سوم: آیا اپوزیسیون در روند مسائل در ایران و خاورمیانه نقش مداخله گری دارد؟

بهروز سورن: متأسفانه اپوزیسیون همیشه واکنشی رفتار کرده است. یا تحت فشار شرایط سیاسی و افکار عمومی قرار گرفته و تن به اتحادهای موضعی داده است و یا دنباله رو حرکات بخش راست در تبعید بوده است. اگر از اپوزیسیون میگویم منظورم آن بخشی است که برای تغییرات بنیادین در کشورمان مبارزه میکند. برای سرنگونی جمهوری اسلامی و جهتگیری برای نیل به آزادی و برابری مردم ایران. سکناریسم و فرقه گرایی هیچوقت و هیچ زمانی گریبان اپوزیسیون رادیکال کشورمان را رها نکرده است. این پدیده بسیار سخت جان است. با اینکه بدلائل بسیاری در یکی دو سال اخیر بخشی از نیروهای اپوزیسیون و بویژه چپ به ضرورت اتحاد گسترده پی برده اند و بنوعی دریافته اند که بدون این اتحاد از فضای سیاسی دور می مانند اما هنوز فاقد تحرک لازم هستند.

تشتت چپ تا کنون نشان داده است که طریق کسب اعتبار اجتماعی نیست این نکته بر گروه ها و سازمانها و احزاب چپ نیز روشن است. اما چه چیز دلیل باقی ماندن این پراکندگی و یا عدم پیشرفت اتحادهای بلوکی می شود؟ بنظر من فرقه گرایی پوست کلفت مانعی از نزدیکی هاست. اینها خود را در سازمان هایشان صاحب خانه می دانند. از مایملک خود!! دفاع می کنند و هر گونه اتحاد پایدار در جهت تضعیف پایه های استبداد را با اندیشه های فرقه ای خود به تعویق می اندازند. منکر این موضوع هم نیستیم که تعدادی از این تشکل ها با واقع بینی سیاسی و تشکیلاتی از این تفکر انحرافی فاصله گرفته اند و تلاش در دمکراتیزه کرده هرچه بیشتر مناسبات داخلی خود و ارتباط با نیروهای دیگر دارند. اوضاع در صفوف دیگر اپوزیسیون هم بهتر نیست. بنابر این اپوزیسیون خارج از کشور علیرغم تلاشهای موضعی و پراکنده خود نمیتواند در روند تحولات سیاسی جاری تاثیر گذاری کند.

ماهنامه دیدگاه سوم: موقعیت کنونی ایران را چگونه ارزیابی می کنید؟

بهروز سورن: وضعیت اقتصادی و سیاسی ایران مختصات ویژه ای دارد که اگر روند پیشرفت تغییرات در این حوزه ها را در نظر بگیریم میتوانیم

چگونگی این روند را حدس بزنیم. واقعیت این است که جمهوری اسلامی در برابر فشارهای اقتصادی منتج از تحریم ها، زانو زد. حقیقت این است که اقتصاد (از زاویه دید خمینی) مال خر نیست. این هم روشن است که اقتصاد کشورمان به دلایل بسیاری که از حوصله این گفتگو بدور است، وابسته به نفت است. حال در نظر بگیریم که تولید نفت ایران بشدت سقوط کرده است. از سوی دیگر قیمت نفت هم بسیار پائین آمده است و کارشناسان نفتی اعلام کرده اند نه تنها هنوز هم پائین خواهد آمد بلکه در چشم انداز کوتاه مدت هم پیش بینی افزایش قیمت نفت خارج از ذهن است. اینهمه در حالیست که زمزمه خود کفا شدن بخشی از دنیای غرب و آمریکا بلحاظ تولید نفت گزارش می شود. با توجه به اینکه شاخص اصلی اقتصاد ایران نفت است بنظر من موقعیت اقتصادی و به تبع آن سیاسی ایران در آینده آستن خوداثری محسوس خواهد بود جمهوری اسلامی نیز فاقد ظرفیت هائی است که بتواند منابع درآمد دیگری را بخدمت بگیرد. تداوم سرکوب در داخل و معامله در خارج از مختصات فعلی است که جمهوری اسلامی دنبال می کند.



جمهوری اسلامی دچار بحران همه جانبه ای است که برای حفظ خود دست و پا می زند سرکوب و خفقان سیاسی، را تشدید کرده است. بحران اقتصادی، فقر و گرانی، بیکاری و ناامنی اقتصادی و اجتماعی، و هجوم به سفره نان کارگر ان و توده های زحمتکش، سرکوب زنان و توسل به شیوه های سرکوب وحشیانه علیه زنان همانند اسیدپاشی و اعدام آنها و.. از مختصات کنونی اش است.

ماهنامه دیدگاه سوم: سیاس از این که در این گفتگو شرکت کردید.

بهروز سورن: ممنون از فرصتی که بمن دادید



ماهنامه دیدگاه سوم: پیش از شروع ممنون می‌شوم که خود را معرفی کنید.

بهرام رحمانی: نمی‌دانم آیا لزومی به معرفی هست یا نه. در هر صورت فعالیت سیاسی و اجتماعی‌ام را که از حدود پانزده سالگی آغاز کرده‌ام فشرده‌ای از آن را در چند پاراگراف زیر توضیح می‌دهم. از دوران نوجوانی با مسایل سیاسی و اجتماعی آشنا شدم. در انقلاب 1357 مردم ایران، فعالانه شرکت داشتم. برای اولین بار، فعالیت سیاسی خود را با سازمان پیکار و سپس طرفداری از کومه-له و پس از تشکیل حزب کمونیست ایران در سال 1362، فعالیت خود را با این حزب ادامه دادم. در سال 1991 به دنبال اختلافات درونی حزب کمونیست ایران، همراه با «فراکسیون کمونیسم کارگری» از حزب کمونیست ایران جدا شدم و همراه با اعضا و کادرهای جدا شده از این حزب، یکی از بنیان‌گذاران حزب کمونیست کارگری بودم. در آوریل 1999، به دنبال اختلافات درونی حزب کمونیست کارگری، به همراه با تعدادی از اعضا و کادرهای دیگر، صفوف این حزب را ترک کردم.

در سال 2002، به حزب کمونیست ایران برگشتم و در مسئولیت‌هایی هم - چون عضو کمیته مرکزی و کمیته خارج کشور حزب، عضو هیات تحریریه نشریه دو هفته - نامه جهان امروز، همکار کومه-له تی-وی و عضو کمیته اجرایی این حزب فعالیت کرد. سرانجام به دنبال اختلافاتی که بر سر برخورد حزب به تشکلهای کارگری و جنبش دانش‌جویی پیش آمد از این حزب جدا شدم. از آن تاریخ تاکنون با هیچ سازمان و حزب سیاسی فعالیت ندارم. بین سال‌های 1999 و 2000 سردبیر نشریه «بامداد» بودم. آخرین شماره این نشریه، تحت عنوان «چنین گوید بامداد (شاعر)» ویژه‌نامه بامداد به یاد احمد شاملو، در پاییز 2000 توسط انتشارات آرش، منتشر شده است. من یکی از همکاران نشریه «نگاه» از سال 1999 تاکنون هستم. از سال 1991 نیز با نشریه ماهانه همبستگی و هم-چنین از سال‌های 1993 نیز با هفته-نامه «ایران تریبون» و نشریه «کارگر امروز» همکاری داشتم. در سال 2009، به عنوان دبیر انجمن قلم ایران- (در تبعید) انتخاب شدم و همان سال در کنگره جهانی پن در اتریش شرکت کردم. بهرام، هم-اکنون عضو اتحادیه روزنامه-نگاران سوئد، کانون نویسندگان سوئد و انجمن قلم سوئد هستم. سردبیر بانگ، نشریه ماهانه کانون نویسندگان ایران در تبعید بودم و 36 شماره از این نشریه منتشر شده است. هم اکنون، پرزیدنت انجمن قلم ایران- (در تبعید) هستم و در کنگره 2013 پن جهانی در ایسلند، حضور داشتم. متسفانه امسال به دلایل امنیتی نتوانستم در کنگره پن جهانی در بیشکک پایتخت قرقیزستان شرکت کنم.

هم-چنین نگارش 14 جلد کتاب درباره مسایل سیاسی و اجتماعی و صدها مقاله و سخنرانی و گفتگو، بخش دیگری از تلاش-های بی-وقفه فرهنگی، سیاسی‌ام است. اسامی کتاب-های منتشر شده تاکنونی‌ام عبارتند از: 1- مجموعه اسنادی در رابطه با فعالیت-های تروریستی جمهوری اسلامی؛ 2- زنان در اسارت جمهوری اسلامی؛ 3- عزیز نسین، عزیز همگان؛ 4- امید یک زندگی بهتر؛ 5- مذهب، ناسیونالیسم و مساله زن؛ 6- تاریخ شرمسار مردم کرد؛ 7- افسانه جامعه مدنی؛ 8- کشتن نویسندگان در دوران خانواده پهلوی و جمهوری اسلامی؛ 9- اورهان پاموک و تابوهای دولت ترکیه، آزادی اندیشه و بیان؛ 10- رهایی زن؛ 11- من مرگ را سرودی کردم؛ 12- جنبش-های اجتماعی ایران؛ 13- ناظم حکمت شاعر کمونیست همیشه زنده؛ 14- سفاهت در قدرت دینی، جنایت در قدرت دولتی

ماهنامه دیدگاه سوم: ورود دوباره نیروهای ائتلاف به عراق و حملات هوایی به عراق و سوریه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بهرام رحمانی: قبل از ورود به ائتلاف اخیر به سردمداری دولت آمریکا، اجازه بدهید کمی به عقب برگردیم و به طور مختصر دست به ریشه‌های وقایع کنونی ببریم. چرا که هر مقوله‌ای ریشه‌ای و تاریخی خاص خودش دارد که اگر به آن‌ها پرداخته نشود بحث در سطح می‌ماند و به عمق نمی‌رود. به علاوه من مجبورم کمی توضیحی و نسبتاً طولانی به این سوال شما جواب دهم.

حاکمیت آمریکا پس از تحولات 11 سپتامبر 2001، هم‌چنان رویدادهای خاورمیانه را رهبری و کنترل می‌کند. این تصور که گویا مستشاران و نیروی‌های آمریکایی پس از سال 2011 و خروج نیروهایشان از عراق، نقش و مسئولیتی در تحولات چند ساله اخیر عراق و خاورمیانه ایفا نمی‌کنند، تصوری باطل و ساده انگارانه‌ای است. چرا که آمریکایی‌ها برای مهمانی موقت به خاورمیانه و عراق نیامده بودند که پس از پایان سیاحت‌شان این منطقه را ترک کنند. اتفاقاً برعکس، آن‌ها سیاست سابق خود مبنی بر کمک به حکومت‌های مستبد و سازمان‌دهی کودتاها را کنار گذاشته‌اند و این بار مستقیماً در کشورهایی مانند یوگسلاوی سابق، افغانستان، عراق، لیبی و سوریه جنگ راه انداخته آن و در برخی از این کشورها نیروی نظامی هم پیاده کرده‌اند تا مستقیماً و بدون واسطه تحولات منطقه را رقم بزنند و کنترل کنند.

اصلی‌ترین هدف آمریکا و متحدانش پس از فروپاشی شوروی، حفظ و تقویت سیستم سرمایه‌داری جهانی با حمایت از همه نیروهای سوپر راست و ارتجاعی سرمایه‌داری هم‌چون گروه‌های مذهبی، ناسیونالیستی، ارتجاعی و ضدکمونیست و ضد آزادی و ضد برابری و ضد عدالت اجتماعی در سطح جهان، به ویژه خاورمیانه است. کافی‌ست نیم نگاهی به حکومت‌های افغانستان و عراق و لیبی ببینیم، به سادگی می‌بینیم که حکومت‌های فاشیستی و اسلامی در این کشورها حاکم است. ویژه‌گی و شباهت دیگر شرایط حاکم در این کشورها تقابل تروریسم دولتی و غیردولتی است. در این میان شهروندان در میان جنگ دو ارتجاع بین‌المللی و منطقه گیر کرده‌اند و هر روز قربانی می‌دهند. به علاوه مهم‌تر از همه شبرازه و زیرساخت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این جوامع از هم پاشیده، مدنیت از بین رفته و اغلب فرقه‌های مذهبی بی‌رحم و خشن و آدم‌کش بر زیست و زندگی مردم حاکم شده‌اند.

ظهور داعش و دیگر گروه‌های تروریستی اسلامی عراق و سوریه محصول اهداف و سیاست‌های آمریکا پس از هدف قرار دادن برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی نیویورک در سال 2001 در منطقه خاورمیانه است. با اشغال



عراق در سال 2003 و سپس پایان رسمی اشغال و در دو زمان متفاوت رشد گروه‌های تروریستی شدت پیدا کرد. در حالی که آمریکا با هدف مبارزه با تروریسم و القاعده به خاورمیانه لشکرکشی کرد پس از گذشت بیش از ده سال از عملکردهای سیاسی و نظامی آمریکا به منظور ایجاد خاورمیانه بزرگ، اکنون گروه‌های تروریستی اسلامی مانند داعش و جبهه النصره در عراق و سوریه به قدرت رسیده‌اند. بنابراین، جای تردید است که ائتلافی که به رهبری آمریکا شکل گرفته و داعش را در سوریه و عراق مورد هدف قرار داده‌اند جدی گرفته شوند. آمریکا از شکل دادن به ائتلافی منطقه‌ای و بین‌المللی، مدعی‌ست که مواضع داعش را بمباران می‌کنند بدون این که نیروی پیاده خود را وارد جنگ با داعش کنند. داعش، همچنان در حال پیشروی در عراق است و یکی از مهم‌ترین حکومت‌های منطقه، یعنی حکومت ترکیه، رسماً و علناً حامی داعش است.

در چنین شرایطی، مسئولیت همه وحشی‌گری‌ها و جنگ‌ها و کشتارهایی که در منطقه پرتلاطم و خون‌بار خاورمیانه در جریان است علاوه بر حکومت‌های مستبد و گروه‌های مرتجع ملی و مذهبی و فاشیستی منطقه، حکومت‌های مدرن پیشرفته به اصطلاح دموکرات جهان به سردمداری آمریکا نیز مسئولیت مستقیم و اصلی دارند. از این‌رو، رویدادهای هولناک و سناریوهای سیاه خاورمیانه همچون ظهور انواع و اقسام گروه‌های تروریستی مذهبی و غیرمذهبی از جمله «خلافت اسلامی» یا همان گروه تروریستی مذهبی «داعش» در جریان است.

داعش و نیز گسترش موج رقابت‌ها و جنگ‌های فرقه‌ای ملی و مذهبی و به خصوص شیعی-سنی در عراق، حاصل سیاست‌ها و عملکردهای آمریکا و متحدانش است. نیروهای آمریکایی در بیش از یک دهه گذشته در عراق، از گروه‌های فرقه‌ای شیعی در مقابل گروه‌های فرقه‌ای سنی حمایت کرده‌اند. در واقع پیشروی سریع داعش در عراق نیز محصول همین سیاست‌ها است. اگر حکومت دموکرات آمریکا و حکومت اسلامی ایران در کشورهای دیگر در حال کشمکش و رقابت با همدیگر بودند دست‌کم در یک دهه گذشته در عراق، متحدانه از فرقه‌های شیعی حمایت کرده‌اند و امکان بقای آن‌ها در حاکمیت عراق را در مقابل فرقه‌های دیگر به خصوص سنی‌ها تأمین نموده‌اند.

به علاوه آمریکا و متحدان و رقابیش در عراق، جنبش‌های اجتماعی آزادی‌خواه و برابری‌طلب و حقوق و آزادی‌های فردی و جمعی شهروندی را از بین برده‌اند و جامعه عراق را به کرد، شیعه و سنی و بقایای حزب بعث تقسیم کرده‌اند.

در همه این رویدادها، اغلب آمریکا دست بالا را دارد و تلاش می‌کند ضمن حفظ منافع خود و متحدان منطقه‌اش، عامل تروریسم دولتی و خشونت بی‌سابقه‌ای گروه‌های تروریستی اسلامی در منطقه پرتلاطم خاورمیانه هستند. به عبارت دیگر، تروریسم فرقه‌های مذهبی، عکس‌العملی در مقابل تروریسم دولتی است. آمریکا با هدف ایجاد «خاورمیانه بزرگ» در سال 2003 به عراق حمله کرد و این کشور را به اشغال نظامی خویش درآورد.

پس از اشغال عراق، آمریکا و متحدانش لیبی را هدف قرار دادند. پس از لیبی نوبت سوریه رسید. یکی از مقامات عالی‌رتبه پنتاگون، سفیر وقت سوریه در آمریکا را احضار و اعلام کرده بود اگر ارتش آمریکا اراده کند طرف کم‌تر از 24 ساعت به دمشق پایتخت این کشور می‌رسد.

اما احتمالاً «بهار عربی»، وقایع مصر، به خصوص تحولات عراق و خسارت‌های ارتش آمریکا در این کشور موضوع هرگونه حمله مستقیم به سوریه را تغییر داد. یا این که تجربه عراق و افغانستان آن‌ها را وادار کرده است که نیروهای زمینی‌شان را در سوریه پیاده نکنند و به جای آن، گروه‌های تروریستی مذهبی همچون داعش و ارتش آزاد سوریه و جبهه النصره و... را آموزش دهند، مسلح کنند و به سوریه بفرستند. چرا که تاکنون ارتش آمریکا در عراق و افغانستان تلفات زیادی را متحمل شده‌اند.

سال 2011، اعتراضات بر حق و قیام مردمی علیه حکومت سوریه آغاز شد که بلافاصله ارتش و نیروهای امنیتی سوریه و گروه‌های تروریستی اسلامی، جنگ مسلحانه داخلی را بر جامعه سوریه تحمیل کردند و لطمانت جبران‌ناپذیری را به اعتراضات و قیام مردم این کشور زدند. از آن سال تاکنون بسیاری از زیرساخت‌های این کشور نابود و حدود دویست هزار تن از شهروندان بی‌گناه و بی‌دفاع این کشور در میان جنگ داخلی جان خود را از دست داده‌اند و میلیون‌ها نفر نیز در داخل و خارج این کشور آواره شده‌اند.

سرانجام در 18 دسامبر 2011 آمریکا به شکل رسمی نیروهای ارتش خود را از عراق خارج کرد. با خروج ارتش آمریکا، مجموعه‌ای از گروه‌های تروریستی در عراق همچون القاعده و داعش و دیگر مجموعه‌های سلفی و غیره بیش از پیش قدرت گرفتند.

در سال 2013، گروه تبه‌کار داعش به شکل رسمی در سوریه اعلام موجودیت کرد. این گروه به جنگ با جبهه النصره پرداخت که تا آن زمان قدرتمندترین گروه مذهبی در جنگ داخلی سوریه بود. شایع است که حکومت ترکیه، حکومت عربستان سعودی، حکومت قطر با حمایت آمریکا، نیروهای داعش را آموزش نظامی دادند و وارد جنگ داخلی سوریه کردند. همچنین شایع است حکومت بشار اسد و حامیان آن همچون حکومت اسلامی ایران نیز، به طور غیرمستقیم داعش را به این دلیل تقویت کردند که با ارتش آزاد سوریه، جبهه النصره و مردم کردستان سوریه وارد جنگ شده بود. اما تحولات بعدی نشان داد که این گروه تروریستی بیش‌ترین حمایت‌ها را حکومت‌های عربستان سعودی و ترکیه دریافت کرده است. داعش عمدتاً از محل بودجه سازمان‌های خیریه وهایی در عربستان تغذیه مالی می‌شود.

به این ترتیب، طرح سال 2003 خاورمیانه بزرگ، در سال 2014، با حملات برق‌آسا داعش به عراق و اشغال بخش‌های مهمی از این کشور، خود را به جامعه جهانی نشان داده است.

در سال 2014، ناگهان گروه تروریستی داعش نخست حاکمیت استان‌های غربی عراق و شرقی سوریه را به دست گرفت و سپس با اشغال و کنترل موصل در استان نینوا عراق، رهبر خود یعنی ابوبکر بغدادی را به عنوان خلیفه دولت اسلامی عراق و شام معرفی کرد. این گروه به دلیل وحشی‌گری‌هایش بر علیه اسرا، زنان و



کودکان، قطع کردن سر اسرایش با اتکا به قوانین اسلامی و اعدام‌های دسته‌جمعی در منطقه خاورمیانه و جهان شهرت پیدا کرده است. این گروه در ادامه حملات و پیروزی‌های سریع خود پس از تسخیر استان نینوا به سوی اربیل، بغداد و استان دیالی عراق پیشروی می‌کند و مناطق تحت اشغال خود در سوریه، یعنی رقه و دیرالزور را تحکیم می‌بخشد.

گروه تروریستی داعش هر روستا و شهری را که به اشغال خود درمی‌آورد بلافاصله در آنجا قوانین ارتجاعی شریعه را به مردم این مناطق تحمیل می‌کند و سرکوب وحشیانه زنان و کودکان، اقلیت‌های ملی و مذهبی را با قتل‌عام‌های متوالی و اعدام‌های گروهی در اولویت‌های سیاسی و نظامی خود قرار می‌دهد. داعش در مناطق تحت تسلط خویش، اقدام به دگرگونی‌های اداری و حقوقی زده است. از سوی دیگر، محاکم شرعی خویش را به راه انداخته و نظام حقوقی جدیدی را اعمال می‌کند. در کنار این امر، با استفاده از تصرفاتش در رقه و دیرالزور سوریه و نیز استان‌های الانبار، نینوا و صلاح‌الدین عراق مراکز رسمی اداری و دولتی خویش را بر پا کرده است. همین اقدامات داعش این امکان را فراهم می‌کند تا اهداف آن‌ها در این مناطق به سادگی آماج بمباران‌های هوایی ائتلاف بین‌المللی قرار گیرد اما نیروی هوایی آمریکا و متحدانش، تاکنون ضربات چندانی به داعش وارد نکرده‌اند. چرا که داعش همچنان در حال پیشروی در عراق و سوریه است. برای مثال آمریکا و متحدانش به خصوص تانک‌های ارتش ترکیه که در مرز کوبانی مستقر شده بودند و اجازه ورود به آوارگان کردستان سوریه به خاک ترکیه و همچنین ورود به کمک‌رسانان به کوبانی را به هیچ‌کس نمی‌دادند حدود و چهل روز منتظر سقوط کوبانی بودند. اما رزمندگان کوبانی با سلاح‌های سبک و امکانات ناچیز خود در مقابل حملات وحشیانه نیروهای داعش که به توپ و تانک و موشک مجهز بودند مقاومت کردند و جهان بشری را متوجه مبارزه خود و ریاکاری‌های دولت‌های جهانی و منطقه‌ای و در راس هم آمریکا و ترکیه نمودند. مقامات آمریکایی از یک‌سو، تهدید داعش برای کشورهای منطقه و منافع آمریکا را به زبان می‌آورند و از سوی دیگر، عملاً چشم خود را به پیشروی‌ها و اقدامات تبه‌کارانه و ضدانسانی داعش بسته‌اند.

با گذشت سه سال از بحران و جنگ داخلی سوریه، اکنون بر همگان آشکار شده است که آمریکا و متحدانش همچون حکومت ترکیه که وعده سقوط سریع حکومت سوریه را به یک جنگ داخلی فرسایشی تبدیل کرده‌اند. جنگی که یک طرف آن حکومت سرکوبگر بشار اسد با حامیانش چون روسیه و چین، حزب‌الله لبنان و در راس همه حکومت اسلامی ایران و در طرف دیگر عربستان سعودی، قطر، ترکیه و آمریکا و متحدان بین‌المللی گروه‌های تروریستی مذهبی مانند داعش، جبهه النصره، ارتش آزاد سوریه و ده‌ها فرقه مذهبی دیگر را در کشورهای ترکیه و اردن و... آموزش داده‌اند و با سلاح‌های مدرن روانه جنگ داخلی سوریه کرده‌اند. در این میان نه یک سرباز آمریکایی جان خود را از دست داده است و نه هزینه‌ای برای گروه‌های تروریستی اسلامی کرده است. چرا که در جنگ داخلی نیروهای نظامی دولتی، مردم عادی و مخالفین حکومت سوریه کشته می‌شوند و هزینه‌های نظامی مخالفین حکومت سوریه را نیز عمدتاً عربستان سعودی و قطر می‌پردازند. بنابراین، برای آمریکا و متحدان غربی‌اش چندین مهم نیست که این جنگ داخلی سوریه چند سال طول بکشد و چه قدر قربانی بگیرد. به باور من خلافت اسلامی یا همان داعش، ابزار مناسبی برای پیش‌برد اهداف آمریکا در خاورمیانه، یعنی تقسیم کشورهای این منطقه به جزایر کوچک‌ست که هر کدام از آن‌ها مانند شیخ‌نشین حوزه خلیج فارس و اسرائیل به راحتی به دژها و پایگاه‌ها و حیات خلوتی‌های آمریکا و متحدانش تبدیل شوند.

از آغاز سال 2012 تاکنون، گروه‌های تروریستی مذهبی در قاره آفریقا چون بوکو حرام در نیجریه و مجموعه گروه‌های تروریستی در سوریه و عراق، فعال‌تر می‌شوند. بسیاری از این گروه‌های مذهبی با امکانات مالی و نظامی زیادی از عراق و سوریه و حامیان بین‌المللی و منطقه‌ای خود به دست آورده‌اند، هر کدام ده‌ها هزار نفر تروریست را نه تنها از کشورهای منطقه، بلکه از کشورهای غربی نیز اجیر کرده‌اند. تنها تامین منابع مالی و حقوق آن‌ها در هر ماه بالغ بر ده‌ها میلیون دلار است. براساس آمارهای رسمی و غیررسمی فقط در سوریه، بین 80 تا 100 هزار نیروی نظامی وابسته به گروه‌های «تکفیری و سلفی» در حال جنگ با ارتش سوریه هستند. با یک حساب سرانگشتی می‌توان حدس زد که این گروه‌ها ماهانه میلیون‌ها دلار هزینه می‌کنند. گفته می‌شود میزان پرداخت حقوق به نیروهای مسلح مخالف حکومت سوریه در هر ماه بین 600 تا 1200 دلار است. اگر به این هزینه، تامین امکانات نظامی هر نفر از سلاح انفرادی تا سلاح‌های سنگین و نیمه سنگین و خودروها را اضافه کنید، آن‌گاه روشن می‌شود که این گروه‌ها در هر ماه دست‌کم بر نیم میلیارد دلار هزینه می‌کنند. در چنین شرایطی، یک سؤال مهم و اساسی این است که این همه سلاح و سرمایه و بودجه از کجا و توسط چه کسانی تامین شده است؟ آیا به قدرت رساندن چنین گروه‌هایی در سوریه، چه عواقب هولناکی برای کشورهای همسایه سوریه و خاورمیانه دارد؟

به نظر ائتلاف جهانی ضعیفی که به سردمداری آمریکا شکل گرفته و ظاهراً هواپیماهای آن‌ها مواضع داعش را هدف قرار می‌دهند اهداف فراتری دارند که مهم‌ترین آن، احتمالاً طرح خاورمیانه بزرگ و تعیین تکلیف تحولات سوریه است. در این میان، من تصور نمی‌کنم که هدف آمریکا برای نابودی داعش جدی باشد. زیرا داعش ابزار مهمی در راستای تحقق اهداف و طرح‌های آمریکا در خاورمیانه است. طرح خاورمیانه بزرگ را داعش با به هم ریختن مرزهای سوریه و عراق و اشغال بخشی‌هایی از این دو کشور، عملاً تقسیم عراق و سوریه آغاز کرده است. حالا این ابزار تا کجا و تا کی مورد بهره‌برداری آمریکا و ترکیه قرار خواهد گرفت کسی نمی‌داند.

ماهنامه دیدگاه سوم: آیا جمهوری اسلامی «حق مسلم» را فدای بقا خواهد کرد؟

بهرام رحمانی: برای سران و مقامات و ارگان‌های حکومت اسلامی ایران، حفظ حاکمیت اساسی و زیربنایی است. آن‌ها، برای حفظ قدرت‌شان، حاضرند به هر جنایتی متوسل شوند و «حرام» را «حلال» اعلام کنند و حتی اسلام عزیزشان را نیز فدا نمایند.

رفسنجانی می‌گفت اگر به صلاح نظام باشد حاضریم «عبا و عمامه» را نیز کنار بگذاریم. خاتمی می‌گفت در

[ادامه صفحه 7](#)





اسلامی نباید ریسک کرد و «زنی» را به عنوان وزیر انتخاب نمود. احمدی‌نژاد می‌گفت «قطعنامه‌های سازمان ملل کاغذ پاره‌ای» بیش نیستند. اکنون روحانی در چارچوب فرمان «نرمش قهرمانانه» می‌گوید «برد و برد» به نفع همه است.

به اقرار «خودی» هایشان نیز، فعالیت‌های اتمی‌شان تاکنون حدود 160 میلیارد دلار هزینه برداشته است. این هزینه‌ها با پول نفت مردم ایران تامین شده است که اصولاً باید صرف خدمات اجتماعی و آموزش و پرورش و زیرساخت‌های جامعه و غیره می‌شد. در حالی که زیست و زندگی اکثریت مردم کشور را با خطرات و ناامنی و آسیب‌های اجتماعی فزاینده روبرو ساخته‌اند.

اما اکنون و پس از روی کار آمدن دولت امنیتی شیخ حسن روحانی، حکومت اسلامی می‌خواهد در چارچوب قوانین آژانس بین‌المللی اتمی به فن‌آوری هسته‌ای مجهز شود. حکومتی که سران آن در این یک دهه گذشته، بارها فریاد زده‌اند و همگان نیز شنیده‌اند که فعالیت اتمی «حق مسلم ماست!»

حکومتی که خود اصرار می‌رود که: می‌خواهد به فن‌آوری هسته‌ای به طور کامل دست یابد آن‌گاه می‌گوید هیچ‌کس نباید شک کند که ما مشغول فعالیت‌های اتمی و اهداف نظامی هستیم؟! از سوی دیگر، قدرت‌های جهانی که با حکومت اسلامی در حال کشمکش و مذاکره‌اند هر کدام به دنبال منافع اقتصادی، سیاسی، نظامی و دیپلماتیک خودشان هستند. بنابراین آن‌ها، دل‌شان به حال مردم ایران نمی‌سوزد و مخالف سلاح اتمی و جنگ نیستند. آن‌ها و همچنین حکومت اسلامی ایران، به فکر منافع استراتژیک حاکمیت‌شان هستند.

به این ترتیب، حکومت اسلامی ایران در راستای فعالیت‌های اتمی خود، جامعه ایران را در معرض خطرات مختلف به خصوص در بحران اقتصادی فزاینده‌ای قرار داده‌اند. تحریم‌های اقتصادی از یک طرف و غارتگری‌ها و ریخت و پاش‌های حکومت اسلامی از سوی دیگر، زیست و زندگی اکثریت مردم ایران را تباہ کرده‌اند و بیش‌ترین تاوان آن را نیز کارگران و محرومان جامعه می‌پردازند. بیکاری به رقم ده میلیونی رسیده است. اشتغال بسیار ناچیز است. کارخانه‌ها و صنایع کشور به دلیل فرسودگی دستگاه‌هایشان و ضعف و سوءاستفاده مدیریت با ظرفیت 30 یا 40 درصد فعالیت دارند. بسیاری از آن‌ها تعطیل و یا نیمه تعطیل شده‌اند و کارگران‌شان بیکار مانده‌اند. حقوق بسیاری از کارگران کارخانه و کارگاه‌های تعطیل‌شده پرداخت نشده و کسی هم جوابگوی آن‌ها نیست. دستمزدهای کارگران شاغل نیز زیر یک سوم خط فقر است. گرانی و تورم نفس مردم را بریده است. در چنین شرایطی، حکومت اسلامی، کاملاً از موضع ضعیف و اجباری به مذاکرات هسته‌ای خود با گروه ۱+۵، تن داده است. بنابراین، اساس مسئله برای حکومت اسلامی ایران، حفظ «بقاء حاکمیت»‌شان است! بی‌تردید در این راه نیز بهای سنگین دیگری به حساب مردم ایران خواهد پرداخت. چرا که استراتژی کنونی حکومت اسلامی در این مذاکرات، «تمکین» به حداقل‌هاست.

دیگر آن که هدف تمامیت‌خواه اتمی سابق حکومت اسلامی مبنی بر این که «انرژی هسته‌ای حق مسلم ماست»؛ اکنون یواشکی جای خود را به «فعالیت‌های قانونی در چارچوب قوانین بین‌المللی» داده است تا بیش از این «دل واپسان هسته‌ای» دل‌واپس تر نشوند. از این‌رو، حکومت اسلامی این بار بقای خود را در سازش با غرب و در راس همه آمریکا می‌داند.

آن چه که به نظر من مهم است نه مردم ایران و نه مردم جهان، هیچ نفعی در ساخت و نگهداری و فروش سلاح‌های اتمی و کشتار جمعی ندارند و باید نابود شوند. به علاوه هیچ حکومتی هم نباید حق داشته باشد این سلاح‌های مخرب و مضر و خطرناک را تولید کند.

ماهنامه دیدگاه سوم: آیا حسن روحانی و شرکاء قادر به تغییر اساسی در روند اقتصادی و سیاسی ایران خواهند بود؟

بهرام رحمانی: مهم‌ترین چالش دولت حسن روحانی در داخل کشور، اقتصاد بحرانی و فلاکت‌زده است. همچنین مهم‌ترین چالش دولت یازدهم در عرصه خارجی، برنامه هسته‌ای حکومت اسلامی ایران است. حکومت اسلامی، در تلاش است هر چه زودتر با گروه پنج به علاوه یک به توافق برسد تا لغو تحریم اقتصادی ایران میسر گردد و بتواند بر بحران اقتصادی خود فایق آید. به علاوه فضا را برای جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی مهیا سازد. اما پس از گذشت بیش از 15 ماه از عمر دولت یازدهم، برخی از شاخص‌های اقتصادی کشور مثل نرخ تورم و کنترل قیمت‌ها و...، علائم بهبودی از خود بروز ن داده است. بنابراین، بحران‌های اقتصادی اگر هم تشدید نشود اما همچنان سر جایش مانده است.

هم اکنون وضعیت شاخص‌های اصلی اقتصاد هم چون رشد اقتصادی، نرخ تورم، نرخ بیکاری، قیمت کالاهای اساسی، نرخ ارز و قیمت خودرو و مسکن، فلاکت‌بار است. روحانی، حتی برای کاهش فشارهای اقتصادی، به سپاه پاسداران متوسل شده و از این نیرو مخوف امنیتی که در عین حال شریان‌های اقتصادی کشور مانند صنایع نفت و گاز و پتروشیمی، مخابرات و غیره را نیز در اختیار دارد دعوت کرده است بیش از پیش وارد عرصه‌های اقتصادی کشور شوند.

به این ترتیب، دولت «تدبیر و اعتدال»، درصدد است از سپاه پاسداران هم برای سرکوب اعتراضات احتمالی اعتراضات مردمی و در راس همه اعتصابات جنبش کارگری استفاده کند و هم اقتصاد کشور را به دست آن‌ها بسپارد. از جمله حجت‌الاسلام صدیقی در نماز جمعه 7/6/93، از دولت روحانی خواست تا در عرصه اقتصادی کشور بسیجی‌ها را نیز به کار گیرد. بنابراین، دولت روحانی راه‌حلی برای حل مشکلات اقتصادی و توسعه ایران ندارد.

شواهد و قرائن حاکی از این است که روحانیت با رهبریت سیدعلی خامنه‌ای رهبر و حسن روحانی رییس جمهوری حکومت اسلامی ایران، در این دوره تلاش می‌کنند نقش سپاه و بسیج در اقتصاد کشور را تحکیم



بخشند.

به علاوه گروه‌های مافیایی حکومتی بر اقتصاد ایران چنگ انداخته اند. یعنی هر کسی که در حکومت اسلامی، به پست و مقامی رسیده اقتصاد و درآمدهای کشور را مانند گوشت قربانی بین اطرافیان و نزدیکانش تقسیم کرده است. این مسئله نیز به دوره اخیر مربوط نمی‌شود و در همه دولت‌های حکومت اسلامی رانت‌خواری، رشوه‌خواری، چپاول و دزدی در جریان بوده است.

طبق اخبار روزنامه‌ها از جمله دنیای اقتصاد 4/6/1393 و به خاطر این مفاسد و رانت‌ها 700 پرونده تخلف برای دولت محمود احمدی‌نژاد وجود دارد.

در سال‌های پایانی ریاست جمهوری احمدی‌نژاد افشا شدن پرونده‌هایی چون اختلاس ۳ هزار میلیارد تومانی، بابک زنجانی و اختلاس بیمه ایران سر و صدای زیادی به پا کرد.

بابک زنجانی به واسطه فروش نفت و پس ندادن پول حاصل از آن مدت‌هاست در زندان به سر می‌برد. محمدرضا رحیمی، معاون اول رییس جمهور هم با اتهام اختلاس روبروست و ظاهراً در حال حاضر با قید وثیقه آزاد است. بنابر گزارش رسانه‌های دولتی هم‌چون روزنامه ایران، محمدرضا رحیمی به ۱۴ سال حبس و پرداخت ۴ میلیارد تومان جزای نقدی محکوم شده است. پرونده او بر اساس درخواست وکیلش هم اینک در دیوان عالی کشور، در انتظار تجدیدنظر است.

دو نماینده مجلس چندی پیش از کشف پرونده تازه‌ای از فساد مالی دولت دهم خبر داده و گفتند مدارک این اختلاس را در دست دارند. به گفته آنان ۳ صراف در سال ۱۳۹۰ با استفاده از رانت و همکاری با بانک مرکزی توانستند ۷ هزار میلیارد تومان سود ببرند. کمیسیون اقتصادی مجلس «تمام اسناد و مدارک مربوط به این رسوایی مالی را گردآوری کرده و پرونده نیز به قوه قضائیه ارسال شده است.

عبدالرضا رحمانی فضلی، وزیر کشور دولت روحانی هم مه‌رم‌ماه گذشته و ۱۱ سال پس از تشکیل ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز گفته بود اگر مسئولان اراده‌ای برای مبارزه با قاچاق می‌داشتند کار چنین ستادی باید پس از ۴-۵ سال فعالیت خاتمه می‌یافت.

ستاد یاد شده به فرمان رهبر جمهوری اسلامی، علی خامنه‌ای و با حضور روسای سه قوا تشکیل شد. با توجه به استدلال وزیر کشور، اگر قرار بود این ستاد کاری از پیش ببرد، باید سال‌ها پیش ماموریتش خاتمه پیدا می‌کرد. اخیراً سایت «تابناک» نوشت: ... چندی پیش، یکی از نمایندگان مجلس از معدنی سخن به میان آورد که در آن با استفاده از رانت، تخلفات میلیاردی روی داده است.

به گزارش «تابناک»، وی با تأکید بر این که امروزه خصوصی‌سازی به معنای غارت بیت‌المال تعریف شده است، گفت: قرار بر این است که اگر کارخانه یا معدنی را به بخش خصوصی واگذار می‌کنیم، محصولات این بخش‌ها به نفع دستگاهی باشد که آن را خریداری کرده است؛ اما امروزه می‌بینیم که این ذخایر معدنی، کشور را به پنهان خصوصی‌سازی به دستگاه‌های زیرمجموعه دولتی از جمله سازمان‌های بزرگ یا بانک‌ها واگذار می‌کنند و آنها نیز هر گونه می‌خواهند با محصولات این کارخانه‌ها و معادن برخورد می‌کنند.

وی گفت: آقایان شرایط را به نوعی تعیین می‌کنند که پیمانکار دیگری توان انجام تعهد نداشته باشد و سرانجام همه ساله همان افراد خاص برنده این مزایده می‌شوند؛ برای نمونه، مزایده یک میلیون تن را برگزار می‌کنند و شرط می‌گذارند که باید پول آن تا ده روز پرداخت شود؛ بنابراین، تنها افرادی برنده این مزایده شده‌اند که با مسئولان معدن رابطه دارند و البته هر بار که این مزایده را برنده شده‌اند، هرگز پول آن را پرداخت نکرده‌اند، بلکه به عنوان مشتریان خوش‌حساب، پول را به مرور زمان و پس از فروش پرداخته‌اند.

وی با اعلام این که سنگ آهن در بازار جهانی بین ۱۰۰ تا ۱۴۰ دلار بالا و پایین می‌شود، ادامه داد: این در حالی است که این مشتریان خوش‌حساب (!) سنگ آهن را به بهای کمتر از ۵۰ دلار قرارداد می‌بندند...

پس از آن محمدرضا جوقار، نماینده یزد و اشکذر به این گفته‌ها واکنش نشان داد و با ابراز تأسف از فساد برخی معادن سنگ آهن گفت: هرگاه می‌خواهیم به رانت و فساد این معادن ورود کنیم، از طریق لابی و سفارش‌های برخی نمایندگان مجلس و یا مسئولان دولتی، مانع بررسی ما می‌شوند...

امروز نیز (۱۴ ابان ۱۳۹۳)، سخنگوی کمیسیون قضایی ماجرای برگزاری مزایده معدن چادرملو و واریز پول یک میلیون تن سنگ آهن به یکی از حساب‌های خارج از کشور را تشریح کرد.

محمدعلی اسفغانی، در گفت‌وگو با یکی از خبرنگارهای، در پاسخ به این که وقتی بهای هر تن سنگ آهن ۱۳۰ دلار بوده، در مزایده معدن چادرملو سنگ آهن را به قیمت ۴۹ دلار فروخته‌اند، در این صورت درآمد ناشی از بهره مالکانه دولت نیز کاهش داشته است. تکلیف این افراد چیست، گفت: اگر ثابت شود تباخی شده و از بابت آن به درآمد دولت آسیب رسیده، دولت می‌تواند از این معدن شکایت کند.

یک عضو کمیسیون صنایع و معادن مجلس از یک فساد جدید خبر داد و گفت: در سال‌های گذشته و در شرایط تحریم یک نفر برای واردات قطعات هواپیما ۴۰۰ میلیون دلار از دولت وقت اعتبار گرفته است اما این قطعات هیچ‌گاه به کشور وارد نشده و پیگیری هم در مورد آن انجام نشده است.

موید حسینی صدر نماینده مجلس از شهر خوی، گفته است: من مستندات این تخلف را دارم و اسم این شخص نیز هم اکنون در اختیار من است. بحث در مورد ۴۰۰ میلیون دلار است و ما نیز در این مورد پیگیری‌های خاص خود را آغاز کرده‌ایم تا در مورد این فرد هم که از شرایط تحریم سوءاستفاده کرده است قانون اعمال شود.

موید حسینی صدر در ارتباط با آخرین وضعیت پیگیری‌های نمایندگان از دکل نفتی گم شده ۸۰ میلیون دلاری گفت: ما هنوز پاسخی از نامه‌ای که به آقای لاریجانی در این مورد نوشته‌ایم نگرفتیم اما شاید در هفته آینده در این مورد به نتیجه جدیدی برسیم. وی ادامه داد: در حالت کلی موارد زیادی از این دست تخلفات در هشت سال گذشته به گوش ما رسیده است از جمله آن که اخیر نامه‌ای دیگر از تخلفات یک فرد دیگر به این شکل به دست من رسیده است.

به گزارش خبرنگاری فارس، رحمت‌الله حافظی، عضو شورای شهر در تذکری به محمدباقر قالیباف، شهردار تهران



نسبت به واگذاری زمین ۵۰۰ میلیارد تومانی «بوستان مادر» به پیمانکار «پروژه صدر» اعتراض کرد. حافظی معتقد است که این واگذاری بیش از سقف اختیارات معاملات شهردار تهران بوده است.

امیرعباس سلطانی نماینده بروجن در مجلس شورای اسلامی در گفت‌وگو با خبرنگار ایلنا، در ارتباط با احضار اخیرش از سوی دادستانی در مورد پرونده بابک زنجانی گفت: درست است که من از سوی قوه قضاییه در مورد این پرونده احضار شده‌ام اما از نظر خودم من بر اساس اصل ۸۶ قانون اساسی به وظایف خود عمل کرده‌ام و از همین لحاظ احضاری که صورت گرفته بود از نظر من توجیهی نداشت. به هر حال دو قوه از یکدیگر مجزا هستند و هر کدام بر اساس وظایف خود حرکت می‌کنند.

وی ادامه داد: دادستانی بنده را به علت اطلاع‌رسانی در مورد پرونده میلیارد معروف «ب. ز» (بابک زنجانی) احضار کرده بود و معتقد بودند که این پرونده نباید رسانه‌ای شود. اما به نظر من این احضار قانونی نبوده است و از همین رو اصلاً به دادستانی نرفتم. ما بارها در مورد این پرونده از مسئولان قوه قضاییه دعوت کردیم تا در کمیسیون حاضر شوند و از روند پرونده ما را مطلع کنند اما آنان ترجیح دادند که در کمیسیون حاضر نشوند و مقاومت کنند.

از سوی دیگر، عدم رسیدگی به این دزدی‌ها و سوءاستفاده‌های مالی، همان‌گونه که یکی از نمایندگان اقرار کرده، به ماجرای اختلاس سه هزار میلیاردی تبدیل شده است.

مرکز بین‌المللی شفافیت اقتصادی با بررسی وضعیت ۱۷۷ کشور در سال گذشته میلادی، حکومت اسلامی را به لحاظ فساد اقتصادی و اداری در جایگاه ۱۴۴ قرار داده است. معاون اول رییس جمهور، اسحاق جهانگیری فروردین ماه امسال با اشاره به این گزارش و سقوط ۱۱ پله‌ای جایگاه ایران، نسبت به شکل‌گیری «فساد سیستماتیک» در کشور هشدار داد و از نهادهای نظارتی خواست «با نفوذ فساد به لایه‌های عمیق» مقابله کنند.

به گفته احمد توکلی نماینده مجلس، نهادهایی مانند قوه قضائیه، نیروی انتظامی، مجلس و سازمان بازرسی کل کشور عهده‌دار مبارزه با فساد شده‌اند، اما خودشان «پاک پاک نیستند».

برخی از کارشناسان معتقدند رانت‌خواری و فساد اقتصادی در ایران پیامد ساز و کارهای قدرت در حکومت اسلامی است و بدون تغییر در ساختار سیاسی، مبارزه جدی با فساد ممکن نیست. بر این اساس زمینه‌های رانت‌خواری و فساد در فعالیت‌های بازرگانی و اقتصادی در ایران را باید در دوران شکل‌گیری حکومت اسلامی جستجو کرد.

در روزهایی که ظاهراً دولت و مجلس هم زمان در پی رازهای تخلفات مالی «بابک زنجانی» و در تلاش برای بازگرداندن پول‌های خارج شده از کشور هستند؛ انتشار خبر تخلف ۲۲ میلیارد دلاری ارزی، یک بار دیگر نشان داد که اختلاس در حکومت اسلامی ریشه‌دار است و شایانی ندارد.

کاظم پالیزدار، دبیر ستاد هماهنگی مبارزه با مفاسد اقتصادی به‌تازگی در گفت‌وگو با ماهنامه «صنعت و توسعه» گفته است: «اواخر سال ۱۳۸۹ و اوایل سال ۱۳۹۰، بحران ارزی در کشور شکل گرفت، بانک مرکزی ۲۲ میلیارد دلار ارز مداخله‌ای در بازار داشته است.»

به گفته او، در آن زمان قیمت ارز نوسان زیادی داشته و اتفاقی افتاده که می‌شود گفت از بسیاری از تخلف‌های موجود بزرگ‌تر است. اتفاق‌هایی رخ داده که معلوم نیست منابع ارزی کشور در اثر آن‌ها چه شده است؟ بر اساس گفته‌های دبیر ستاد هماهنگی مبارزه با مفاسد اقتصادی، بعد از پرونده بابک زنجانی این بزرگ‌ترین پرونده تخلفات مالی دولت قبل است که به تازگی به دست آمده و در حال بررسی است.

در سال ۹۱، روزنامه تهران امروز از «افشای تخلفات ۴۲ میلیارد دلاری ۱۸ بانک» خبر داد و بانک‌ها را به نقش‌آفرینی در «بحران ارزی» متهم کرد.

فساد مالی و رانت‌خواری در حکومت اسلامی ایران، آن‌چنان گسترده است که مقام‌های ارشد حکومتی نیز به آن اعتراف می‌کنند. با توجه به اظهارات مسئولان، فساد تمام ارکان حکومت اسلامی رخنه کرده و به امری فراجنبی تبدیل شده است.

آیا واقعاً می‌توان اقتصاد بیمار یک کشور ۸۰ میلیونی را به رهبری خامنه‌ای و روحانی، با سلام و صلوات سروسامان و اقتصاد «اسلامی» داد؟

با مرگ خمینی و جانشینی او توسط علی خامنه‌ای فعالیت‌های اقتصادی نظامیان و نهادهایی که خارج از کنترل دولت و نهادهای نظارتی و به طور مشخص زیر نظر رهبر حکومت اسلامی قرار دارند، بیش از پیش در هم اجین شدند. بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید، ستاد اجرایی فرمان امام و آستان قدس رضوی مهم‌ترین نهادهایی هستند که زیر نظر رهبر فعالیت می‌کنند و بخش بزرگی از فعالیت‌های اقتصادی در ایران را در اختیار دارند. ریاست بنیاد مستضعفان تا سال ۶۸ بر عهده نخست وزیر وقت میرحسین موسوی بود و از آن زمان وزیر پیشین سپاه، محسن رفیق دوست از سوی خامنه‌ای به این سمت منصوب شد. بنیاد در سال ۶۸ بیش از ۸۰۰ شرکت صادره‌ای را در اختیار داشت و از طریق دست‌اندازی بر اموال مالکان بزرگ و وابستگان و نزدیکان به حکومت پهلوی بزرگ‌ترین زمین‌دار کشور محسوب می‌شد.

رفسنجانی پیش در سال ۱۳۹۲، در دیدار با استانداران سابق گفته بود: «مهندسی رزمی سپاه امکاناتی از جنگ داشت که در سازندگی کشور می‌توانست مؤثر باشد و ما در آن زمان پروژه‌هایی مثل راه‌سازی به آنان دادیم، هم برای کشور مفید بود و هم برای سپاه، اما حالا سپاه نیز اقتصاد، و سیاست خارجه و داخله را در دست گرفته و به کمتر از کل کشور راضی نیست.»

وجود فساد فراگیر در ایران اتهامی نیست که مخالفان برای سپاه‌نمایی علیه کارگزاران حکومت اسلامی مطرح می‌کنند. از دوران تاسیس حکومت اسلامی به سرمداری خمینی تاکنون هزاران خبر و گزارش و مطلب در این باره در رسانه‌های رسمی و نیمه‌رسمی داخل کشور منتشر شده است.

بسیاری از مسئولان دولت، دستگاه قضائی، نمایندگان مجلس و نهادهای نظارتی خبرها و گزارش‌های فراوانی

[ادامه صفحه 10](#)



منتشر کرده‌اند که در آن افراد، دستگاه‌ها و نهادهای حکومتی به فساد و رانت‌خواری متهم می‌شوند. اما معمولاً در این ارتباط فقط با رسانه‌هایی برخورد می‌شود که ماجرا را پی‌گیری می‌کنند یا به قول خامنه‌ای آن را «کش می‌دهند».

معاون اول رییس جمهور، اسحاق جهانگیری فروردین ماه امسال با اشاره به این گزارش و سقوط ۱۱ پله‌ای جایگاه ایران، نسبت به شکل‌گیری «فساد سیستماتیک» اقرار کرد. به اقرار احمد توکلی، نماینده مجلس، نهادهایی مانند قوه قضاییه، نیروی انتظامی، مجلس و سازمان بازرسی کل کشور عهده‌دار مبارزه با فساد شده‌اند، اما خودشان «پاک پاک نیستند».

مرکز بین‌المللی شفافیت اقتصادی با بررسی وضعیت ۱۷۷ کشور در سال گذشته میلادی، جمهوری اسلامی را به لحاظ فساد اقتصادی و اداری در جایگاه ۱۴۴ قرار داده است. در واقع سیاست اسلامی و اقتصاد اسلامی، اسم رمز سرکوب و سانسور، ترور و وحشت، فقر و فلاکت هستند. اکنون برادران مسلمان و تروریست خامنه‌ای و روحانی در «خلافت اسلامی» یا همان گروه تروریستی داعش، همان سیاست اسلامی و اقتصاد اسلامی را در پیش گرفته است.

ایده اقتصاد اسلامی و سیاست اسلامی، به جای علم اقتصاد و علم سیاست و تحصیل و تحقیق در مراکز علمی و دانشگاه‌ها، تحقیقات کارشناسان و اقتصاددانان و جنبش‌های اجتماعی از درون ایدئولوژی خرافی اسلامی و گروه‌های مافیایی و تبه‌کار بیرون آمده‌اند. علی خامنه‌ای، از مهر ۱۳۸۹ تاکنون علوم اجتماعی و انسانی را سم دانسته و گفته علوم اجتماعی اسلامی باید به جای علوم جهان‌شمول انسانی پیاده شود. اقتصاد ایران، طی سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲، یعنی دوره هشت ساله ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد، با افزایش قیمت نفت، ۸۰۰ میلیارد دلار درآمد نفتی داشت، به کجا رفته است؟ اکنون که قیمت نفت پایین آمده و بخش عمده نیازهای جامعه از منبع تولید داخلی، بلکه از واردات تامین می‌شود سامان‌دهی اقتصادی ایران کار بسیار سخت و دشوار است.

به قول آندره مالرو که راجع به کشورهای خاورمیانه بیان کرده هر دو این نهادگرایی و اسلام‌گرایی اقتصادی که به دنبال ساختن الگوهای جدید اقتصادی هستند مانند آدم پیری هستند که سوار الاغی شده‌اند و خواب‌شان رفته و آن الاغ در بیابان به راه خود می‌رود بدون این‌که بداند به کجا دارد می‌رود.

ماهنامه دیدگاه سوم: آیا اپوزیسیون در روند مسائل در ایران و خاورمیانه نقش مداخله‌گری دارد؟

بهرام رحمانی: به نظر اپوزیسیون حکومت اسلامی ایران، با معضلات و مشکلات و کمبودهای عدیده‌ای دست به گریبان است. یکی از مهم‌ترین مسئله اپوزیسیون ایران، این است که حدود سه دهه است که از جامعه ایران دور است. به ویژه رهبری و کادرها و اعضای این اپوزیسیون نه در داخل کشور، بلکه در خارج کشور است. به علاوه هنوز هم پس از گذشت ۳۶ سال از حاکمیت جمهوری اسلامی، فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه همچنان بسته است و به غیر از فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی حاکمیت، همه گرایش‌ها شدیداً سرکوب شده‌اند و وحشت و ترور و اختناق و اعدام نیز اجازه عرض اندام به کسی و جریانی نمی‌دهد. اگر سرکوب خونین انقلاب ۵۷، در جامعه و درون احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون یک سرخوردگی و رخوت به وجود آورده بود در سرکوب خونین اعتراضات سال ۸۸ نیز همان وقایع تکرار شد. به عبارت دیگر، حکومت اسلامی ایران، به خصوص در دهه نخست حاکمیت‌اش ده‌ها هزار فعال سیاسی را اعدام کرد که بخش زیادی از آنها رهبری و کادرها و اعضا و هواداران احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون بودند. به علاوه جامعه ایران در دوره متفاوت، تقریباً از فعالین سیاسی و اجتماعی و فرهنگی خود خالی شده است. یکی در دهه نخست حکومت اسلامی و دومی پس از وقایع سال ۸۸. بسیاری از فعالین عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مجبور به ترک کشور شده‌اند. بنابراین، اپوزیسیون حکومت اسلامی ایران، زخمی و آسیب‌دیده است. اما با این وجود، این اپوزیسیون در حد توان خود به مبارزه خود ادامه می‌دهد و خاموش نشده است. اما همان‌طور که گفتم عمده فعالیت‌های آن، در خارج کشور متمرکز است نه در داخل کشور.

اما روشن است که تحولات و خیزش جنبش‌های اجتماعی از جمله به اپوزیسیون ایرانی نیز انگیزه تحرک و مبارزه می‌دهند. جنبش‌هایی همچون جنبش وال استریت را اشغال کنید؛ یا اعتراضات و شورش‌های مردمی در کشورهای عربی که به «بهار عربی» معروف است و اکنون نیز مقاومت کوبانی و مبارزه تحسین برانگیز مبارزان زن و مرد، جوان و پیر کوبانی، یک همبستگی جهانی از ایران تا آفریقا، از اروپا تا آمریکا را دامن زده و روزنه امید تازه‌ای را به ویژه در مقابل نیروهای آزادی‌خواه، برابری‌طلب، چپ و کمونیست قرار داده است. به علاوه این که من عمیقاً به قدرت و مبارزه طبقاتی جنبش‌های اجتماعی ایران باور دارم در حالی که چنین باوری را نسبت به بسیاری از احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون ندارم. با وجود همه این‌هایی که گفته شد هنوز نمی‌توان به صراحت گفت که اپوزیسیون حکومت اسلامی ایران در تحولات داخل ایران و منطقه حضور جدی دارد.

ماهنامه دیدگاه سوم: موقعیت کنونی ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بهرام رحمانی: موقعیت کنونی ایران از نظر اجتماعی بسیار فاجعه‌بار است. احمد شهید گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل در امور ایران در تازه‌ترین گزارش خود، از اعدام حداقل ۸۲۵ نفر در ایران از تیر ۹۲ تا تیر ۹۳ خبر داد و این آمار را نشان‌دهنده «افزایش نگران‌کننده» مجازات اعدام در ایران دانست. بر اساس گزارش وی، دولت اسلامی ایران همچنان به اعدام مجرمین نوجوان ادامه می‌دهد و مطابق گزارش‌ها تنها در سال ۲۰۱۴ هشت نفر که «گمان می‌رود» در زمان وقوع جرم منسوب به آنان زیر ۱۸ سال سن داشتند، اعدام شده‌اند. پیش‌تر، بان گی‌مون، دبیر کل سازمان ملل، در گزارش سالانه خود از «افزایش اعدام‌ها در ایران» ابراز نگرانی کرده بود.



همچنین کمیته حقوق بشر مجمع عمومی سازمان ملل روز سه‌شنبه، 27 آبان 1393، قطعنامه‌ای را به تصویب رساند که در آن در مورد نقض حقوق بشر در ایران به‌ویژه «تعداد بسیار بالای اعدام‌ها توسط حکومت اسلامی ابراز نگرانی عمیق شده است.

این قطعنامه تاکید می‌کند که طی ۱۵ ماه گذشته در ایران دست‌کم ۸۵۰ نفر توسط جمهوری اسلامی اعدام شده‌اند. بنا بر این گزارش، ۷۸ کشور به تصویب این قطعنامه پاسخ مثبت داده و ۲۵ کشور با آن مخالفت کردند؛ ۶۹ کشور نیز رای ممتنع دادند. در همین حال چین و روسیه با این قطعنامه مخالفت کرده و گفتند که سازمان ملل «نباید یک کشور را هدف قرار داده و به آن کشور انگ بزند.»

نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نیروهای سازمان بسیج مستضعفین را موظف به «فرهنگ‌سازی و اجرای امر به معروف و نهی از منکر در مرتبه لسانی» کردند.

به گزارش خبرگزاری مجلس، نمایندگان در نشست صبح یکشنبه ۱۸ آبان 1393، بررسی طرح حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر را ادامه دادند و مواد ۱۹ و ۲۰ این طرح پرمناقشه را به تصویب رساندند.

طرح حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر در حالی در مجلس بررسی می‌شود که در هفته‌های گذشته خبرهای مرتبط با اسیدپاشی‌های زنجیره‌ای در ایران تحت‌الشعاع این موضوع بود و برخی منابع خبری در ایران انگیزه اسیدپاشان را نهی از منکر عنوان کرده بودند.

از سوی دیگر، آسیب‌های اجتماعی که ریشه در فقر و سانسور و اختناق دارد سال‌هاست که خطر قرمزها را پشت سر گذاشته و هر لحظه از جامعه ما قربانی می‌گیرند. خودکشی، طلاق، اعتیاد، تن‌فروشی، کلیه فروشی، بزهکاری، فرار از خانه و غیره دامن بسیاری از خانواده‌های ایرانی را گرفته است. به عبارت دیگر، همه این خانواده‌ها در درد و رنج و فشارهای کمرکشن دایمی زندگی می‌کنند. البته اگر بشود اسمش را زندگی گذاشت!

میلیون کودک به جای این که راهی مدرسه شوند از کله سحر تا غروب بیش از 12 ساعت کار می‌کنند تا بلکه پول ناچیزی بگیرند و بتوانند به خانواده‌هایشان کمک کنند. وضعیت میلیون‌ها کودک کار و خیابانی اسفبار و تکان‌دهنده است. آن‌ها، همواره در معرض خطرات مختلف و آسیب‌ها و بیماری‌های واگیر قرار دارند. این کودکان نیروی کار ارزان و خاموش سرمایه‌داران و کارفرمایان هستند.

مطابق آمارهای منتشر شده توسط بانک مرکزی حکومت اسلامی ایران، در سال گذشته در ایران فقیرترین اقشار جامعه مبلغی معادل 6 میلیون و 4 صد هزار تومان برای زندگی خود هزینه کرده‌اند. این در حالی است که پولدارترین اقشار اجتماعی در همین دوره مورد مطالعه برای تامین زندگی‌شان مخارجی حدود 87 میلیون و هفتصد هزار تومان داشته‌اند. به عبارت دیگر، در ایران ثروتمندانی زندگی می‌کنند که برای گذران زندگی سرشار از رفاه خود چهارده بار بیش‌تر از فقرا هزینه می‌کنند.

علی‌رغم ریویزیون رفاه، کار و تامین اجتماعی دولت روحانی، اقرار کرده است: «هفت میلیون نفر از مردم کشور در شرایط فقر شدید بسر می‌برند» به طوری که حتی «امنیت غذایی آن‌ها در مخاطره است.»

او همچنین تعداد افراد بسیار ثروتمند جامعه را 5 تا 6 میلیون نفر ارزیابی کرده و مدعی است که «میزان ثروت آن‌ها با ثروتمندان آمریکا چندان تفاوتی ندارد.»

فقط 13 یا 14 درصد زنان کار و درآمد دارند و بیش از 75 درصد آن‌ها در پستوی خانه‌ها محبوس هستند و زندگی‌شان وابسته به شوهر و پدر و غیره است.

گرانی و تورم غوغا می‌کند و حتی بسیاری از بیماران و بازنشستگان امکان دوا و درمان ندارند. کم نیستند خانواده‌هایی که ماه‌ها گوشت به خانه‌هایشان وارد نشده است.

در چنین شرایطی، دولت امنیتی روحانی، توجهی به معضلات و مشکلات اقتصادی و اجتماعی شهروندان ندارد و تنها به نیروی قهر و سرکوب متوسل شده است تا مانع اعتراضات و اعتصابات احتمالی و شورش‌های مردمی شود.

حکومت اسلامی که از همان روزهای به قدرت رسیدنش به فکر صدور پان‌اسلامیسم خود بود و در این راه، بسیاری از گروه‌های اسلامی تروریستی از خاورمیانه تا قاره آفریقا را آموزش‌های تروریستی داده است؛ در امور داخلی کشورهای منطقه به ویژه لبنان، سوریه عراق، افغانستان و...، دخالت دارد؛ فرمان ترور سلمان رشدی نویسنده انگلیسی-هندی را به دلیل نوشتن رمانی در کارنامه خود دارد؛ صدها تن از فعالین سیاسی مخالف خود را در کشورهای مختلف ترور کرده است؛ کشتار دست‌کم چهار هزار زندانی سیاسی را در سال 67 در کارنامه خود دارد؛ قبل از آن نیز دست به کشتار مردم کردستان، ترکمن صحرا، سیستان و بلوچستان و خوزستان زده بود و هم اکنون نیز به طور میانگین روزانه دو الی سه نفر را اعدام می‌کند؛ در خیابان‌ها به روی زنان اسید می‌پاشد و...؛ چرا باید کسی باور کند که این حکومت به دنبال ساختن بمب اتمی نیست! اعمال چنین سیاست‌هایی، نشاندن‌دهنده این واقعیت است که دولت روحانی و به طور کلی حاکمیتی جمهوری اسلامی، به جز سرکوب و سانسور، تهدید و ترور، زندان و اعدام به راه‌های دیگری نمی‌اندیشد. چرا که سران و تئوریسین‌های حکومت اسلامی به خوبی می‌دانند که اگر در مقابل خواست‌ها و مطالبات مردم عقب‌نشینی کند فضای سیاسی کشور بازتر می‌شود و موقعیت حکومت در معرض خطر قرار می‌گیرد. بنابراین، نباید به سیاست‌های رفرمیستی و اصلاح‌طلبی در حکومت اسلامی ایران اهمیت داد. باید به مبارزه رادیکال‌تری علیه کلیت حکومت اسلامی روی آورد.

اقتصاد دولتی و خصوصی، حذف قوانین حمایتی برای مردم و جامعه را در اولویت‌های خودشان قرار داده‌اند و باعث بیکاری، شرایط سخت کار، عدم رفاه و آسایش، عدم آزادی، برابری و دموکراسی بیش‌تر شده‌اند. عملکرد منفی سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال، اکثریت جامعه ما را با بحرانی عمیق و مشکلات متعدد روبرو ساخته است. اخیراً فشارهای روحی و روانی و ضربات جسمی به زنان افزایش چشمگیری یافته است. پاشیدن اسید به صورت 15 زن در اصفهان و هم‌زمان تصویب قانون حمایتی از همین اسیدپاشان و انصار حزب‌الله در مجلس،



فعال‌شدن نیروی‌های بسیجی در عرصه امر به معروف و نهی از منکر، بخشی از تعرض تازه حکومت اسلامی نه تنها به زنان، بلکه به کل جامعه ایران است. شکاف بین ثروتمندان و فقرا به بیش‌ترین حد خود رسیده است. امنیت شغلی و غذایی برای میلیون‌ها شهروند با مخاطره جدی روبرو شده است. در چنین وضعیتی با بالاتر رفتن درجه استتمار شاهد بحران فزاینده حوادث شغلی و افزایش آمار مرگ و مجروح شده کارگران بر اثر حوادث شغلی و مرگ خاموش کارگران به خاطر بیماری‌های ناشی از مشاغل سخت و زیان‌آور در ایران هستیم. نهایتاً در جامعه ما، ترکیبی از عملکرد سیاست‌های نفولیرال و صندوق جهانی پول و روابط و مناسبات سرمایه‌داری از نوع رانت‌خواری، غارتگری و مافیایی حاکم شده است. در حال حاضر جامعه ما، در عرصه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و زیست محیطی با بحران فزاینده‌ای روبرو است. گزارشات متعدد از جمله گزارش منتشر شده از سوی دفتر آمار و محاسبات اقتصادی و اجتماعی سازمان تامین اجتماعی نشان می‌دهند که همراه با رشد تورم و گرانی و بیکاری و کاهش امنیت غذایی و درمان و بهداشت، با افزایش بسیار چشم‌گیر حوادث کار، تا مرز صد درصد روبرو بوده‌ایم. در چنین موقعیتی، دو راه بیش‌تر در مقابل شهروندان ایران قرار ندارد. یا باید سکوت کرد و همچنان با فقر و فلاکت و آسیب‌های اجتماعی دردناک و تکان‌دهنده دست و پنجه نرم کرد و یا باید با هدف سرنگونی کلیت حکومت اسلامی و برپایی یک جامعه آزاد و برابر و انسانی و عادلانه دست به شورش و انقلاب زد.

ماهنامه دیدگاه سوم: سیاست از این که در این گفتگو شرکت کردید.
بهرام رحمانی: من هم از شما تشکر می‌کنم.



تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، برای سرنگونی



ماهنامه دیدگاه سوم: پیش از شروع ممنون می شوم که خود را معرفی کنید
کورش طاهری: با سلام به شما و خوانندگان عزیز! خیلی کوتاه: کوروش طاهری هستم

ماهنامه دیدگاه سوم: ورود دوباره نیروهای ائتلاف به عراق و حملات هوایی به سوریه را چگونه ارزیابی می کنید؟

کورش طاهری: به باور من بخشی از این بازگشت مربوط به سیاستهای انتخاباتی داخلی در آمریکا است و بخشی هم برای حضور موجه آمریکا در منطقه و البته در مهمترین کانون بحران منطقه یعنی سوریه و عراق ناشی می شود. از طرفی غربیها در سوریه مستقیماً دخالت داشته اند اما در عراق به دلیل خروج نیروهای آمریکا و چند کشور دیگر از این کشور، نمیتوانستند مستقیماً در عراق دخالت کنند و پوشش ائتلاف علیه داعش بهترین راه کار بود. با تاکید بر این که در سوریه و بیشتر در افغانستان نیز چنین مشارکت وجود داشته است. به این کار بپردازند. از طرفی تغییرات در ساختار حکومتی قدرت بود که به ساقط شدن دولت نوری مالکی منجر شد و افزون بر این در وضعیت کنونی این دولت عراق است که خواستار کمک و حضور نظامی آمریکا در این کشور است زیرا می داند بدون این کمک ممکن است داعشی ها بغداد را تصرف کنند.

از طرفی ایالات متحده به دلیل قدرت رهبری و برقراری روابط با دولت-های منطقه-ای از طریق پیمان های دفاعی و نظامی، نفوذ چشمگیری در منطقه داشته و همواره به این موضوع اشاره کرده است که دارای منافع حیاتی در این مناطق است، لذا نسبت به معادلات سیاسی در خاورمیانه و جهت گیریهای سیاسی کشورهای منطقه حساسیت زیادی دارد. در این راستا ایالات متحده برای جلوگیری از افزایش قدرت و نفوذ دولتهای مانند ایران و سوریه و جلوگیری از نظم منطقه-ای و شکل-گیری قدرت منطقه-ای در قالب اتحاد میان ایران، عراق و سوریه، و اعمال فشار به این دولتها، چاره-ای جز حضور مستقیم در این منطقه ندارد. هم چنان که با راک اوپاما در دیداری با سران کنگره آمریکا گفته است برای انجام عملیات در عراق نیازی به اجازه کنگره ندارد.

از طرفی در فاز حضور نظامی اتخاذ تاکتیک عملیات هوایی به ایالات متحده امکان می دهد که پس از یک غیبت چندساله، یکبار دیگر به عراق بازگردد؛ بازگشتی که با هزینه ای کمتر و بازدهی بیشتر همراه خواهد بود.

به باور من نیمه عربی و کردی عراق در آینده، برجسته تر خواهد شد و شیعه گرایی جایش را به اکثریت گرایی سنی خواهد داد و عربستان و قطر و از آن سوی نیز ترکیه، جای ایران را خواهند گرفت.

ماهنامه دیدگاه سوم: آیا جمهوری اسلامی "حق مسلم" را فدای بقا خواهد کرد؟

کورش طاهری: جمهوری اسلامی هیچگاه نمی خواهد که اشتباهات محمد رضا شاه را تکرار کند و می داند برای مقابله با تهدیدها بایستی از اهرم قدرت فیزیکی و سیاسی برخوردار باشد با تکیه بر چنین موضوعی فقط در یک حالت ممکن است از موضوع هسته ای صرف نظر کند و آن وقتی خواهد بود که آمریکا و گروه ائتلاف تضمین های معتبر برای عدم سقوط و عدم براندازی به حکومت ایران بدهند. شاید برخی از افراد، وضعیت کنونی را با زمان پذیرش قطعنامه آتش بس مقایسه کنند و منتظر جام زهر دیگری باشند. اما به گمان من شرایط کنونی بسیار متفاوت با آن زمان است و مهمتر این که با راک اوپاما با تماسها و گشودن کانالهای دیپلماسی مشروعیت بین المللی به نظام جمهوری اسلامی داده است. بهر حال وضعیت ایران با کشورهای عراق و سوریه و لیبی بسیار متفاوت است. در این کشورها هنوز قبایل و طوایف در چرخه سیاست نقش دارند. ارتش شاه فقط یک سازمان تو خالی برای نشان دادن عظمت سلطنت پهلوی بود و فاقد پشتوانه عقیدتی و وابستگی فکری بود در حالی که نیروی نظامی کنونی در جمهوری اسلامی از پشتوانه عقیدتی برخوردار است و سپاه پاسداران و نیروهای بسیج بر عقاید مذهبی استوار هستند و فراتر از اینها فعالیتهای تبلیغاتی و سیاسی حکومت در نقاطی از آفریقا/آسیا و آمریکای لاتین و شبه جزیره بالکان و انزجار توده های این مناطق از آمریکا موازنه حمایتی را نفع جمهوری اسلامی تغییر داده است.

ماهنامه دیدگاه سوم: آیا حسن روحانی و شرکاء قادر به تغییر اساسی در اقتصاد و سیاسی ایران خواهند بود؟

کورش طاهری: روحانی نیز مثل بقیه روسای جمهور اسلامی است (به استثنای ابوالحسن بنی صدر) برنامه های اقتصادی و سیاسی در قالب برنامه پنجم توسعه و در دو مرحله ده ساله از پیش تدوین و از تصویب ارگانهای حکومت گذشته است و هر ساله رهبر ولایت فقیه نیز سالی را بنام یک پدیده سیاسی یا اقتصادی نامگذاری می کند که در عمل سیاست کلی دولت را تحت تاثیر قرار می دهد و امکان مانور دولت بر اجرای طرحهای کوتاه مدت را به حداقل و یا به هیچ می رساند. از همه مهمتر روحانی نمی تواند فرد مستقلی از جریانهای حاکم بر اقتصاد و سیاست ایران باشد و چنین موضوعی مانع از پرداختن به فراهم آوردن شرایط صعود به آن چه که دولت رفاه نام دارد می شود. تا زمانی که سیستم اقتصادی واسطه گری و دلالی است و مکانیزم سیاسی بر محور چانه زنی های سنتی و نبود تشکل های اجتماعی و سیاسی متمرکز است تغییر و تحول بنیادی روی نمی دهد حتی اصلاحات سطحی را نمی توان در جامعه ایران دید.

ماهنامه دیدگاه سوم: آیا اپوزیسیون در روند مسائل در ایران و خاورمیانه نقش مداخله گری دارد؟

کورش طاهری: به گمان من اپوزیسیون ایران فاقد کارآیی و توانایی در چنین تاثیر گذارهایی است. قول معروف آفتابه لگن هفت دست شام و نهار هیچی! این بهترین مثال عامیانه برای برداشت سیاسی از وضعیت اپوزیسیون ایران است. زمانی اپوزیسیون می تواند تاثیر گذار باشد که دارای ساختار و سازمانی مشخص با هدف گذاری در

ادامه صفحه 14



تاکتیک و استراتژی باشد و از وضعیت جامعه ایران و مناسبات داخلی و بین المللی آن تحلیل دقیق و فعالیت مستمر و مدنی بر اساس شاخصهای موجود در جوامع دموکراتیک داشته باشد. مهمتر از همه شبکه های ارتباطی توانسته خاصیت اپوزسیون را به چالش بکشد و ناتوانی اپوزسیون چند پاره را عریان کند.

ماهنامه دیدگاه سوم: موقعیت کنونی ایران را چگونه ارزیابی می کنید؟

کورش طاهری: برای بررسی وضعیت ایران در محیط امنیت منطقه ای باید به جایگاه جمهوری اسلامی در خاورمیانه توجه کرد. خاورمیانه یکی از مناطق ژئوپولیتیک مهم جهان است که به دلیل وجود "ذخایر عظیم نفت و گاز"، "بازار عظیم مصرف" و "حضور اسرائیل" همواره دارای منازعه و رقابت های منطقه ای و نیز مورد توجه قدرت های بزرگ و فرا منطقه ای بوده است. از دوران جنگ سرد و نظام دوقطبی، چگونگی ایجاد موازنه قوا در خاورمیانه باعث ایجاد رقابت های گسترده منطقه ای و نیز جولان قدرت های فرا منطقه ای شده است. نیاز جهان صنعتی به منابع انرژی مطمئن و همچنین نیاز به داشتن منابعی مستقل در مقابل ذخایر انرژی روسیه موجب شده است تا کشورهای غربی همواره به حضور نظامی در کنار چاه های نفت باندیشند. آنها همواره برای تأمین امنیت خطوط کشتی رانی اهمیت ویژه ای قائل بوده اند.

با تکیه بر چنین وضعیتی جمهوری اسلامی با چالشهایی جدی در منطقه روبرو است که اگر بحران هسته ای را در فاز جداگانه ای قرار دهیم از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- وضعیت کشورهای حوزه خلیج فارس و در راس آنان کشورهای بحرین و عربستان
- گسترده تر شدن حضور آمریکا در منطقه
- بحران اسرائیل و بخشی از اعراب
- وضعیت حکومت بنشار اسد
- از دست دادن قدرت هژمونی در عراق و لبنان
- بحرانهای فزاینده اجتماعی/اقتصادی و سیاسی در داخل کشور
- عدم اطمینان به روسها و چینی ها در استمرار حمایت از جمهوری اسلامی
- نفت عراق و نقش آن در اوپک و عراق و تاثیر آن بر اقتصاد جمهوری اسلامی در صورت رفتن به سمت اتحاد با رقبای جمهوری اسلامی

ماهنامه دیدگاه سوم: سیاست از این که در این گفتگو شرکت کردید.

کورش طاهری: من هم از شما تشکر می کنم.





ماهنامه دیدگاه سوم: پیش از شروع ممنون می شوم که خود را معرفی کنید

عزیز فولادوند: قریب به سه دهه است که در تبعید بسر می برم. از 17 سالگی به دنیای سیاست وارد و با زندان ساواک آشنا شدم. پس از انقلاب ضد سلطنتی، در دانشگاه اهواز از فعالین دانشجویی بودم، کودتای سیاه کوی دانشگاه را تجربه کرده، از زندان گوهردشت کرج سر در آوردم، پس از رهایی به آلمان گریختم. تحصیلات را در دانشگاه کلن/آلمان در رشته جامعه شناسی، شرق شناسی و تعلیم و تربیت ادامه دادم. تز دکترایم در رشته جامعه شناسی به موضوع "بنیادگرایی مذهبی و قدرتیگری آن در ایران" اختصاص داشت. دارای تألیفاتی به زبان آلمانی می باشم. در کنار کار تدریس در رشته ادیان و علوم سیاسی، دفتر ترجمه و مشاور حقوقی ام را اداره می کنم.

ماهنامه دیدگاه سوم: ورود دوباره نیروهای ائتلاف به عراق و حملات هوایی به سوریه را چگونه ارزیابی می کنید؟

عزیز فولادوند: به باور من ورود دوباره نیروهای ائتلاف به عراق هیچ گره ای را باز نخواهد کرد. صحنه پیچیده خاور میانه و ظهور داعش عوارض یک بیماری است. آن بیماری هم ساختاری است. نباید به ساده گرایی گرفتار شد. صحنه سازان و نیروهای هدایت کننده همانهایی هستند که با تکرار مدام یک دروغ، منطقه را تا امروز به قهقرا کشاندند. آن دروغ بزرگ را کلین پاول (Colin Powell) با در دست داشتن یک آمپول کوچک در جلسه شورای امنیت سازمان ملل در تاریخ 5 فوریه 2003 بیان کرد. آنها از درون همان آمپول "داعش" را خلق کردند. به این معنا که مقدمات زایش و مختصات رشد آن را فراهم نمودند. نیروهای ائتلاف نه به مثابه بخشی از راه حل، بلکه بعنوان بخش اعظم مشکل هستند.

غرب تا قبل از ورود "داعش" به عراق و تسخیر مناطق و شهرها توسط "دولت اسلامی"، با شور و شعفی وصف ناپذیر از جدال این نیرو با بشار اسد حمایت می کرد و آن را دنباله "بهار عرب" می دانست. در نگرش امپریالیسم اصلی ثابت وجود ندارد. هیچ چیز متعین نیست. تنها چیزی که همه متغیرها، ارقام آن هستند، منافع استراتژیک آنهاست. آنها را اعتماد نشاید. نیروهای رزمنده گرد هنوز هم در "لیست تروریستی" قرار دارند. ولی حزب اتحاد دمکراتیک (پ. ی. د.) و حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک.) در این کشاکش، به تنها امید غرب تبدیل شده اند. این نکته برای جنبش سرگونی طلبان ایرانی درسی است بسیار پر بار. برای کشف "بی پرسنپیی و بی مروتی" امپریالیسم نیازی به جستجو در تاریخ جنبشها نیست، این تراژدی امروز جلوی چشمانم است.

به باور من موضوع داعش به راحتی قابل حل و فصل نیست. با آزاد کردن این دهکده و آن دهکده، نمی توان به حل بحران امید وار بود. "داعش" یک نیروی خلق الساعه نیست. مشکل در این قرائت و یا آن قرائت دین هم نیست. امپریالیستها برای گم کردن صورت مسئله، مقوله را سراسر دینی/ فلسفی/ کلامی کرده اند. همان ترغیب همیشگی. داستان سخیف "بی خدا و با خدا" دوباره اوج گرفته است. اصلا بحثی از موضوعاتی از این دست به میان نمی آید: ستم طبقاتی، تبعیض بخش وسیعی از شهروندان توسط دولت مرکزی عراق (نور المالکی)، اشغال عراق توسط ایران، پهن کرن بساط دار و درفش و شکنجه در زندان ابو غریب، شکست مفتضحانه راه حل نظامی واعطای و شارحین نوکنزرواتیسم آمریکا و موضوعات عدیده سیاسی/ اجتماعی دیگر.

همانطوریکه القاعده با بمباران سهمگین تورابورا در هم نشکست. داعش هم راه حل نظامی ندارد. "داعش" به یک اندئولوژی در بین توده های عام و خشمگین در منطقه تبدیل شده است.

ماهنامه دیدگاه سوم: آیا جمهوری اسلامی "حق مسلم" را فدای بقا خواهد کرد؟

عزیز فولادوند: "حق مسلم" ما، تامین حقوق شهروندان، برقراری دمکراسی، نان و مسکن و امنیت در جامعه و دفاع از کرامت انسانی است. بندبازیهای مفتضحانه ملایان با صحنه گردانان سیاست بین المللی را نمی توان جدی گرفت. به باور من رژیم بخوبی می داند که بلبشوی خاور میانه تضمین بقاء اش است. نباید از نظر دور داشت که در غوغای کنونی منطقه، هیچ گرایش سیاسی در غرب خلاء قدرت در ایران را بر نخواهد تافت. این را ملایان هم بخوبی می دانند. از طرف دیگر در معادلات کنونی خاور میانه، رژیم به یکی از اهرمها و بازیگران تبدیل شده است. لذا ما نمی دانیم که در پشت درهای بسته باصطلاح "مذاکرات اتمی" با رژیم چه می گذرد. موضوع مذاکرات چیست؟ آیا غرب به یک قدرت هسته ای دیگر چون پاکستان در منطقه تن خواهد داد؟ نمی دانم.

به باور من نشانه ها حکایت از این دارد، که رژیم حداقل در برهه کنونی در تنگنا نیست: دولتیان دستنشان در نقض تمامی حقوق شهروندان باز است. اسید پاشان هم به کارشان مشغول، بیلان دولت روحانی هم بسیار عیان، ماشین اعدام هم بی وقفه جان می گیرد. نقض مستمر حقوق بشر و زیر پا نهادن استانداردهای شناخته شده بین المللی هم در جریان است. ولی رژیم با هیچ اعتراض جدی از جانب دولتمردان غربی مواجه نمی شود. آیا اینها اتفاقی است؟ غرب به متحدش و عضو ناتو یعنی ترکیه در موضوع حقوق بشر با صراحت و روشنی انتقاد می کند و خواهان تغییر وضع است. در موضوع حقوق بشر؛ دولت ترکیه به شدت تحت فشار قرار می گیرد، جنبش مدنی و چهره های برجسته و رهبران آن مورد شفقت و حمایت غربند. پذیرش ترکیه در اتحادیه اروپا با شرایطی سنگین مواجه می شود. برقراری حاکمیت قانون و احترام به حقوق شهروندان در لیست شرایط سفت و سخت اروپا قرار گرفته است. مطبوعات هم گلوی اردوغان و دولت او را مدام می فشارند. از این گلو گیرها حتی

ادامه صفحه 16



چین و روسیه هم در امان نیستند.

ولی رژیم مستثنی است. چرا؟

شاید رژیم از جانب غرب اصلاً دغدغه "بقاء" ندارد.

ماهنامه دیدگاه سوم: آیا حسن روحانی و شرکاء قادر به تغییر اساسی در روند اقتصادی و سیاسی ایران خواهند بود؟

عزیز فولادوند: نه به هیچ عنوان. تغییرات "اساسی" با ساختار کنونی قدرت در ایران هیچ همسنگ نیست. تمامی اهرمهای قدرت سیاسی و اقتصادی در چنبره ولایت فقه گیر است. رشد اقتصادی، گشایش فضای سیاسی، احترام به حقوق بشر و امنیت شهروندان منوط به پد قدرت از جناح انحصار طلب حاکمیت است. حسن روحانی و شرکاء این کاره نیستند. تجربه موسوی/ کروبی را از سر گذرانده ایم. کل سیستم از هرج ومرج، عدم شفافیت، نبود عملکرد قاطع قانون و "ملوک الطوائفی" رنج می برد. دستگاه بروکراسی مفلوک قادر نیست نیازمندیهای اداری شهروندان را بدون اصطکاکهای خرد کننده حل و فصل نماید. "طایفه گرائی" مزمن در تار و پود ساختار دست ساز ملایان اجازه هیچ مانوری را به "مقام ریاست جمهوری" نخواهد داد.

به باور من زمینه هیچ چرخشی در سیستم خشن کنونی موضوعیت ندارد. مضافاً اینکه باند روحانی فاقد قدرت و مانور جدی است. تنها منبع قدرت روحانی برای تغییر می توانست توده عاصی باشد. ولی روحانی و شرکاء فاقد چنین اندیشه ای می باشند. "تغییر اساسی" منوط به داشتن دیدگاه و اندیشه دیگری است. نمی توان در منظومه اندیشه خمینی گرفتار بود ولی فائزری "تغییر" داشت.

ماهنامه دیدگاه سوم: آیا اپوزیسیون در روند مسائل در ایران و خاورمیانه نقش مداخله گری دارد؟

عزیز فولادوند: آری. نمی توان اپوزیسیون برون مرزی (گرچه متفرق) را بطور انتزاعی از کالبد جنبش ایران برای آزادی و دموکراسی جدا نمود. این تلاش غیر علمی و در راستای تضعیف جنبش دموکراتیک مردم ایران است. به باور من اپوزیسیون هم در فرای مرزهای ملی، و هم در داخل میهن فعال است. هر حرکتی مدنی، هر لعن و نفرینی، هر اعتصاب و فریادی، هر شعر و قصیده ای، هر روشننگری، هر لبخندی بر طناب دار، هر متینگ و گردهم آئی، هر مصاحبه و ملاقات دیپلماسی و هر دوری گزینی از مرکز قدرت یک پیام مبارزاتی دارد. آنچه که به ما فعالین برون مرزی بر می گردد، این واقعیت است که جنبشی قدرتمند برای برقراری نظامی دموکراتیک در خارج از کشور در جریان است. این بخشی است غیر قابل تفکیک از مبارزه داخل.

با هر دوری و نزدیکی نسبت به سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت ایران، فقط می توان در دنیای فائزری به نقش آنها کم بها دهیم. بدون اغراق باید گفت که این دونیرو در پهنه سیاست منطقه و جهان نقشی تحسین برانگیز و چشم گیر ایفا نموده اند. هنوز آنها از شر "لیبرتی" راحت نشده اند. رویکرد "نفی گرایانه" با این بخش از اپوزیسیون به نفع جنبش مردم ما نیست. این رویکرد ما را به سمت "طایفه گرائی" سوق می دهد. برنده آن ملایان اند.

اگر حضور قدرتمند اپوزیسیون در خارج از کشور "هیچ نقشی" را ایفاء نمی کند، پس موضوع این مصاحبه پیش رو هم اصلاً جدی نیست. پس لابی قدرتمند رژیم در تلاش خنثی کردن تأثیرات چه فعالیتهایی است؟ پس تریا پارسی، بنیاد هلندی بنام Foundation for Human Security in the Middle East تحت مسؤلیت فرح کریمی و غیره با چه رویکردی فعال هستند؟

یک مثال:

بخش وسیعی از اتهامات و ایرادات گرفته بر سازمان مجاهدین هم حواله پ.ک.ک. می شد: کیش شخصیت، مغز شوئی اعضاء، "جباریت" و اقتدارگرایی، استالینیسیم، فرهنگ منحن فتودالیزم و کدخدائی گرابی، باجگیری و قاچاق مواد مخدر، جعل اسناد و غیره. ولی منتقدین دیروز، شرمگینانه امروز در دفاع از "مقاومت چریکها" در "نبرد کوبانی" منظومه سرایی می کنند و در پوست نمی گنجد. نیروهای "تروزیست" لیست اروپا، اکنون برای رهائی منطقه از شر "داعشیان" به امید غرب تبدیل شده اند.

تکرار مکرر این جمله که: " ما برای رژیم آلترناتیو نداریم"، مرا به یاد حرف باراک اوباما در نبرد با گروه داعش می اندازد. او در آگوست همین سال گفت: ما هنوز در مبارزه با داعش فاقد استراتژی هستیم. یعنی اینکه داعش ماندنی است.

ماهنامه دیدگاه سوم: موقعیت کنونی ایران را چگونه ارزیابی می کنید؟

عزیز فولادوند: ملایان در عرض سه ده گذشته از بادهای منطقه ای بسیار داهیهانه متمتع شدند. در بازی پیچیده کنونی منطقه، رژیم به بخشی از راه حل! تبدیل شده است یا اینکه حداقل به او چنین نگرسته می شود. شبکه لابی متمول حاکمان تهران هم در تلاش است، تصویری بزرگ شده از ملایان ارائه داده، امریکا را متقاعد نمایند، که از حمایت جنبشهای مدنی در ایران، دوری گزینند. آنها توفیق یافته اند، که امریکا در رابطه با مسئله اصلی ایران، یعنی مباره مردم با رژیم مداخله نکرده و موضعی جدی اتخاذ ننماید. "جهان آزاد" بی توجه به مقاومتی گسترده در داخل و خارج، به تجارت آزاد و "گفتگوهای سازنده" با تهران مشغول است.



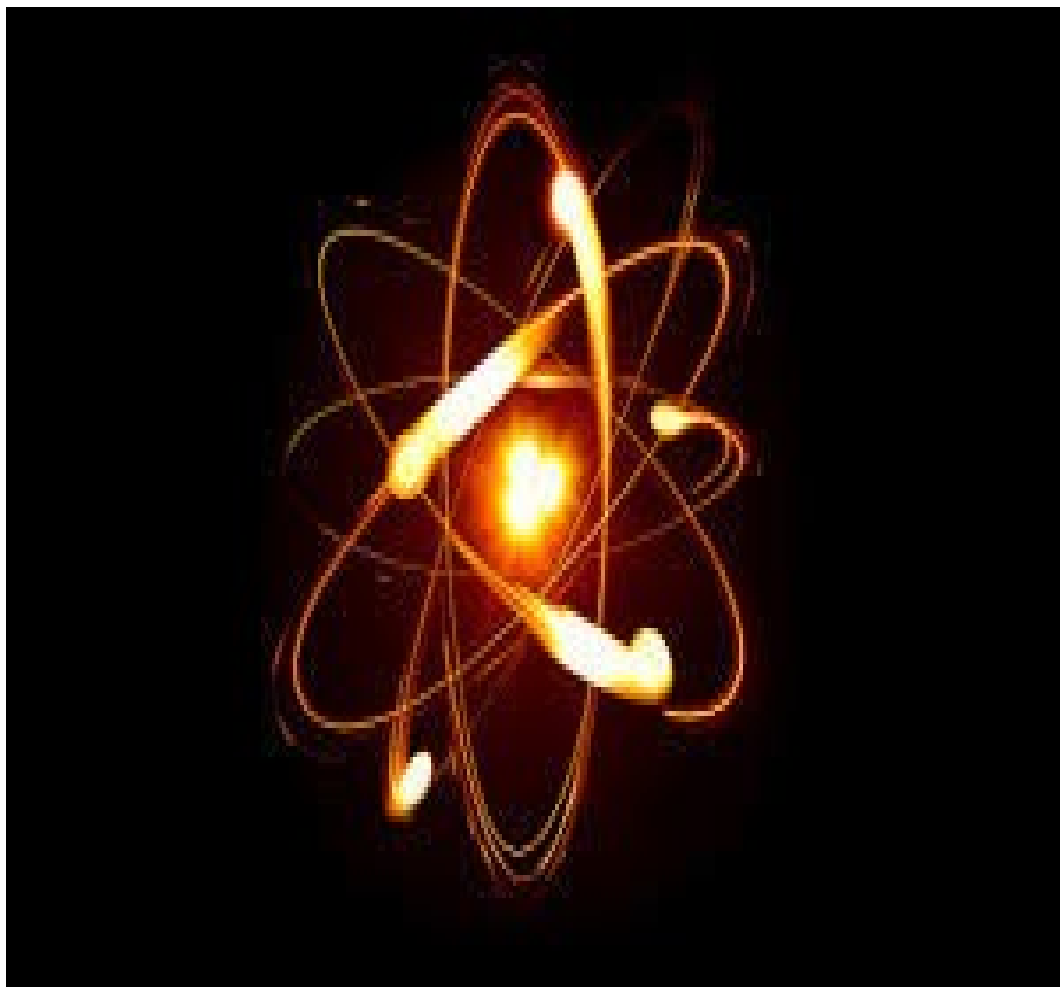
این البته فقط بخشی از واقعیت است. در سیاست داخلی رژیم به مدد بحرانهای منطقه ای و سیاست از این ستون به آن ستون بازی را ادامه می دهد. در زمینه اقتصادی نظریه پردازان به "نظریه نفرین منابع" نزدیک شده اند. یعنی اینکه کشورهای نفتی در مقایسه با کشورهای مشابه خود از رشد اقتصادی کمتری برخوردار هستند. تحقیقات اقتصادی انجام شده در ایران هم به "پدیده نفرین نفتی" صحت گذاشته است. رژیم در طی سه گذشته موفق نشده است دارائی های نفتی را به انواع دیگر دارائی ها (خط تولید داخلی، رشد سرمایه داری داخلی، بازار ملی و غیره) تبدیل نماید اقتصاد بسیار شکننده نفتی، رژیم را در چنبره خرد کننده اقتصادی قرار داده است. برای پرداخت حقوق کارمندان رژیم به فروش نفت وابسته است. آنها خود اعتراف می کنند که "بنابراین مشکلات عقب افتادگی کشورهای نفتی ریشه در چگونگی استفاده از درآمد نفت دارد و به همین دلیل مشکل صرفا ناشی از **تحریم** نیست." (داود دانش جعفری، رییس کمیسیون نظارت دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام، 24 آبان 1393، روزنامه اعتماد.)

وانگهی نبض اقتصاد نفتی با نوسان قیمت نفت در بازار جهانی تنظیم می شود، نه تولید قدرتمند زنجیره ای داخلی. این نااطمینانی در آمد نفت پدیده ای مستمر است که گریبانگیر رژیم می باشد. کشورهای نفتی که بیش از 18% از درآمدهای خود را از منابع صادرات نفتی تأمین می شود، دارای اقتصادی بسیار شکننده می باشند. این رقم در اقتصاد ایران معادل 60% می باشد!

سقوط ارزش پول ایران، فرار مغزها، تورم بی سابقه به میزان 22,5 (بالاترین سقف تورم در منطقه خاورمیانه و شمال افریقا)، فرجه شدن دولت، عدم وجود نهادهای ریشه دار مدنی، فساد گسترده دستگاه اداری، نهادینه شدن اقتصاد مافیایی، نرخ دو رقمی بیکاری و سلسله بیشماری از گرفتاریهای ساختاری هیچ امیدی به "چرخش به راست میانه" نمی دهد.

ارزیابی من، و بهتر گفته شود امید من، تشدید اعتراضات مردمی و رادیکالیزه شدن آن با رویکرد سرنگونی حاکمیت نامشروع ملایان در ایران است.

موفق باشید.



آناهیتا اردوان: تداوم تعدیل اقتصادی و اجرای سیاست‌های ضد کارگری

ریشه های بحران مالی، رکود، وضعیت وخیم صنایع و اُفت شدید تولید، تورم و تشدید فقر و محرومیت در میهنمان برآیند برنامه هایی است که از طرف بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در زمان ریاست جمهوری "رفسنجانی" به رژیم دیکته و با نام "تعدیل اقتصادی" به اجرا گذاشته شد. ادامه این سیاست توسط "دولت خاتمی" و "احمدی نژاد" ثمره ای جز از بین رفتن بنیة تولیدی کشور و تشدید وضعیت وخیم اقتصادی نداشت. علی رغم این واقعیت، تهاجم عنان گسیخته انحصارات نظام سرمایه داری استبدادی، به سطح زندگی و معیشت کارگران و اقشار زحمتکش جامعه با تشکیل دولت یازدهم موسوم به دولت "تدبیر و امید" به ریاست "حسن روحانی" بمانند دیگر دولتهای چپاولگر، در راستای تعدیل اقتصادی و اجرای سیاستهای نولیبرالیستی، ادامه دارد. دولت مغلطه گر روحانی بدون توجه به رشد و گسترش روزافزون بیکاری، اخراج، تكدی گری، عدم تطابق افزایش دستمزد و حقوق بازنشستگی با نرخ تورم و قراردادهای موقت و سفیدامضا، مترصد است تا فرامین نهادهای سرمایه داری انحصاری، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را تا بطور کامل اجرایی سازد. در این روند، خبرگزاری کار رژیم از قول "علی ربیعی"، وزیر کار و تعاون، آشکار ساخت که این وزارتخانه، "لایحه اصلاح قانون کار" که در ماههای پایانی دولت احمدی نژاد، به مجلس ارتجاع فرستاده شده بود را، پس نگرفته است. این در حالیست که همین وزارتخانه، پیش از این، اعلام کرده بود که دولت یازدهم لایحه مذکور، "به مثابه یکی از جنجالیترین اقدامات دولت دهم در واپسین ماههای حیاتش بدون جلب نظر شرکای اجتماعی"، را از مجلس پس گرفته است! اما، عملکرد ضد کارگری دولت روحانی تا به اینجا ختم نمی شود. بلکه، اگرچه در حال حاضر بیش از 93 درصد کل قراردادهای کار به موقت یک ماهه، سه ماهه و بعضاً یکساله می باشد، مدل تامین امنیت شغلی وزارت کشور در نظر دارد تحت لوای فریبکارانه حذف قراردادهای سفید امضا، مجوز بی درنگ اخراج کارگران را به کارفرما صادر کند. در فرایند اصلاح قانون کار، مربوط به ماده 165، اگر کارفرما تمایل به بازگشت به کار کارگر نداشته باشد می تواند با پرداخت خسارت اخراج معادل 45 روز به ازای هر سال سابقه کار، اقدام به فسخ قرارداد نماید. (خبرگزاری مهر- 11 شهریور 1393)

همین موضوع، نه تنها تو خالی بودن ادعاهای دولت حسن روحانی مبنی بر گفت و شنود با شرکای

اجتماعی جهت اصلاح قانون

کار را، هویدا می سازد.

بلکه، نشاندهنده ماهیت بزه

کار یکی دیگر از دولتهای

سفسطه گر رژیم است که

پیرامون اسلوبهای اصلی،

"حفظ نظام" و "تعدیل

اقتصادی و اجرای

سیاستهای ضد کارگری" از

پیشینیان خود، گوی سبقت

ربوده است.

تغییر قانون بیمه اجتماعی

کارگران نیز در دولت یازدهم،

دچار سرنوشتی مشابه

شده است. بطوریکه قانون

انجمن های صنفی کارگران

ساختمانی سراسر کشور در

تاریخ 24 آبانماه ماه جاری با

ابراز تاسف اعلام کرد؛ "علی

رغم اینکه این طرح 2 بار از

سوی شورای نگهبان رد

شده است، اما با خبر شدیم

روز سه شنبه 20/8/1393

دوباره از سوی کمیسیون

بهداشت اصلاح شده است

در خوش بینانهترین حالت تا

پایان سال، با تصویب این

طرح، بیمه 400 هزار کارگر

بیمه شده، قطع خواهد

شد."



در
که

تدوین برنامه های ضد کارگری فوق، چهره ریاکار استراتژی راهبردی و سیاست مزورانه یکی دیگر از دولتهای رژیم، پس از شکست استراتژیک استحاله با رنگ "سبز" را عریان می سازد که یکی پس از دیگری با توسل جستن به عبارتهای مجعول و مصنوع «مردم سالاری دینی» یا وعده های دروغین «تدبیر و امید» بسان نوزادان ناقص العضو وصل به بند ناف ولایت فقیه قدرت می گیرند، شور و شوق ساختگی راه می اندازند. ولیکن، این همه دوامی ندارد و زمانی نمی گذرد که جامعه را در دورانی از پشیمانی، خشم و ندامت فرو می برند، بطوریکه آثار دراماتیک هر یک از این دولتها بیش از پیش، حیات کارگران و زحمتکشان را به ورطه نابودی می کشاند. کارگران در مقابل این توطئه فریبکارانه پایوران دولت تدبیر و امید که قصد دارند در چارچوب خاتمه دادن به قراردادهای موقت و سفید امضاء، اختیار تام و کامل اخراج کارگران را به کارفرما بسپارند و استثمار نیروی کار آنانرا با شعبده بازی سفسطه آمیز، شدت بخشند، ساکت ننشسته و ترفندها و سیاست های ضد کارگری را با برگزاری تجمعات اعتراضی، به چالش گرفته اند که کماکان ادامه دارد.

تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، برای سرنگونی





آسمان رژیم ایران پس از سی و اندی سال کماکان ابری و بی ثبات است. ریزش بغض سرخ فام ابرهای سرکش، بر بام مُستهلک حکومت آخوندها، دیر زمانی است که نگاه های نگران خوش نشینان حکومتی را بر سقفهای موربانه خورده نظام بی آینده شان دوخته است. آنان، هم نگران فرو ریختن سقف نظام هستند و هم نگران جاری شدن سیلاب هایی که می تواند پایه ها و ستون های ساختمان ولایتشان را ذره ذره به ویرانی بکشاند.

گردانندگان شبکه های امنیتی رژیم جمهوری اسلامی، سالهاست که برای آب بندی ساختمان ولایت و ایجاد سد بندها در اطراف آن، بی وقفه در حال نسخه پیچی بوده و هستند. اما چون مشکل این بنای حکومتی، ساختاریست و ریشه در بنیان کج آن دارد، این نسخه پیچی ها تاکنون نتوانسته اند در حوزه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و بین المللی، شفا بخش دردهای کم علاج و یا لاعلاج آخوند های حاکم شوند. البته در ایجاد راه بندها و سنگر های دفاعی در مقابل مخالفین ریز و درشت خود، بنظر میرسد که تا اندازه ای پیشرفت داشته اند؛ که نباید همه آن را به حساب این نسخه پیچان گذاشت.

در رهگیری عملکردها و تاکتیک های امنیتی رژیم می توان به این نتیجه گیری رسید، که طرح های رژیم در زمینه های "پاسیو گستری" در میان مخالفان خود و بخصوص پناهندگان سیاسی ایرانی، از طریق عبور آنان از ضعیف ترین حلقه های زنجیره اپوزیسیون ممکن گشته است.

یکی از سرمایه گذاری های کلان رژیم بخصوص از ابتدای تشکیل دولت خاتمی این بوده و هست که حافظه تاریخی ملت ایران را از نسل کشی های دهه 60 که مجریان اش همکنون در همین رژیم صاحب منصب هستند، پاک کنند. با قلب واقعیات و شستن دست های خونین خود، بر چشمان نسل کنونی ایران خاک پاشند و برای انبوه جنایات خود شریک و یا شرکایی بیابند.

تجربیات گذشته نشان میدهد که تاکتیک های امنیتی رژیم بر دو محور اصلی زیر سوار بوده اند:

1. مخدوش کردن مرزها بین قصاب و قربانی
2. طراحی تاکتیک هایی برای از بین بردن اعتبار و میزان اثر گذاری مخالفین جدی خود و بخصوص تشکلاتی که تهدید محسوب می شوند. به عبارت دیگر کور کردن امید های جامعه ایران نسبت به سرنگونی حکومت آسیب پذیرشان.

عَمَل رژیم برای اجرای اهداف فوق نیازشان این بوده و هست، که فاصله ها را بین جنایات انبوه و غیر قابل بخششی که در این سه دهه بر علیه مردم ایران مرتکب شده اند با بزرگ نمایی بعضی از تدروی ها و کاستی های مخالفین اصلی شان تا آنجایی که امکان دارد کاهش

بدهند. در اجرای این طرح ابتدا باید سراغ قربانیان خود یعنی میلیون ها پناهنده ایرانی می رفتند که در فضای آزاد خارج از کشور با ایجاد تشکل های ضد حکومتی و پُل زدن به داخل کشور میتوانند تهدیدی بالقوه برای حیات و بقای رژیم باشند. بنابر این هدف نخست آنان اجرای دو طرح فوق بود.

بر این اساس با اجرای یک سری شگرد ها و طرح های فریبنده و شکار مزدورانی سُست عنصر و مردم فروش، عملیات رخنه در مجامع و حریم های پناهندگی را به اجرا در آوردند. در این مسیر مرحله به مرحله، تزیق آمیول های پاسیویسم و بی غیرتی خود را بنا به اولویت، بر انگیزه مبارزاتی پناهندگانی فرود آوردند؛ که به این رخنه گران مردم فروش، لبخند زدند و درب حیاط خلوت اپوزیسیون را برویشان گشودند.

بخش تزیقات وزارت اطلاعات رژیم پس از تجربیات موفقی که در مورد پناهندگان غیر فعال کسب کرد، راه به منزل فعالین سیاسی ای گشود که در دافعه و دهن کجی نسبت به واژه "مرزبندی"، پذیرای مباحث دمکراتیک! با هر کس و ناکسی بوده اند.

این نوع آغوش گشودن های دمکرات مآبانه نسبت به چهره های آشکار و پنهان رژیم، یکی از دلایل عمده آلودگی فضای پناهندگی ما بوده و هست. امروزه می بینیم که عوامل مستقیم و غیر مستقیم رژیم در همه وادی های پناهندگی و در اطراف و اکناف ما پرسه میزنند و اهداف رژیم را به پیش می برند. بر خلاف گذشته های دور که جرئت حضور در محافل و مجالس ایرانیان پناهنده را نداشتند، امروزه بطور علنی در بسیاری از مکان های ایرانی در خارج از کشور حضور دارند. چه بی کراوات و چه با کراوات. تعامل بعضی از افراد به اصطلاح روشنفکر و سیاسی با کسانی که در ردای استاد دانشگاه، روشنفکر دینی، مدیر رسانه و افراد آلوده ای که سنگ رژیم را بطور علنی به سینه میزنند بسیار تعجب بر انگیز و تائراور است. مُراودات بعضی از فعالان سیاسی و رسانه ای با سوابق مبارزاتی روشن، با چهره های بد نام سیاسی ای که با نام مخالف و منتقد رژیم، در صف رای دهندگان و در مقابل دوربین تلویزیون به شرکت خود در انتخابات کذایی رژیم افتخار می کنند، نشان از به ته خط رسیدن انگیزه مبارزاتی این افراد دارد.

هنوز برای عده قابل توجهی ای که خود را فعال سیاسی و آزادیخواه می خوانند، روشن نیست و یا دوست ندارند که بدانند که مرزبندی با رژیم و حامیان آن، بخاطر اینست که ما برای این موجودات ارزش سیاسی قایل نیستیم. آنها را به عنوان یک تشکل حزبی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی مشروع به رسمیت نمی شناسیم. آنها تنها مخالف سیاسی و اعتقادی ما نیستند، بلکه کارکنان تیغ بدست و چارو کشان گشتار گاهی هستند، که در آن هزاران گل مُعطر این وطن با بیرحمی تمام سلاخی شده اند.

در این واقعیت نباید تردید کرد که هر پناهنده سیاسی ای که نسبت به ماموران و حامیان دست اول رژیم گرفته تا دست آخر آن، احساس بی مرزی می کند؛ و حتی از رد و بدل کردن سلام و علیک خُشک و خالی با آنها، دچار عذاب وجدان نمی شود، دچار پاسیویسم مطلق سیاسی و بی تفاوتی نسبت به سرنوشت مردم و کشورش است.





تحولاتی که در طی سه ماه گذشته در داخل کشور هزاران تن از مردم را به خیابانها کشانید، بوضوح نشان داده است که در زیر پوسته سرکوب و اختناق رژیم چه پتانسیل اعتراضی بالقوه ای در جوش و خروش است. جنس درد ها و فریادهای آنها واقعی است و به دل می نشیند. مُشت های گره کرده و سمت و سوی اعتراضاتشان، تیز و شفاف است. یعنی فقط و فقط بسوی رژیمی است که تسمه از گرده آنها کشیده است. در میان آنها شاید به وفور، اختلاف عقیده و سلیقه وجود داشته باشد، اما با هم و در کنار هم شعارهای اعتراضی سر می دهند و آوازه های جمعی می خوانند. جنس مشکلات و مطالباتشان هم با مشکلات و مطالبات ما متفاوت است. آیا جای آن نیست که دلایل این تفاوت ها را بدانیم و با خواست ها و درد های مردم مان همراه باشیم؟

همراهی با خواست های مردم به این معنی نیست که درب انتقاد کردن و روشنگری ها پیمان را گل بگیریم و از توان و ادراک و تجربیات خود در گشودن درب های بسته دموکراسی و آزادی و حقوق فردی و چند صدایی و مدرنیسم و هر آنچه که دستاورد مثبت بشری است، بهره نجوییم. بلکه بحث بر سر این است که در مسیر تحول پذیری خود، رژیم و رژیمیان را بر سر سفره خود مهمان نکنیم. همین و بس!

سعید اطلس 23 نوامبر 2014 - دوم آذر ماه 1393



ادامه صفحه 5





محمود خادمی: اسید پاشی؛ جالش جدی مشروعیت استبداد دینی

فاجعه شنیع؛ جنایت بار و سازمان یافته اسید پاشی بر سر و صورت زنان و دختران هموطن در شهر اصفهان؛ موجی از خشم و انزجار عمومی بر علیه آمران و عاملان این جنایت هولناک - که نقش شان در فجایع مشابه در گذشته بکرات به اثبات رسیده است -؛ را برانگیخت. برای نظامی که در طول حاکمیت تانکونی اش؛ پرونده ای قطور و پیشینه ای سیاه در انجام این گونه جنایات دارد؛ کتمان و پرده پوشی راه به جایی نمی برد.

آخوندها و آیت الله های قم و تهران بیهوده فرا فکنی و فرار به جلو نکنند. مردم ایران؛ بخصوص زنان میهن به خوبی میدانند که برای یافتن رد پا و سر چشمه هر بلا و مصیبتی که بر آنها نازل شده و میشود؛ را در کجا جستجو کنند. چون مشابه این جنایت بکرات در ایران اتفاق افتاده است. از همان سالهای اول پس از انقلاب مردم خوب بیاد دارند که چگونه چماقداران حزب الهی و اراذل و اوباش بسیجی با تیغ موکت بری؛ با پونز کوبی و اسید پاشی به جان زنان و دختران میهن افتاده بودند.

هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطرات اش به تظاهرات موتور سواران حزب الله علیه بی حجابی زنان و مورد ضرب و شتم قرار دادن آنان و حمله به مغازه های مردم به بهانه رعایت نکردن شئونات اسلامی اشاره میکند. مینویسد در جلسه رؤسای سه قوه که در تاریخ چهارشنبه سوم مرداد 1363 با حضور آیت الله خمینی برگزار میشود:

" شب مهمان احمد آقا بودیم؛ آقایان ولایتی؛ اردبیلی؛ خامنه ای و موسوی هم بودند؛ امام هم در این جلسه شرکت کردند. در باره تظاهرات حزب الله علیه بی حجابی بحث شد؛ بعضی فکر میکردند کار خوبی شده و انجام این تظاهرات تهدیدی برای بی حجاب ها بوده است" یعنی بالاترین مقامات کشور و سران قوا هم از این که تظاهرات علیه زنان بوده و آنان مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند - با اینکه وزارت کشور آن تظاهرات را غیر قانونی و بدون مجوز اعلام کرده -؛ حمایت و پشتیبانی کرده اند و آن را تهدیدی علیه بی حجابی دانسته اند.

بعبارتی سرکوب؛ آزار و اذیت؛ تحقیر و تبعیض علیه زنان کشور امری است که روحانیت و مراجع؛ و همه کارگزاران نظام بر روی آن توافق دارند و این امر؛ ریشه در نگاه فقهی آنها به اسلام دارد. آنها حتی وضع قوانین و مقررات غیر انسانی و ظالمانه علیه زنان به اتهامهای آخوند ساخته بد حجابی و یا رعایت نکردن شئونات اسلامی " و - که در مجلس رژیم تصویب میشود - را کافی نمیدانند و علاوه بر آن؛ دستور و توصیه به اقدامات خشونت آمیز علیه زنان را صادر میکنند.

اما رابطه اسید پاشی علیه زنان و دیگر خشونت های اجتماعی با احکام فقهی؛ آموزه های شریعت و اصل " امر به معروف و نهی از منکر " که در مجلس تصویب شد؛ چه میباشد؟ در اسلام فقهی و شریعت آخوندی برای جلوگیری از " منکر " - کار بد و خلاف شرع - سه مرحله " قلبی "؛ " زبانی " و " عملی " - تنبیه و مجازات - در نظر گرفته شده است. بسیاری از مراجع و علمای شیعه مانند شیخ مفید؛ محقق داماد و انجام مرحله سوم - اجرای تنبیه و مجازات - نهی از منکر را به اجازه امام معصوم منوط کرده اند. شهید اول معتقد است که **" گام عملی یعنی زخمی و یا کشتن نفر خاطی؛ بایستی به امام واگذار شود "**.

بعد از تشکیل حکومت صفویه و ورود روحانیون به دربار و ادغام دین در سیاست؛ بدلیل ضروری شدن بکارگیری این اهرم سرکوب - برای کمک به بقای حکومت و تثبیت موقعیت روحانیت -؛ تعداد نسبتاً زیادی از فقها و علمای شیعه اعلام کردند: **" فقیه جامع الشرایط می تواند دستور اقدام عملی علیه منکر صادر کند "**.

تا قبل از انقلاب بهمن سال 57 و تشکیل حکومت اسلامی؛ قریب به اتفاق علما و مراجع شیعی مقیم ایران به درکی از " نهی از منکر " معتقد بودند که اجازه اقدام عملی علیه منکر را نمی داد. حتی فراتر از آن بسیاری از آنها **" ممانعت از منکر در غیاب امام معصوم را مجاز نمی دانستند "**. یعنی نه تنها توصیه به نهی از منکر نمی کردند؛ بلکه معتقدند بودند؛ نباید مانع اجرای منکر شد.

با پیروزی انقلاب و قدرت رسیدن خمینی و آخوندها؛ درکی از اصل " امر به معروف و نهی از منکر " در جامعه رواج داده شد که برای نهی از منکر؛ انجام هر عمل و جنایتی را مجاز میدانست. بر اساس این درک؛ فتواها و سخنان تحریک آمیز آخوندها؛ عربده کشی های امامان جمعه در مراسم نماز جمعه ها و راهنمای عمل بسیجیان و عناصر حزب الهی در برخورد با زنان گردید. عاملی که؛ منشاء بسیاری از سرکوبها؛ ضرب و جرح ها و جنایات دیگر علیه مردم و بویژه زنان میباشد.

آیت الله مصباح یزدی در نماز جمعه تهران در مرداد 1378 میگوید: **" در قرآن ما دستور " غلظت و ارباب " - ترساندن - داریم؛ برای چه کسی؟ برای کسانی که منطق سرشان نمی شود؛ راه را برای هدایت پیغمبر باز نمی کنند. آگاهانه و از روی عناد با اسلام می جنگد. با اینها نمی شود گفت شما به دین خودتان ما هم به دین خودمان؛ بیایید با هم دوستانه و مسالمت آمیز زندگی کنیم باید درشتی و خشونت شما را لمس کنند "**.

آیت الله جوادی آملی؛ مفسر قرآن؛ عضو سابق مجلس خبرگان و امام جمعه مستعفی قم معتقد است که **" اگر کسی به پیامبر و امامان معصوم دشنام دهد؛ شنونده شرعاً مجاز است او را به قتل برساند "** یعنی احتیاج به رسیدگی قانونی و دادرسی عادلانه ندارد.

از همان فردای پیروزی انقلاب در 15 اسفند 1357 خمینی در جمع طلاب اعلام کرد **" وزارتخانه اسلامی نباید در آن معصیت بشود. در وزارتخانه های اسلامی نباید زنهای لخت بیایند؛ آنها بروند اما با حجاب باشند؛ مانعی ندارد بروند؛ اما کار نکنند؛ لکن با حجاب شرعی باشند؛ با حفظ جهات شرعی بیایند " (صحیفه امام جلد 6 ص 323)**. یعنی خمینی مسئولیت و تکلیف نظام را در برابر آزادیهای زنان و پوشش آنان؛ مشخص کرد.





محمود خادمی: اسید پاشی؛ جالش جدی مشروعیت استبداد دینی

بنابراین حتی اگر فرض کنیم اسید پاشی این بار اصفهان ربطی به تفاسیر فقهی آخوندها از اسلام و توصیه های دینی آنها در مورد حجاب و امر به معروف و نهی از منکر نداشته و با بستر سازی آنها صورت نگرفته است؛ اما نمی توانیم منکر شویم که بیش از 35 سال ضرب و جرح زنان توسط حاکمیت و اسید پاشی های گذشته؛ با برداشت رایج آخوندها از اسلام بی ارتباط می باشد.

یعنی از اهداف سیاسی سرکوب علیه زنان که بگذریم؛ همین برداشت های متحجرانه و قرون وسطائی از اسلام است که زمینه ساز این جنایت هولناک علیه زنان کشورمان شده است. به سخنان تحریک آمیز و عربده کنشهای دیوانه وار امامان جمعه که منشاء بسیاری از ضرب و جرح ها و جنایت علیه زنان بوده و می باشد؛ توجه کنید.

آخوند احمد خاتمی امام جمعه تهران و عضو مجلس خبرگان " برای حل مسأله حجاب باید خون ریخته شود " .

آیت الله علم الهدی امام جمعه دزد و فاسد مشهد و عضو مجلس خبرگان میگوید " زنان بد حجاب؛

خفاشان شب و گرگان درنده روز هستند " وی در ادامه میگوید " گناه بی حجابی و بد حجابی از سرفت و آدم کشی هم بدتر است " .

حجت الاسلام علی برهانی امام جمعه مهریز یزد معتقد است " زنان بد حجاب مانند الاغ های پالان دار هستند " .

یوسف طباطبائی امام جمعه اصفهان و تحریک کننده اصلی جنایت اسید پاشی میگوید " مسأله حجاب دیگر از حد تذکر گذشته است و برای مقابله با بد حجابی باید " چوب تر " را بالا برد و از نیروی فهریه استفاده کرد " وی ادامه میدهد که " امر به معروف و نهی از منکر هم از زمان قدیم به صورت افرادی بنام محتسب بوده که شلاق بدست بوده اند " .

اینها بخش ها بسیار ناچیزی از اراجیف مسخره و مواضع ضد زن و تحریک آمیز امام جمعه های پوک مغز و جیره خوار نظام است؛ که از تریبون های نماز جمعه علیه زنان کشور به خورد مردم ایران داده میشود. این امام جمعه های کودن و حقیر آنچه علیه زنان به بهانه حجاب و یا تفکیک جنسیتی؛ یقه پاره میکنند که گوئی هر چه بیشتر علیه زنان و دختران بتازند؛ بیشتر مشمول عنایات ولی فقیه قرار میگیرند. راستی اگر فرمان امام جمعه اصفهان در " بالا بردن چوب تر " و " استفاده از نیروی فهریه "، فراخوانی برای انجام جنایت اسید پاشی نیست؛ پس چه می باشد؟

رد یابی اوباش حزب الهی و بسیجی ای که زنان را مورد ضرب و شتم قرار میدهند و یا در روز 27 مهر در اصفهان بروی آنان اسید پاشیده اند؛ کار چندان سخت و پیچیده ای نیست و مثل روز روشن است که؛ امامان جمعه از " ستاد ائمه جمعه " خط و فرمان میگیرند - این ستاد که تحت نظارت ولی فقیه است؛ مشخص میکند که ائمه جمعه چه بگویند و چه نگویند. بنابراین اول ائمه جمعه فرمان حمله به زنان و دختران باصطلاح بد حجاب را از بیت رهبری میگیرند. بعد آنها این فرمان را از تریبون نماز جمعه به گوش مخاطبان خود و یا افراد تحت امر خود که مشخص است چه کسانی میباشند - اوباشان حزب الهی؛ بسیجی ها و لات و لمپن های لباس شخصی -؛ میرسانند. و این نیروها یعنی نیروی های تحت امر امامان جمعه؛ این فرامین را به اجرا میگذارند.

بنابراین اگر بطور واقعی؛ اراده ای برای دستگیری و مجازات مسببین اسید پاشی و مرتکبین این اقدام رذیلانه وجود داشته باشد؛ امر و عامل - دستور دهنده و اجرا کننده این جنایت - مشخص است و به آسانی میتواند شناسائی؛ دستگیر و مجازات شود. ضمن اینکه دو تن از روحانیون بلند پایه شهر اصفهان در روزنامه ها تأیید کرده اند که اسید پاشی های اصفهان به قانون " امر به معروف و نهی از منکر " که در حال تصویب در مجلس است مرتبط می باشد و از سوی چند جوان و با تحریک چند روحانی صورت گرفته است.

اما از آنجا که آخوندها و کارگزاران نظام از طریق انجام این اقدامات شنیع و جنایتکارانه هم باصطلاح وظیفه شرعی و دینی خود را انجام داده اند و هم ادامه سلطه و حاکمیت نکبت بار خود را ممکن کرده اند؛ بنابراین نباید و نمی توانند با دستگیری و مجازات عاملان این جنایت ها؛ اسباب تضعیف و سرنگونی خود را فراهم کنند.

در طول حاکمیت 37 ساله آخوندها؛ همواره پروژه های سرکوب با تقسیم کار نانوشته ای میان مراجع؛ آیت الله ها و دیگر آخوندها با مجلس نظام - ارگان قانونی کردن سرکوب - و نیروهای مجری - چماقداران حزب الهی؛ لباس شخصی ها؛ بسیجی ها و ...؛ اجرا شده است. مراجع و آیت الله ها کار صدور فتوا و دینی کردن امر سرکوب را برعهده دارند؛ مجلس به سرکوب لباس قانون می پوشاند و مزدوران حزب الله و بسیج به خیابانها و اماکن عمومی برای سرکوب گسیل میشوند.

اما جنایت اسید پاشی؛ هم آخوندها و کارگزاران نظام را در مخمصه ای جدی قرار داده و باعث فواران خشم و انزجار مردم به امران و عاملان آن شده است و هم نفس این جنایت رذیلانه؛ ظرفیت وحشیگری رژیم را در جلوی دیدگان مردم و جهانیان؛ افشا نموده است؛ بطوریکه آخوندها و سردمداران نظام مجبور شده اند ولو صوری و ظاهری از آن فاصله بگیرند.

بنابراین فرافکنی آخوندها و سردمداران نظام در باره اسید پاشی و انتساب این حادثه به کشورهای خارجی و با توطئه گروههای سیاسی مخالف؛ تنها نشانه وحشت و دستپاچگی رژیم از گسترش اعتراضات مردم است. اما مردم در تجمعات اعتراضی خود در اصفهان و تهران با شعارهای " ننگ ما؛ امام جمعه الدنگ ما - الدنگ را خودم اضافه کرده ام - "؛ دادستان حیا حیا؛ " قوانین ضد زن؛ ملغی باید گردد "؛ " اسید پاشی قطع نشه؛ ایران قیامت میشه " و صراحتاً انگشت اتهام خود را بسوی حاکمیت نشانه رفتند. اما چرا رژیم در شرایطی که در باتلاق بحرانهای لاعلاج گرفتار شده با ارتکاب این جنایت به





خشم و ناراضی مردم دامن می زند؟! جواب در بن بست سرکوب نهفته است؛ چگونه؟

سرکوب وحشیانه و بی وقفه رژیم نمیتواند علی غیرالنهایی با صبر و بردباری مردم مواجه شود. چنانکه؛ در سالهای اخیر شاهد بوده ایم سرکوب رژیم در مواردی با مقاومت و واکنش اعتراضی مردم مواجه شده است. یعنی سرکوب رژیم به مرحله ای نزدیک شده است که ادامه و تشدید آن به ضد خودش یعنی به عصیان اجتماعی؛ تبدیل میشود. از طرف دیگر این رژیم نمیتواند سرکوب را متوقف کند؛ زیرا که اگر رژیم از ادامه و تشدید سرکوبها دست بردارد در همان روزهای اول؛ خشم انفجاری جامعه بساط حکومت آوندها را جارو میکند و به زباله دان تاریخ میسپارد.

یعنی رژیم خود را با بن بست و بی اثر شدن شیوه های کلاسیک و علنی سرکوب در خیابانها مواجه می بیند و بناچار باید به شیوه های جدید برای رعب آفرینی و برای اینکه مردم را لاک خود فرو برد؛ روی آورد. آخوند زرگر رئیس ستاد "احیای امر به معروف و نهی از منکر" ضمن اعتراف به درماندگی رژیم در تحمیل هنجارهای عهد بوقی و ناتوانی نظام در وادار کردن مردم به اطاعت از گشت های سرکوب - ناهیان از منکر -؛ میگوید:

" ما هر چه تلاش کردیم دیدیم؛ بحث تذکر لسانی خیلی استقبال نمیشود ". وی ضمن اشاره به وحشت گشتهای سرکوبگر - " ناهیان از منکر " - از بحث و درگیر شدن با سوزه ها به مقاومت مردم بویژه زنان شجاع کشور در برابر گشتیهای نهی از منکر؛ اعتراف میکند و میگوید **" ما هر چه کوتاه می آئیم؛ آنها ده قدم می آیند جلو (تلویزیون رژیم 5 آبان 1393) "**.

همین مقاومت و ایستادگی مردم و بعضاً " گوشمالی دادن مزدوران سرکوبگر رژیم است که آنها مجبور شده اند به شیوه های جدید؛ یعنی جنایت اسید پاشی روی بیاورند؛ طرح جنایتکارانه ای که اکنون بر سرشان آوار شده و هنوز از پیامدهای آن خلاصی نیافته اند.

طرح حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر:

هدف اصلی از تصویب طرح " آمران به معروف و ناهیان از منکر "؛ حمایت قانونی از مجریان حزب الهی سرکوب مردم؛ جوانان و بویژه زنان میباشد و این امر چیزی نیست به جز تدارک و سازماندهی سرکوب بیشتر. چرا که در این 37 سال هیچ وقت امر به معروف و نهی از منکر؛ تعطیل نبوده است. پس تصویب قانون برای چه؟ ضمن اینکه قبلاً " طرحهای سرکوبگرانه " صیانت از حریم و حجاب " و " تفکیک جنسیتی " در مجلس تصویب شده بود. علاوه بر این؛ قانون مجازات اسلامی وجود دارد که تصریح کرده است **" اگر مسلمانی به تصور آنکه شخصی مهدورالدم است و او را به قتل برساند؛ بدون تردید قصاص نمیشود "**.

همچنین با تصویب این طرح؛ ضمن دلگرمی بخشیدن به نیروهای سرکوبگر حزب الهی - تحت عنوان نیروهای خود سر -؛ میخواهند با وارد کردن دستجات غیر دولتی و غیر مارک و نشاندار - حزب الله و لات و لمپن های لباس شخصی هوادار رژیم -؛ رد جنایات نظام را کور و غیر قابل پی گیری نمایند و با دستی بازتر از گذشته در حالی که دم به تله نداده اند؛ بهر جنایتی دست بزنند. و بعدش هم بتوانند بازی " کی بود؛ کی بود؛ من نبودم " را اجرا کنند.

بهرحال هدف نهانی و اصلی رژیم از هر شکل و شیوه ای از سرکوب؛ همانطور که مهره ها و کارگزاران رژیم میگویند پیشگیری از طغیان اجتماعی و حفظ نظام میباشد. آخوند صدیقی امام جمعه موقت تهران ناخود آگاه اعتراف میکند که تصویب طرح " امر به معروف و نهی از منکر "؛ امنیت نظام است و میگوید **" امر به معروف حفاظت عمومی - از نظام - است. نظارت عمومی و پاسداری همگانی - از نظام - است "**. و احمد خاتمی امام جمعه تهران و عضو مجلس خبرگان میگوید **" تقویت ولایت " معروف " است و ولایت ستیزی " منکر " است "**. و تلویزیون رژیم در 8 آبان 1393 میگوید: **" مهمترین " معروف " حفظ حکومت است "**.

آخوند زرگر رئیس ستاد " امر به معروف و نهی از منکر " در باره ضرورت تصویب این طرح برای حفظ نظام میگوید **" اگر کاری با منکرات نداشته باشیم؛ ممکن است در آینده طولانی لطمات سنگینی به نظام وارد شود "**. بنابراین در حالیکه " معروف " های این رژیم به عنوان آموزه های تربیتی برای تربیت جامعه نا موجه و فساد انگیز است؛ مجلس رژیم با تصویب طرح و قانونی کردن سرکوب؛ میخواهند به زور این معروف ها را به مردم و جامعه ایران تحمیل کنند.

از طرف دیگر؛ از آنجا که در این رژیم هر گاه ظلم فاحشی صورت گرفته است؛ قربانی اول آن زنان بوده اند می توان گفت؛ داستان اسید پاشی به سر و صورت زنان هر چه هست؛ داستان هجوم فقیهان و آیت الله ها به زنان آزاده میهن است که هر روز دامنه آن گسترده تر و وحشیانه تر میشود. و این امر بر میگردد به انتقام دیوانه وار آوندها از 35 سال مقاومت و ایستادگی شیر زنان ایران در دفاع از شان و کرامت انسانی خود در برابر تحقیر؛ توهین و تبعیض آوندها و آیت الله ها.

در آخر اما؛ زنان ایران علیرغم تمام فشارها؛ ایستادگی کردند و تسلیم آوندها نشدند؛ بنابراین فارغ از دست و پا زدنهای بی فایده ایادی و کارگزاران سرکوبگر رژیم؛ نه اسید پاشی و نه شیوه های دیگر سرکوب؛ مردم و بویژه زنان شجاع و دلیر ایران را - که هدف اصلی این سرکوب هستند -؛ نه تنها مرعوب نمی کند؛ بلکه بر عزم آنها برای مبارزه و سرنوشتی این رژیم؛ افزوده میشود.

19.11.2014
28 آبان 1393
arezo1953@yahoo.de





امپریالیزم و صدور سرمایه به کشورهای واپسگرا

سرمایه داری انحصاری در اواخر قرن ۱۹، به علت تراکم و تمرکز سرمایه، همراه با شدت در پیشرفت تکنولوژی، با دو بحران عینی و پیوسته مواجه شد. نخست؛ علاوه بر بحران های تناوبی اشباع سرمایه (که در تمام دوران سرمایه داری وجود داشته و دارد)، سرمایه داری انحصاری با بحران اشباع دائمی انباشت سرمایه نیز روبرو شد. به علت تراکم و تمرکز سرمایه، سرمایه داران با انباشت سرمایه های روبرو شده که سودآوری خود را از دست داده بود، به سخن دیگر سرمایه بکار رفته در کالاها «کم ارزش» شد. همچنین رقابت مابین سرمایه داران که منجر به ورشکستگی برخی از آنها شده بود، این بحران را تشدید می کرد. برای نخستین بار در نظام سرمایه داری بحران دائمی ناشی از اشباع انباشت سرمایه پدید آمد. دوم؛ بحران اشباع کالاها در بخش ۱ نیز بوقوع پیوست. ماشین آلات تولید شده در بخش ۱ (لوکوموتیو؛ جرثقیل؛ راه آهن و غیره) بازارشان در کشورهای متروپل اشباع شد. از اینرو، برای حل این بحران دوگانه نیاز عینی سرمایه داری انحصاری، متمرکز به صدور سرمایه و صدور کالاهای تولید شده توسط آن؛ شد. اما؛ این امر مترادف با نیاز کشورهای متروپل به مواد خام ارزان، شد. بدون تردید دسترسی به مواد خام ارزان می توانست بحران اشباع انباشت را تقلیل دهد. در این دوران سهم بخش در گردش «سرمایه ثابت» (مواد خام) افزایش می یابد و سهم بخش متغیر سرمایه ثابت (ماشین آلات) به علت بحران اشباع کاهش می یابد. از اینرو، تهاجم دیوانه وار سرمایه داری به سرزمین های دیگر جهان مشاهده می شود. با صدور ماشین آلات اضافی به این کشورها با یک تیر دو نشان زده می شود. اول؛ اشباع انباشت سرمایه و ماشین آلات در کشورهای متروپل کاهش می یابد، و از سوی دیگر همان سرمایه های و ماشین آلات برای کسب مواد اولیه ارزان سایر کشورهای جهان بکار گرفته می شود. در این دوران «غارت» کشورهای جهان به شکل دیگری (و بمراتب عمیق تر از پیش) صورت می گیرد. تمام تولید در این دوره متوجه بازارهای کشورهای متروپل بوده زیرا بازارهای کشورهای پیرامونی به علت لطامات دوران پیش، آمادگی جذب کالاهای تولید شده در کشور خود را نداشتند. بدین ترتیب «امپریالیزم» در صحنه جهانی ظاهر گشته و همراه با آن واپسگرایی سایر نقاط جهان تثبیت و دائمی می گردد. همچنین، استقرار امپریالیزم به مفهوم تقسیم نوین کشورهای عقب افتاده مابین کشورهای اروپایی بود. چنانچه وجه مشخصه دوران سرمایه داری «رقابت آزاد»؛ نابودی صنایع سنتی کشورهای پیرامونی و به کنترل درآوردن بازار گردش کالاها آنها بود (اما؛ بدون مسدود کردن روندهای مستقل انباشت سرمایه بود)؛ در عصر امپریالیزم برخلاف دوران پیش؛ روندهای مستقل انباشت سرمایه در کشورهای پیرامونی کاملاً متوقف شده و پیشه وران ورشکسته به عنوان «کارگر» با دستمزدهای ناچیز به خدمت صنایع مواد خام نوین امپریالیست ها در آمدند. طبیعتاً وضعیت نوین منجر به تشدید واپسگرایی در کشورهای پیرامونی و تقویت بخش های عمده اقتصادی در کشورهای متروپل شد. در این مرحله، سرمایه داران بومی استقلال خود را از دست داده و به خدمت امپریالیزم در می آیند. آنها به علت نداشتن پایه مادی اقتصادی برای توسعه «سالم» سرمایه داری، به عده ای کلاهبردار، دزد و گانگستر؛ نزول خواریمیدل گشتند. در نتیجه ظهور امپریالیزم در این کشورها نه تنها منجر به «سعادت» و «خوشبختی» نشد که از یکسو مناسبات کهن را حفظ کرده و از سوی دیگر واپسگرایی را تشدید کرد و دولتی متشکل از عده ای کلاهبردار را در رأس کار قرار داد. استقرار و تقویت واپس گرایی در این کشورها با پیوند اقتصادی آنها با کشورهای متروپل گره خورده بود. برنامه ریزی در راستای منحل کردن کشورهای پیرامونی (یا سرمایه داری کردن آنها) برای تدارک بهره برداری از اقتصادهای متلاشی شده، در دستور کار امپریالیست ها قرار گرفت. از اینرو؛ در این دوران نیاز امپریالیزم دیگر تنها متکی بر غارت و چپاول و یا صدور کالاهای مصرفی تأمین نمی شد (گرچه این اقدامات نیز ادامه پیدا کرد)، بلکه بر محور بازسازی اقتصادهای کشورهای پیرامونی، و زمینه ریزی های اقتصادی در راستای حل بحران کشورهای متروپل متمرکز شد. طبیعتاً استخراج مواد خام و توسعه دخالتگری اقتصادی در این کشورها با حفظ مناسبات پیشین عملی نبود. برای نمونه در ایران؛ برای تسریع کار می بایستی از ترانسپورت مدرن مانند راه آهن و وسایل پیشرفته حفاری برای دسترسی به نفت؛ استفاده می شد (گرچه کماکان مناسبات کهن نیز باقی ماندند).

در سطح سیاسی، امپریالیزم برای کنترل کامل بر بازار درونی کشورهای پیرامونی، نیاز به قدرت های دولتی بومی نیز پیدا کرد. حضور نظامی دائمی و تضمین وابستگی قدرت های بومی به امپریالیزم در این دوران به علت بی خطر کردن بازار دورنی بود. کنترل منابع مواد خام می بایستی بدین ترتیب تضمین گردد. در عین حال رقابت بین خود دولت های امپریالیستی برای دسترسی به بازارها و مواد خام کشورهای پیرامونی به جریان افتاد. بنابراین «جنگ» های امپریالیستی بر سر به چنگ آوردن منابع مواد خام به اتکا به دولت های وابسته به خود؛ تشدید گشت. جنگ های امپریالیستی، کودتاها و توطئه های علیه کشورهای پیرامونی ناشی از این نیاز عینی امپریالیستی در این دوران است. علت جنگ های مابین دول اروپایی این بود که در کشورهای متروپل، گرچه در این دوران تمرکز سرمایه کماکان در سطح ملی صورت می گرفت، اما تراکم سرمایه به سطح بین المللی کشانده شد. در سطح ملی آلیگارشسی های قدرتمند مالی و «تراست» های سرمایه داری شکل گرفته و دولت های ملی در خدمت آنها در آمدند. در نتیجه، اختلاف ها و رقابت های انحصارات بین المللی بر سر تقسیم جهان به سطح اختلافات ما بین دول امپریالیستی ارتقا یافت.

نتیجه دخالت های امپریالیستی منجر به وضعیت ویژه، غیرعادی و پیچیده ای در کشورهای پیرامونی شد. ترکیب پیچیده ای از مناسبات تولیدی پیش-سرمایه داری، شبه سرمایه داری و سرمایه داری که توسط ارتباطات مبادلاتی سرمایه داری جهانی، نیروی های مولده این جوامع را تحت کنترل و سلطه بازار جهانی سرمایه داری، نگهداشته بود، منجر به بحران همیشگی اقتصادی و در نتیجه بحران دائمی اجتماعی و سیاسی شد. شاخص این حالت غیرعادی، وجود دیکتاتوری های نظامی برای سرکوب انفجارهای توده ای است که مبارزانشان نه تنها حول مطالبات دمکراتیک شکل می گیرد بلکه کل نظام سرمایه داری علیل و بحران زا را مورد سؤال قرار می دهد.

ادامه دارد



عباس رحمتی: راز اشغال سفارت آمریکا در تهران!

تصرف سفارت آمریکا (Iran hostage crisis) یا بحران گروگانگیری در ایران (دورسناهی دولتی ایران «تسخیر لانه جاسوسی») به دوران ۴۴۴ روزه‌ای از تخاصم میان دولت آمریکا و ایران گفته می‌شود که با حمله تعدادی از دانشجویان پیرو خط امام و تصرف سفارت آمریکا در تهران و به گروگان گرفتن ۶۶ دیپلمات آمریکایی در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ (برابر با ۴ نوامبر ۱۹۷۹) آغاز گردید و در ۳۰ دی ۱۳۵۹ (برابر با ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱) با پذیرش قرارداد الحزایر از سوی دولت‌های ایران و آمریکا و آزادی گروگانها پایان یافت.

در جریان اشغال سفارت، کارمندان سفارت تلاش کردند مدارک و اطلاعات محرمانه را از بین ببرند، اما ایرانیان توانستند بخشی از آن اطلاعات را باز یافت کنند و حدود ۷۰ سند محرمانه توسط ایران منتشر شد. بسیاری از آن اسناد مربوط به فعالیت‌های مخفیانه سیا در ایران می‌شد.

تنها سه روز پس از وقوع انقلاب ۱۳۵۷ و باوجود آن که دولت ایالات متحده دولت جدید ایران را به رسمیت شناخته بود، در صبح روز ۲۵ بهمن ماه، یک گروه مسلح احتمالاً از هواداران سازمان مارکسیست انقلابی موسوم به سازمان

چریک‌های فدایی، خلق ایران و یا یک گروه مسلح مارکسیست دیگر به سفارت آمریکا در خیابان تخت خمینی پورش بردند. سفیر وقت آمریکا ویلیام سالیوان به تفنگداران دریایی محافظ سفارتخانه دستور داد تا تنها به منظور حفظ جان خود تیراندازی کنند و برای پراکنده کردن چریک‌هایی که اقدام به بالا رفتن از دیوارها کرده بودند، از گاز اشک‌آور استفاده نمایند. با وخیم تر شدن اوضاع، سالیوان با دولت موقت تماس حاصل کرده و از آنها کمک خواست. کارکنان سفارت سپس همگی خود را در اتاق گنبدی شکل مخبره خبر حبس کرده و اقدام به از بین بردن اسناد کردند. پس از آنکه مهاجمان، کارکنان سفارت را به مرگ و آتش زدن اتاق مخبره خبر تهدید کردند، به دستور سالیوان، آنان همگی تسلیم شدند. با اینحال امتناع روح‌الله خمینی رهبر انقلاب ۱۳۵۷، از تأیید اقدام مذکور، ایراهیم بزدی وزیر امور خارجه دولت موقت را قادر ساخت تا به نمایندگی از دولتش، به این تنش پایان دهد. پس از گذشت دو ساعت، نیروهای کمیته انقلاب به همراه بزدی وارد درگیری شده و موفق شدند چریک‌ها را به ترک سفارت ترغیب کنند. به این ترتیب در ساعت دوازده ظهر آن روز، کنترل سفارت آمریکا به دست مقامات دولت موقت افتاد. همان روز، روزنامه

اطلاعات، در صفحه اول خود ذیل تیتر «سفارت آمریکا سقوط کرد» نوشت: «سرانجام سفارت آمریکا به تصرف ارتش انقلاب و چریک‌ها درآمد. مأموران سفارت آمریکا و تفنگداران دریایی که از داخل سفارت تیراندازی می‌کردند، در این دقایق تسلیم شدند و چریک‌ها و افراد مسلح به داخل سفارت رفتند. «بزدی ضمن عذرخواهی از سالیوان این واقعه را حاصل عوامل کنترل نشده انقلاب دانست و به او اطمینان داد که امنیت آنها از آن به بعد تضمین خواهد شد.» [1]

باید عمیق تر دید اگر سفارت آمریکا می باید اشغال می شد پس چرا در همان مقطع اول که چریکها آنرا در اشغال در آوردند تایید نش و باز دولت موقت با همان شکل سابق در اختیار خود گرفت ؟نگارنده فکر میکند که پرونده هایی در آنجا وجود داشته است که علاوه بر بهشتی دست خمینی را هم باز می کرد و تا سپرده آبان 1358 فرصت پیدا میکنند خیلی از آنها را از بین ببرند ، در حالیکه بازگان قصد داشت روابط ایران آمریکا را بهبود بخشد

ولی بحران اشغال سفارت آمریکا در تهران ، چنین فرصتی را از کف او ربود.

اشغال سفارت با مشورت خمینی بود:

خمینی برای محکم کردن موقعیت رژیمش و برای ضربه زدن به دولت موقت و احتمال از بین بردن پرونده های پشت پرده ، دانشجویان خط خودش (امام) را به حمله به سفارتخانه آمریکا تشویق کرد و سفارت آمریکا را اشغال کردند و بدینصورت جناح های چپ تر ایران را تار و مار کرد . بقول بروس

رایدل، از مقامات سابق سیا به بی‌بی سی فارسی می‌گوید " که آیت الله خمینی در روز ۱۳ آبان ۵۸ توانست کنترل جناح رادیکال و چپ انقلاب را در دست بگیرد" و اشغالگری را " انقلاب دوم" نام نهاد و چنین راحت با اشغالگری باز به هویت ایرانی ضربه (خود) را محکمتر زد .به این نکته شایدکسی اشاره نکرده باشد که چرا سفارتخانه اشغال شد و چرا بعضی از سند ها افشاء نشد ؟ آیا پشت صحنه انقلاب اسلامی روشنتر میشود ؟ آیا پرونده هایی از خمینی و کسانی غیر از بهشتی هم در آنجا موجود بود ه است که تمامی کاغذ ها را در کاغذ خرد کن های برقی خرد کرده اند ؟ با بررسی این افشاگری که آخرین بی سی سی در واشنگتن دست زده است شاید نظراتان نسبت به گذشته عوض شود ! چرا خمینی انقلاب دومش نامید و بهشتی بار غار خمینی که بود که قبل و بعد انقلاب با آمریکایی ها رابطه های گسترده داشت ؟ در زیر به بررسی آن می پردازیم .

پیروزی دوم

در پی اشغال سفارت و اعلام حمایت قاطع رهبر و اکثر گروه‌های سیاسی از مهاجمان، بهشتی هم در پیوستن به «انقلاب دوم» و قطع تعاملاتش با «مرکز توطئه و طرح‌های ضد انقلاب» تردیدی از خود نشان نداد.

به همین خاطر بود که مسئول وقت امور ایران در وزارت خارجه آمریکا در واشنگتن دیگر صدای آقای بهشتی را از تلفن نشنید. هنری پرکت و همکارانش حالا دیگر فقط به بیانیه‌های حزب وی دسترسی داشتند.

حزب جمهوری اسلامی فدای روز گروگان گیری با صدور بیانیه‌ای بر موضع رهبر مبنی بر اینکه «تمام گرفتاری‌های ما از آمریکاست» تاکید کرد و «عمل انقلابی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را واکنش مثبت و اجتناب ناپذیر ملت زجر دیده و به پاخواستار در برابر دشمنی خونخوار و چپاولگر» دانست.

بروس رایدل، از مقامات سابق سیا به بی‌بی سی فارسی می‌گوید که آیت الله خمینی در روز ۱۳ آبان ۵۸ توانست کنترل جناح رادیکال و چپ انقلاب را در دست بگیرد. دراصل بنا نبود که اینطوری شود ولی طمع آخوندها گوی قدرت را ربوده همه چیز را مال خود کردو خط دیگری را رفت. وبهشتی در قدرت گرفتن خمینی با کمک گرفتن از غربی ها نقش اساسی داشت . [2]

بروس رایدل ، می‌گوید: «بهشتی ناپیی وفادار و بسیار کارآمد برای (خمینی) بود که می‌توانست برای رسیدن به



عباس رحمتی: راز اشغال سفارت آمریکا در تهران!

اهدافش به او کمک کند. اشغال سفارت و بحران گروگان گیری به آنها مکانیزمی داد برای آنچه در عمل انقلابی دوم بود.»

به نظر می رسد که تماس‌ها و مذاکرات این یار وفادار آیت الله خمینی - از دیدارهای پنهانی با جورج لمبراکیس، جان استمیل و ویلیام سالیوان گرفته تا حضور در مراسم تحویل دادن ژنرال گست به سفارت آمریکا در شب پیروزی انقلاب و نیز برخوردهای دوستانه با مقامات ارشدی مانند بروس لینگن و هنری پرکت - همگی مانورهای تاکتیکی بوده باشد که در جهت تاسیس و تثبیت حکومت دینی مبتنی بر اصل ولایت فقیه انجام می شد.

آقای رایدل می‌افزاید: «انقلاب اول به سرنگونی شاه منجر شده بود. انقلاب دوم قدرت خمینی و آیت الله‌های دو و برش را تحکیم کرد. عملاً در جریان انقلاب دوم بود که همراهانی مانند (صادق) قطب‌زاده، (ابوالحسن) بنی صدر و (آیت الله محمد کاظم) شریعتمداری به طور موثر از قدرت کنار گذاشته شدند. «در یکی از مقالاتم نوشته بودم که خمینی به کمک نهضت آزادی‌ها سر کار آمد ولی طولی نکشید او خود به تنهایی قدرت را در دست گرفت و در واقع نمک را خورد و نمکدان را شکست! از حمایت مردم سوءاستفاده کرد به صورت آنها سیلی زد و ادامه دهندگانش هم اسید پاشی را براه انداختند به ننگین ترین حکومت در ایران ادامه دهند .

پس از دوران روشنگری در اروپا و با تحقق دو انقلاب بزرگ در اواخر قرن هیجدهم میلادی در فرانسه و آمریکا انسان رها شده از حصارهای قرون وسطی، خود را مجدداً باز می یابد و با ایمان به توانایی‌های عقلانی و احساسی خویش و پرشور از تولید دوباره خویش دوران جدیدی را در حیات بشر رقم می زند. دورانی که از نظر عمق و سرعت تحولات قابل مقایسه با هیچ مقطعی از تاریخ بشر نیست. یکی از ویژگی‌های بسیار بارز این دوران اما وجود و حضور شور و احساس در عرصه سیاست بود. رهبران و سیاستمداران نیز با برخورداری از استعداد و توانایی بکارگیری شور و احساس می توانستند رابطه نزدیکتری با مردم خود برقرار سازند. که می توان این تلفیق شور و احساس با سیاست را در بسیاری از انقلابها و جنبش‌های سیاسی-اجتماعی قرون نوزده و بیست مشاهده کرد.»

پیروزی 'انقلاب دوم'

در پی اشغال سفارت و اعلام حمایت قاطع رهبر و اکثر گروه‌های سیاسی از مهاجمان، بهشتی هم در پیوستن به «انقلاب دوم» و قطع تعاملاتش با «مرکز توطئه و طرح‌های ضد انقلاب» تردیدی از خود نشان نداد.

به همین خاطر بود که مسئول وقت امور ایران در وزارت خارجه آمریکا در واشنگتن دیگر صدای آقای بهشتی را از تلفن نشنید. هنری پرکت و همکارانش حالا دیگر فقط به بیانیه‌های حزب وی دسترسی داشتند.

حزب جمهوری اسلامی فردای روز گروگان گیری با صدور بیانیه‌ای بر موضع رهبر مبنی بر اینکه «تمام گرفتاری‌های ما از آمریکاست» تاکید کرد و «عمل انقلابی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را واکنش مثبت و اجتناب ناپذیر ملتی زجر دیده و به پاخواسته در برابر دشمنی خونخوار و چپاولگر» دانست.

بروس رایدل، از مقامات سابق سیا به بی‌بی سی فارسی می‌گوید که آیت الله خمینی در روز ۱۳ آبان ۵۸ توانست کنترل جناح رادیکال و چپ انقلاب را در دست بگیرد.

او می‌گوید: «بهشتی نایبی وفادار و بسیار کارآمد برای (خمینی) بود که می‌توانست برای رسیدن به اهدافش به او کمک کند. اشغال سفارت و بحران گروگان گیری به آنها مکانیزمی داد برای آنچه در عمل انقلابی دوم بود.»

به نظر می رسد که تماس‌ها و مذاکرات این یار وفادار آیت الله خمینی - از دیدارهای پنهانی با جورج لمبراکیس، جان استمیل و ویلیام سالیوان گرفته تا حضور در مراسم تحویل دادن ژنرال گست به سفارت آمریکا در شب پیروزی انقلاب و نیز برخوردهای دوستانه با مقامات ارشدی مانند بروس لینگن و هنری پرکت - همگی مانورهای تاکتیکی بوده باشد که در جهت تاسیس و تثبیت حکومت دینی مبتنی بر اصل ولایت فقیه انجام می شد.

آقای رایدل می‌افزاید: «انقلاب اول به سرنگونی شاه منجر شده بود. انقلاب دوم قدرت خمینی و آیت الله‌های دو و برش را تحکیم کرد. عملاً در جریان انقلاب دوم بود که همراهانی مانند (صادق) قطب‌زاده، (ابوالحسن) بنی صدر و (آیت الله محمد کاظم) شریعتمداری به طور موثر از قدرت کنار گذاشته شدند. «در یکی از مقالاتم نوشته بودم که خمینی به کمک نهضت آزادی‌ها سر کار آمد ولی طولی نکشید او خود به تنهایی قدرت را در دست گرفت و در واقع نمک را خورد و نمکدان را شکاند!

هنری پرکت اما تنها مقام آمریکایی نیست که با این روحانی قدرتمند نزدیک به رهبر انقلاب در تماس مستقیم بوده. چند دیپلمات بازنشسته دیگر هم در مصاحبه‌های جداگانه به بی‌بی سی فارسی گفته‌اند که در مقاطع مختلف با آقای بهشتی دیدارها و مذاکرات مهمی داشته‌اند. ماهیت و دامنه تماس‌های این روحانی ارشد با آمریکا همواره از بحث برانگیزترین موضوعات تاریخ انقلاب ایران بوده است.

انتهام 'زد و بند با شیطان بزرگ'

دانشجویان رادیکالی که ۲۵ سال پیش سفارت آمریکا در تهران را اشغال کردند می‌گفتند که با «اقدام انقلابی



عباس رحمتی: راز اشغال سفارت آمریکا در تهران!

خود فعالیت‌های جاسوسان آمریکایی در لانه جاسوسی را افشا کردند.»

انتشار اسناد «لانه جاسوسی آمریکا» به خصوص برای چهره‌های سیاسی لیبرال مانند عباس امیرانتظام هزینه سنگینی در پی داشت. معاون نخست وزیر موقت پس از بازداشت باید در دادگاه توضیح می‌داد که چرا ویلیام سالیوان، سفیر سابق آمریکا، او را بنا بر عرف اداری و دیپلماتیک در نامه‌ای رسمی «آقای عباس امیرانتظام عزیز» خطاب کرده. او در نهایت بنا بر اتهاماتی نظیر مخالفت با اصل ولایت فقیه، تلاش برای انحراف انقلاب و جاسوسی سال‌های طولانی از عمرش را در پشت میله‌های زندان گذراند.

طراحان اشغال سفارت در حالی علیه عباس امیرانتظام دست به «افشاگری» زدند که درباره اسناد مربوط به محمد بهشتی سکوت اختیار کردند. این طراحان در صدد بودند که اطرافیان خمینی تبرئه کنند و جلوه‌ی انقلابی به آنها بدهند. به این نمونه توجه کنید:

ابراهیم اصغرزاده، از اعضای شورای مرکزی «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» به بی‌بی سی فارسی می‌گوید که در مورد تماس‌های آقای بهشتی با آمریکایی‌ها اسنادی پیدا شده بود ولی آن اسناد «منفی» نبود و حتی شخصیت انقلابی‌وی را تأیید می‌کرد. با نشان ندادن این مدارکی دم خروس بیرون زد و مردم همه چیز را فهمیدند. همه چیز دست خودشان بود حتی اگر مدارکی از خود خمینی هم دال بر ارتباط آمریکا وجود داشت به بیرون درز پیدا نمی‌کرد! بخاطر همین بود که در همان بدو ورود به سفارت، دانشجویان سایر گروه‌ها را راه ندادند و از پذیرش رهبران گروه‌های سیاسی جلوگیری کردند.

اصغرزاده یکی از دانشجویان می‌افزاید: «سندهای مربوط به آقای بهشتی را چندان مهم نمی‌دیدیم که شورای مرکزی تقاضای ملاقات با (آیت الله خمینی) را بکند و برود از امام کسب تکلیف کند. همین را کافی می‌دانستیم که آقای موسوی خوئینی‌ها مطلع می‌شد و امام را در جریان می‌گذاشت.» همان طور که خمینی گفته بود زیاد میل نداشت که مدارکی از اطرافیانش در لانه جاسوسی کشف شود، و بی بی سی به این مسئله اشاره می‌کند!

این در حالیست که بنا بر اظهارات مقامات آمریکایی که با آنها صحبت کرده‌ام، تماس‌های آقای بهشتی با آنان کم نبود.

به نظر می‌رسد که آیت الله خمینی یا حلقه قدرت نزدیک به او برملا شدن اسناد مربوط به آقای بهشتی را مصلحت نمی‌دانست؛ در فضای چپی و پرتنش آن دوران، تماس مستقیم داشتن با بزرگ‌ترین «دشمن انقلاب» می‌توانست هزینه بسیار سنگینی برای نایب رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی داشته باشد. (بی بی سی)

با این حال، برخی مخالفان سرسخت محمد بهشتی او را «متخصص زد و بند با شیطان بزرگ» می‌خواندند. اما آقای بهشتی اتهام وابستگی به «خط سازش با آمریکا» را قویا رد می‌کرد.

او یک بار به روزنامه کیهان گفته بود: «صریحا می‌گویم که من همواره با خط سازش مخالف بودم و هستم و صریحا می‌گویم که در هیچ گفت‌وگو و مذاکره‌ای که به سمت آوانس به آمریکا دادن و آوانس از او گرفتن پیش برود و پیش رفته باشد حاضر نبوده‌ام و اگر مذاکره‌ای بوده که دیگران در آن شرکت داشته‌اند خواسته‌اند مذاکره را به این سمت ببرند جلوی آن را گرفته‌ام.»

معدودی سند از جمله گزارش گفت‌وگوی روز هفتم آبان آقای بهشتی با مسئول ایران وزارت امور خارجه آمریکا و بروس لینگن، کاردار آمریکا در تهران هم که سال‌ها پس از کشته شدن وی در بمب گذاری هفتم تیر ۱۳۶۰ منتشر شده، توسط دوستانش مدرک تبرئه از اتهامات ارزیابی می‌شود.

ملاقات حضوری در تهران

هنری پرکت مسئول امور ایران در وزارت خارجه آمریکا در زمان انقلاب حدود یک هفته قبل از گروگان گیری، برای نخستین بار در تهران با آقای بهشتی، دبیرکل وقت حزب جمهوری اسلامی ملاقات کرده بود.

دیپلمات آمریکایی از سفر محرمانه خود برای گفت‌وگو با دولت بازرگان، استفاده کرد تا به دیدار روحانی مقتدری برود که بنا بر ارزیابی سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا، مرد شماره دوی حکومت بود.

با وجود گذشت ۲۵ سال از آن سفر، پرکت هنوز بهشتی را خوب به خاطر دارد.

او به بی بی سی فارسی می‌گوید: «(بهشتی) دمپایی پوشیده بود و جوراب نداشت، با اینکه پاییز بود و هوا قدری سرد. به چهره‌ای شباهت داشت که از کتاب‌های عهد عتیق آمده، شخصیتی با اقتدار، (برخوردش) معمولی و خوشایند بود.»

[ادامه صفحه 28](#)



عباس رحمتی: راز اشغال سفارت آمریکا در تهران!

"هنری پرکت" به ایران رفته بود تا به مهدی بازرگان، نخست وزیر و ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه اطلاع دهد که جیمی کارتر پس از ماه‌ها تردید، سرانجام تصمیم گرفته که به شاه سرگردان برای معالجه سرطان اجازه ورود به آمریکا را بدهد.

او و بروس لینگن، کاردار وقت آمریکا در تهران از مقامات ارشد دولت موقت خواستند که در برابر هجوم احتمالی تندروها، از سفارت محافظت کنند. پیام آن‌ها به طرف ایرانی این بود که علی رغم ورود شاه، آمریکا انقلاب را پذیرفته و قصد تعامل با جمهوری اسلامی را دارد، اما آن طور که حوادث چند روز بعد نشان داد، در فضای انقلابی آن دوران، پیام‌های دوستی واشنگتن در تهران خریدار زیادی نداشت.

به گفته آقای پرکت، امکان دیدارهای جداگانه‌اش با آیت الله منتظری و محمد بهشتی را ابراهیم یزدی فراهم کرد. بنا بر سند منتشر شده، هنری پرکت به همراه کاردار در اتاق انتظار مجلس سنا سابق که در آن زمان محل برگزاری جلسات مجلس خبرگان قانون اساسی بود با بهشتی ملاقات کردند.

آقای "پرکت" به بی‌بی سی فارسی می‌گوید: «از او پرسیدم بسیاری از ایرانی‌ها که ایران را ترک کرده‌اند به وطنشان دل‌بستگی دارند و خیلی هم علاقه دارند که برگردند. آیا آن‌ها می‌توانند به ایران برگردند. بهشتی گفت، بله ما به این افراد احتیاج داریم و می‌توانند برگردند، اما نباید فکر کنند که می‌توانند انقلاب را تغییر بدهند. انقلاب، ایران را تغییر داده و نمی‌تواند چیزی را عوض کند.»

او می‌افزاید: «جلسه خوبی داشتیم. او مانند منتظری با لباس روحانیت و دمپایی آمده بود ولی خیلی محترم بود. نه، باید بگویم که به گرمی خوشامد گفت اما جدی بود.»

کاردار آمریکا هم می‌گوید آقای بهشتی آن روز برخوردی دوستانه داشت اما تعهدی نداد.

بروس لینگن می‌افزاید: «آن زمان به اندازه کافی آسودگی خیال داشتم که درخواست کنم اشخاصی مانند بهشتی من را ملاقات کنند، چرا که ما نیاز داشتیم که در رژیم حاکم به ویژه در بین رهبری روحانیت، آشنایانی پیدا کنیم.»

تماس‌های محدود سال‌های پیش از انقلاب:

انتشار اسناد «لانه جاسوسی آمریکا» به خصوص برای چهره‌های سیاسی لیبرال مانند "عباس امیرانتظام" هزینه سنگینی در پی داشت. معاون نخست وزیر موقت پس از بازداشت باید در دادگاه توضیح می‌داد که چرا "ویلیام سالیوان"، سفیر سابق آمریکا، او را بنا بر عرف اداری و دیپلماتیک در نامه‌ای رسمی «آقای عباس امیرانتظام عزیز» خطاب کرده. او در نهایت بنا بر اتهاماتی نظیر مخالفت با اصل ولایت فقیه، تلاش برای انحراف انقلاب و جاسوسی سال‌های طولانی از عمرش را در پشت میله‌های زندان گذراند.

طراحان اشغال سفارت در حالی علیه عباس امیرانتظام دست به «افشاگری» زدند که درباره اسناد مربوط به محمد بهشتی سکوت اختیار کردند.

ابراهیم اصغرزاده، از اعضای شورای مرکزی «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» به بی‌بی سی فارسی می‌گوید که در مورد تماس‌های آقای بهشتی با آمریکایی‌ها اسنادی پیدا شده بود ولی آن اسناد «منفی» نبود و حتی شخصیت انقلابی وی را تأیید می‌کرد. در حالیکه میدانیم مدارک زیادی را با دستگاه‌های برقی (پاره کن برقی) از بین بردند که در میان آن رابطه‌های بهشتی با آمریکا بوده است.

آقای اصغرزاده می‌افزاید: «سند‌های مربوط به آقای بهشتی را چندان مهم نمی‌دیدیم که شورای مرکزی تقاضای ملاقات با (آیت الله خمینی) را بکند و برود از امام کسب تکلیف کند. همین را کافی می‌دانستیم که آقای موسوی خوئینی‌ها مطلع می‌شد و امام را در جریان می‌گذاشت.»

به نظر می‌رسد که خمینی یا حلقه قدرت نزدیک به او بر ملا شدن اسناد مربوط به آقای بهشتی را مصلحت نمی‌دانست؛ در فضای چپی و پرتشنج آن دوران، تماس مستقیم داشتن با بزرگ‌ترین «دشمن انقلاب» می‌توانست هزینه بسیار سنگینی برای نایب رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی داشته باشد.

با این حال، برخی مخالفان سرسخت محمد بهشتی او را «متخصص زد و بند با شیطان بزرگ» می‌خواندند. اما بهشتی اتهام وابستگی به «خط سازش با آمریکا» را قویا رد می‌کرد.

هنری پرکت به ایران رفته بود تا به مهدی بازرگان، نخست وزیر و ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه اطلاع دهد که جیمی کارتر پس از ماه‌ها تردید، سرانجام تصمیم گرفته که به شاه سرگردان برای معالجه سرطان اجازه ورود به آمریکا را بدهد.

ادامه صفحه 29





عباس رحمتی: راز اشغال سفارت آمریکا در تهران!

او می‌افزاید: «جلسه خوبی داشتیم. او مانند منتظری با لباس روحانیت و دمپایی آمده بود ولی خیلی محترم بود. نه، باید بگویم که به گرمی خوشامد گفت اما جدی بود.»

کاردار آمریکا هم می‌گوید آقای بهشتی آن روز برخوردی دوستانه داشت اما تعهدی نداد.

بروس لینگن می‌افزاید: «آن زمان به اندازه کافی آسودگی خیال داشتیم که درخواست کنیم اشخاصی مانند بهشتی من را ملاقات کنند، چرا که ما نیاز داشتیم که در رژیم حاکم به ویژه در بین رهبری روحانیت، آشنایانی پیدا کنیم.»
 دو مقام سابق دولت آمریکا (یکی دیپلمات و دیگری مامور سیا) که سابقه فعالیت در ایران را دارند می‌گویند که پیشینه آشنایی سفارت آمریکا با محمد بهشتی به دورانی برمی‌گردد که محمد رضا شاه پهلوی در اوج قدرت بود و با هرگونه ارتباط مقامات خارجی و مخالفانش به شدت برخورد می‌کرد.

بنا بر اظهارات آنها، یکی از کارکنان ارشد سفارت آمریکا در دوران ریاست جمهوری ریچارد نیکسون بهشتی را می‌شناخت و با او تماس‌های محدودی داشت.

یک منبع که نمی‌خواهد نامش فاش شود از قول همکار سابقش که به دیدار محمد بهشتی می‌رفت می‌گوید: «او (بهشتی) در مورد چیزهای که به سفارت می‌گفت بسیار محتاط بود چرا که می‌ترسید صحبت‌هایش به نحوی به شاه منتقل شود.» [3] «و این نشان دهنده این است که "بهشتی" همه به شاه وصل بود و هم به شیخ!

این دیپلمات بازنشسته می‌افزاید: «او نمی‌خواست به دردسر بیفتد. می‌خواست ما بدانیم که درباره مسائل مختلف چه نظری دارد. این کار را می‌شد خیلی ساده و عادی انجام داد ولی ابتدا نمی‌خواست درگیر یک گفت‌وگوی طولانی با یک مقام سفارت آمریکا شود.»

هر دو منبع به نگارنده مقاله گفته‌اند که فردی که از داخل سفارت به دیدار بهشتی می‌رفت دیپلماتی به نام استنلی اسکودرو بود که بعدها سفیر آمریکا در تاجیکستان و جمهوری آذربایجان شد.

آقای اسکودرو بین سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۷۵ میلادی در بخش سیاسی سفارت کار می‌کرد. او تا حدی به ایرانی‌ها شباهت داشت و از آنجا که به خوبی فارسی صحبت می‌کرد، در بازار تهران دوستانی پیدا کرده بود ولی آن طور که همکاران سابقش می‌گویند، به خاطر تلاش برای تماس با آقای بهشتی و چند روحانی دیگر توسط روسایش در سفارت تویخ شد. ولی گویا آمریکایی‌ها هم از سالها قبل بدنبال یک مهره بودند تا راحت تر سیاست‌های خود را پیش ببرند!

"استنلی اسکودرو" در روزهای بحرانی انقلاب هم چند هفته به ایران اعزام شد تا به سفارت آمریکا برای ارزیابی اوضاع و تماس با مخالفان شاه کمک کند.

تلاش‌نگارنده این مقاله برای گفت‌وگو با آقای اسکودرو درباره خاطراتش از انقلاب و آقای بهشتی بی‌نتیجه بوده است. او فقط در یک ایمیل کوتاه پاسخ داد که در ۷۲ سالگی «حافظه‌اش مانند گذشته کار نمی‌کند» و مطلب مهمی به خاطر نمی‌آورد که بخواهد بازگو کند.

در مجموعه اسناد سفارت از تماس احتمالی آقای اسکودرو با بهشتی مدرکی پیدا نکرده‌ام ولی اسناد منتشره حاکیست که دیپلمات آمریکایی با یحیی نوری، از روحانیان مخالف شاه، دیدار و نظراتش را به واشنگتن منتقل کرده بود.

دیدارهای سرنوشت ساز در دوران انقلاب:

سابقه و فعالیت‌های بهشتی به زمان پهلوی باز می‌گردد همان زمان که شاه در اوج قدرت بسر می‌برد و همه چیز را زیر نظر داشت، خصوصاً روابط خارجی و بند بازی یای مربوطه به خارجیان بخوبی رصد می‌کرد! دو مقام سابق دولت آمریکا (یکی دیپلمات و دیگری مامور سیا) که سابقه فعالیت در ایران را دارند می‌گویند که پیشینه آشنایی سفارت آمریکا با محمد بهشتی به دورانی برمی‌گردد که محمد رضا شاه پهلوی در اوج قدرت بود و با هرگونه ارتباط مقامات خارجی و مخالفانش به شدت برخورد می‌کرد.

بنا بر اظهارات آنها، یکی از کارکنان ارشد سفارت آمریکا در دوران ریاست جمهوری ریچارد نیکسون بهشتی را می‌شناخت و با او تماس‌های محدودی داشت.

یک منبع که نمی‌خواهد نامش فاش شود از قول همکار سابقش که به دیدار محمد بهشتی می‌رفت می‌گوید: «او (بهشتی) در مورد چیزهای که به سفارت می‌گفت بسیار محتاط بود چرا که می‌ترسید صحبت‌هایش به نحوی به شاه منتقل شود.»





عباس رحمتی: راز اشغال سفارت آمریکا در تهران!

این دیپلمات بازنشسته می‌افزاید: «او نمی‌خواست به دردسر بیفتد. می‌خواست ما بدانیم که درباره مسائل مختلف چه نظری دارد. این کار را می‌شد خیلی ساده و عادی انجام داد ولی ابتدا نمی‌خواست درگیر یک گفت‌وگوی طولانی با یک مقام سفارت آمریکا شود.»

هر دو منبع به نگارنده مقاله گفته‌اند که فردی که از داخل سفارت به دیدار بهشتی می‌رفت دیپلماتی به نام استنلی اسکودرو بود که بعدها سفیر آمریکا در تاجیکستان و جمهوری آذربایجان شد.

آقای اسکودرو بین سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۷۵ میلادی در بخش سیاسی سفارت کار می‌کرد. او تا حدی به ایرانی‌ها شباهت داشت و از آنجا که به خوبی فارسی صحبت می‌کرد، در بازار تهران دوستانی پیدا کرده بود ولی آن طور که همکاران سابقش می‌گویند، به خاطر تلاش برای تماس با آقای بهشتی و چند روحانی دیگر توسط روسا پیش در سفارت تویخ شد.

استنلی اسکودرو در روزهای بحرانی انقلاب هم چند هفته به ایران اعزام شد تا به سفارت آمریکا برای ارزیابی اوضاع و تماس با مخالفان شاه کمک کند.

تلاش‌نگارنده این مقاله برای گفت‌وگو با آقای اسکودرو درباره خاطراتش از انقلاب و آقای بهشتی بی‌نتیجه بوده است. او فقط در یک ایمیل کوتاه پاسخ داد که در ۷۲ سالگی «حافظه‌اش مانند گذشته کار نمی‌کند» و مطلب مهمی به خاطر نمی‌آورد که بخواهد بازگو کند.

در مجموعه اسناد سفارت از تماس احتمالی آقای اسکودرو با بهشتی مدرکی پیدا نکرده‌ام ولی اسناد منتشره حاکیست که دیپلمات آمریکایی با یحیی نوری، از روحانیان مخالف شاه، دیدار و نظراتش را به واشنگتن منتقل کرده بود.

تماس‌های محدود سال‌ها پیش از انقلاب محمد بهشتی شاید چند سال قبل از انقلاب تماس‌های بسیار محدود و محتاطانه‌ای با یک کارمند سفارت آمریکا داشت اما تماس‌هایش با سفارت آمریکا در روزهای بحرانی انقلاب بسیار جدی و در سطوح بالا بود.

او در واقع از معدود روحانیانی بود که در کنار رهبران نهضت آزادی با مقامات آمریکایی تماس داشت و در بعضی از دیدارهای سرنوشت ساز مهدی بازرگان و ویلیام سالیوان، سفیر وقت ایالات متحده، نیز حاضر می‌شد.

جورج لمبراکیس، رئیس بخش سیاسی سفارت در دوران انقلاب، می‌گوید که بهشتی را پس از بازگشت آیت الله خمینی به ایران و احتمالاً پیش از سقوط دولت شاپور بختیار، یک بار ملاقات کرده است. این ملاقاتها مرتب تکرار می‌شود ولی از کم و کیف آن سخنی به میان نمی‌آید! وقتی دست راست خمینی (بهشتی) این همه ملاقات با مقامات آمریکایی داشته اند مسلماً خمینی هم خبر از این ملاقاتها داشته است و سخنان و پیامهای خمینی را برای ارتباطات بعدی به آنها نیز می‌رسانده است

آقای لمبراکیس به بی‌بی سی فارسی می‌گوید: «او دست راست خمینی بود. دیگران هم بودند مثل یزدی که (در انقلاب) دخالت داشتند، اما به نظر می‌آید که بهشتی از همه مهم‌تر بود. به همین خاطر بود که به دیدارش رفتیم تا ببینیم چکار می‌توانیم بکنیم... اساساً او موضعی اتخاذ نکرد که بر اساس آن بخواهد کاری بکند یا نکند.»

وی می‌افزاید: «در آن مقطع، انقلاب به ثمر نرسیده بود. ما تلاش می‌کردیم به او توضیح بدهیم که اگر شاه مصالحه کند یا حتی برود، ایالات متحده لزوماً با جایگزینی که احتمالاً بخواهد جایش را بگیرد مخالفت نخواهد کرد... ما تنها بودیم. نشست کوتاهی داشتیم. هدف این بود که ببینیم آیا می‌توانیم نشست‌های بیشتری را برای برقراری نوعی رابطه برگزار کنیم یا نه.» معنی این جمله اینکه ما در باغ سبز را نشان می‌دهیم، شما خیالتان راحت باشد جایگزینی از آن شماست.

این مدرک دیگری است که نقش بهشتی را نشان می‌دهد! "جان استنپل"، یکی از دیپلمات‌های مسلط به زبان فارسی در سفارت که اخیراً برای دیدار با او به ایالت کنتاکی سفر کردم هم به یاد می‌آورد که محمد بهشتی را در یکی از جلسات محرمانه و سرنوشت ساز ویلیام سالیوان (سفیر آمریکا) با مهدی بازرگان و گروهی دیگر از روحانیان مخالف شاه دیده است.

او می‌گوید: «آن نشست برای مشخص کردن دقیق مواضع ما بود، اینکه ما در سیاست داخلی ایران ابتدا دخالتی نمی‌کنیم و امیدواریم که خشونت‌های بروز نکند که دامن گیر شهروندان آمریکا که در ایران باقی مانده بودند شود و ایران را ترغیب می‌کنیم که به طور مسالمت آمیز موضوع رهبری کشور را مشخص کند چرا که همسایه شمالی (شوروی) منتظر است که از ناآرامی و بی‌ثباتی سواستفاده کند.» **مواضع آخری آمریکاییها هم اینکه رهبری را شما معین کنید و اسلامی هم معین کنید تا همسایه را مهار کنیم!**



عباس رحمتی: راز اشغال سفارت آمریکا در تهران!

آقای استپمل می‌افزاید: «نشست مفیدی بود، از این نظر که نهضت آزادی - بهشتی، بازرگان و بقیه - به این نتیجه رسیدند که ما برای مداخله در اوضاع (ایران) برنامه نظامی تدارک ندیده بودیم. در روزها و هفته‌های آتی، طوری رفتار کردند که نشان می‌داد اظهارات سفیر (سالیوان) را پذیرفته‌اند.» **در جای دیگر نوشته بودم که آمریکا با برنامه جلو آمده بود آنها تمایا بیشتر به لیبرالها داشتند و در مراحل بعد قصد کنار گذاشتن خمینی را داشتند ولی خمینی گوی رقابت را از آنها ربود و نه تنها لیبرالها که تمامی جناحها و گروه ها را قتل عام کرد.**

نجات جان بلندپایه‌ترین مقام نظامی آمریکا در ایران و پرسنل تحت امرش و بازگرداندن صحیح و سالم آنها به سفارت در شب پیروزی انقلاب می‌تواند یکی از رفتارهای مثبتی باشد که جان استپمل به آن اشاره می‌کند. **بهشتی 'ناجی ژنرال آمریکایی'**

چارلز نس، معاون سفیر آمریکا در دوران انقلاب، به بی‌بی سی فارسی می‌گوید که در آستانه اعلام خبر بی‌طرفی ارتش و پیروزی انقلاب، یک بار با محمد بهشتی ملاقات داشته ولی دیدار آنها پشت درهای بسته یا پای میز مذاکره نبوده است.

آقای نس در ۹۰ سالگی هنوز به خاطر می‌آورد که سحرگاه ۲۲ بهمن، آقایان محمد بهشتی و ابراهیم یزدی ژنرال فیلیپ گست، بلندپایه‌ترین مقام نظامی آمریکا در ایران (رئیس هیات مستشاران نظامی) و ۲۶ نفر از پرسنل نظامی آمریکا را از زیرزمین ستاد کل ارتش شاهنشاهی که چریک‌های مسلح به آن حمله کرده بودند بیرون آوردند و صحیح و سالم به سفارت تحویل دادند.

چارلز نس می‌گوید: «خاطرم هست یزدی تلفن زد تا بگوید آن پرسنل نظامی را به سفارت می‌آورد. البته ما یزدی را خیلی خوب نمی‌شناختیم، مطمئن هم نبودیم شخصی که تماس گرفته بود واقعا یزدی باشد. به او گفتیم که آنها را از پشت سفارت بیاورند جایی که فکر می‌کردیم در صورتی که حقه‌ای در کار باشد می‌توانیم از پورش احتمالی به داخل سفارت جلوگیری کنیم. من محافظان تفنگدار نیروی دریایی را روی پشت بام سفارت و جاهای دیگر مستقر کرده بودم.»

او می‌افزاید: «زمانی که آمدند (متوجه شدیم) خودشان هستند. یادم نیست که سوار دو خودرو یا سه خودرو بودند. وارد کوچه تنگ (پشت سفارت) شدند. یزدی اول پیاده شد. بعد بهشتی از ماشین پیاده شد. او مرد عظیم‌الجثه‌ای بود. من خیلی سپاسگزار بودم و این مساله را به هر دوی آنها گفتم، آنها در واقع این گروه (پرسنل نظامی) را از به گروگان گرفته شدن یا کشته شدن در تیراندازی‌ها نجات داده بودند. هر دو بسیار محترم بودند ولی عجله داشتند که بروند و به کارهای دیگرشان برسند.»

به گفته آقای نس: «او (بهشتی) لبخند بزرگی بر صورتش داشت. آنها موفق شده بودند کاری بسیار ارزشمند برای ما و انسان‌هایی انجام دهند که جانشان نجات داده شده بود.»

معاون سفیر وقت آمریکا، نجات ژنرال گست را با هدف اثبات حسن نیت به ایالات متحده ارزیابی می‌کند. ژنرال گست چهار ماه پس از پیروزی انقلاب، ایران را ترک کرد و زمانی که کارتر تصمیم به اقدام نظامی برای نجات گروگان‌ها گرفت یکی از طراحان عملیات نافرجام طمس بود.

آقای گست در یک گفت‌وگوی تلفنی با نگارنده این مقاله، ماجرای نجات یافتن از زیر زمین ستاد کل ارتش را تأیید کرد، اما حاضر به مصاحبه درباره وقایع انقلاب نشد چرا که به گفته او، برخی مسائلی که از آن مطلع است می‌تواند جنجالی باشد و به همین علت در سه دهه گذشته از مصاحبه مطبوعاتی خودداری کرده است.

گروگان: فقط شماره تلفن بهشتی را داشتیم

شما، شماره تلفنتان را به نزدیکترین و دوستدارترین و محبوبترین کسان می‌دهید همان کاری که بهشتی قبل از انقلاب با آمریکایی‌ها انجام داده است. ویکتور تامست، معاون آخرین کاردار آمریکا در تهران، به خاطر دارد که در تابستان و پاییز سال ۵۸ او و شخص کاردار (بروس لینگن) حداقل دو دفعه به دیدار بهشتی رفتند، یک بار برای معارفه و دفعه دوم برای گفت‌وگو در مورد قراردادهای نظامی و مسایل مورد اختلاف دیگر. آخرین حرفها در دقیقه نود با بهشتی توسط آخرین معاون کاردار آمریکا در تهران صورت می‌گیرد! آقای تامست می‌گوید: «فکر کنم بهشتی را در دفتر کارش ملاقات کردیم. به کتابخانه‌ای شباهت داشت. دور تا دورش قفسه کتاب بود. ما نطق همیشگی خودمان را تکرار کردیم: پذیرفته‌ایم که تغییرات سیاسی در ایران رخ داده است، ما خواهان رابطه خوب با ایران هستیم و در عین حال می‌دانیم که این رابطه با رابطه‌ای که با شما داشتیم متفاوت خواهد بود. بهشتی ما را از دفترش بیرون نینداخت. ما حداقل یک بار دیگر هم به دیدارش رفتیم.»

روز گروگان گیری، ویکتور تامست، شخص کاردار و یکی از محافظان سفارت در وزارت امور خارجه ایران به دیدار



عباس رحمتی: راز اشغال سفارت آمریکا در تهران!

ابراهیم یزدی رفته بودند که از حمله به سفارت مطلع شدند. این سه نفر شب را در ساختمان وزارت خارجه سر می‌کنند. آن‌ها روز بعد (۱۴ آبان) از رادیو می‌شنوند که دولت بازرگان استعفا داده و شورای انقلاب امور کشور را در دست گرفته.

معاون کاردار می‌گوید در آن ساعات پراشتاب به آقای بهشتی متوسل شدند.

او می‌افزاید: «بهشتی تنها عضو شورای انقلاب بود که ما شماره‌اش را در دفترچه تلفنمان داشتیم و به او زنگ زدیم. او کوشی را برداشت. بروس (لینگن) در ظرف ۲۴ ساعت پس از آن هم چند بار دیگر با او صحبت کرد، درباره اینکه رمزی کلارک و بیل میلر عازم ایران هستند. آخرین باری که با بهشتی صحبت کردیم، کلارک و میلر در ترکیه بودند و ما با او درباره اجازه سفر آن‌ها به ایران صحبت کردیم.» مدارک نشان از آن دارد که بهشتی آخرین امید آمریکایی‌ها بود که قبلاً با او در ترکیه ملاقات داشته‌اند.

بیل میلر دیپلمات آمریکایی، در دوران حکومت شاه چند سالی در ایران ماموریت داشت و دوستان زیادی در بین جبهه ملی و نهضت آزادی پیدا کرده بود. رمزی کلارک، وزیر دادگستری پیشین آمریکا و فعال معروف ضد جنگ است که صراحتاً از انقلاب حمایت می‌کرد. این حمایت هم دلیل دیگر حمایت آمریکایی‌ها از خمینی بود

معاون کاردار آمریکا می‌گوید: «بهشتی به نوعی ما را راهنمایی می‌کرد، درباره اینکه آن‌ها باید چه اطلاعاتی ارائه کنند، مثل شماره دم هواپیما، تا برای فرود در مهرآباد مجوز بگیرند. صحبت با او تضمینی درباره نتیجه مذاکرات نبود، اما مسلماً به طور معقولی امیدواری ایجاد کرد که آن‌ها به تهران خواهند آمد و (برای آزادی گروگان‌ها) مذاکره خواهند کرد.»

همینکه خمینی خرس را از پل عبور میدهد و قدرت را در دست می‌گیرد حرف آخرش را به آمریکایی‌ها می‌زند بله بی بی سی هم فهمیده و می‌نویسد: **این آیت الله خمینی بود که از محل اقامتش در قم حرف آخر را زد. رهبر انقلاب اعلام کرد که فرستادگان کارتر اگر هم به ایران بیایند نه او آن‌ها را خواهد پذیرفت و نه اعضای شورای انقلاب یا مقامات دولتی اجازه مذاکره با آن‌ها را دارند.**

در نتیجه، نامه‌ای که آقایان کلارک و میلر از طرف جیمی کارتر خطاب به شخص آیت الله خمینی حمل می‌کردند هیچگاه به وی نرسید. آقای میلر سال‌هاست که آن نامه را قاب کرده و در یکی از اتاق‌های خانه‌اش، واقع در حومه واشنگتن به عنوان یادگاری از شکست تلاش‌ها برای مذاکره با رهبر انقلاب، به دیوار نصب کرده است.

او می‌گوید: «بهشتی نایبی وفادار و بسیار کارآمد برای (خمینی) بود که می‌توانست برای رسیدن به اهدافش به او کمک کند. اشغال سفارت و بحران گروگان‌گیری به آن‌ها مکانیزمی داد برای آنچه در عمل انقلابی دوم بود.»

به نظر می‌رسد که تماس‌ها و مذاکرات این بار وفادار آیت الله خمینی - از دیدارهای پنهانی با جورج لمبراکیس، جان استمپل و ویلیام سالیوان گرفته تا حضور در مراسم تحویل دادن ژنرال گسست به سفارت آمریکا در شب پیروزی انقلاب و نیز برخوردهای دوستانه با مقامات ارشدی مانند بروس لینگن و هنری پرکت - همگی مانورهای تاکتیکی بوده باشد که در جهت تأسیس و تثبیت حکومت دینی مبتنی بر اصل ولایت فقیه انجام می‌شد.

آقای رایدل می‌افزاید: «انقلاب اول به سرنگونی شاه منجر شده بود. انقلاب دوم قدرت خمینی و آیت الله‌های دو و پرش را تحکیم کرد. عملاً در جریان انقلاب دوم بود که همراهانی مانند (صادق) قطب‌زاده، (ابوالحسن) بنی‌صدر و (آیت الله محمد کاظم) شریعتمداری به طور موثر از قدرت کنار گذاشته شدند.» خمینی همیشه می‌گفت یک ترکه را براحتی می‌شکنند ولی چند ترکه را نمی‌توانند بشکنند و با این شعار توانست همه را بدور خودش جمع کند و همینکه قدرت را در دست گرفت همه را یا اعدام کرد و یا از کشور فراری داد و آمریکایی‌ها را هم که کمکش کرده بودند را همچنان منتظر و انگشت بردها تا به امروز که همه انتظار 24 نوامبر را می‌کشند و باز دور تسلسل!

[۱] ویکیپدیا فارسی، اشغال سفارت آمریکا

[2] از آیت ا ... شریعتمداری پرسیده بود اقتصاد اسلامی چیست؟ او پاسخ داده بود اقتصادی است نه شرقی است و نه غربی، و هم شرقی است و غربی!

[3] بی بی سی- واشنگتن- 2 نوامبر 2014 - 11 آبان 1393



علی فیاض: مردی که به راستی "شریف" بود!

- پادی از زنده یاد دکتر مجید شریف با نگاهی کوتاه به نقش سردمداران رژیم در این قتل ها

قتل های سیاسی نویسندگان و روشنفکران؛ با مسئولیت و مجوز مستقیم سران رژیم

مدت کوتاهی پس از انجام آخرین قتل های سیاسی توسط رژیم حاکم، سردمداران رژیم به جراحی "نظام" پرداختند و با قربانی کردن تعدادی از احشام و امعاء - اعضای سازمان اطلاعات خود - به تلاش برخاستند تا به نحوی "آبرومندانه!" که نه سیخ بسوزد و نه کباب، با قربانی کردن عده ای از مجریان و آمران دست چندم این سلسله جنایت ها، به قطع کردن سرخ های عمده و اصلی دست بزنند. آنان اصطلاحی را مطرح کردند که طرح خود همین اصطلاح نشان از توطئه ی گسترده ی دست اندرکاران این جنایت ها برای پنهان نگه داشتن نقش عمده و اساسی خود می داد. جنایاتی که در ابعادی گسترده و با رضایت و حتی امریت بخش رهبری کننده حاکمیت انجام شده بود. آنها به جای قتل های سیاسی زنجیره ای و یا حتی قتل های زنجیره ای اصطلاح "قتل های محفلی" را به کار گرفتند تا با رایج کردن این اصطلاح این جنایات را به محفلی مستقل و "خودسر" مربوط بدانند که به صورت خودسرانه اقدام به انجام این کشتارهای ضد بشری نموده است.

و این در حالی بود که با تلاش برخی از روزنامه نگاران و اصلاح طلبان حکومتی که به هر حال به دلیل ارتباطات پیشین خود با لایه های اصلی قدرت و در مواردی وزارت اطلاعات (نمونه سعید حجاریان) اکبر گنجی و عماد الدین باقی - که گفته می شود منابع اطلاعاتی هر دو سعید حجاریان بوده است - سرخ ها تا بالاترین مقامات رژیم رسید و دامن حتی رهبر و ولی سفیه نظام را نیز گرفت.

سعید امامی به هر حال از کادرهای اصلی و هدایت کننده ساواک آخوندی بود که پس از فلاحیان که آن زمان وزیر اطلاعات بود، نفر دوم آن وزارت خانه بود و طبیعتا در ارتباط تنگاتنگ با کلیه سران رژیم. رابطه اکبر بهرمانی رفسنجانی به عنوان رئیس دولت و بعدها رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، بدون شک رابطه ای عادی با وزیر اطلاعات و دست اندرکاران امنیت رژیم نبوده است. و اتفاقا این وزارت خانه حساس ترین وزارت یک دولت به شمار می رود که می بایست امنیت شهروندان، و تحرکات عناصر بیگانه را به دقت زیر نظر بگیرد و به رئیس دولت گزارش دهد. و اگر به این مسئله توجه کنیم که زنده یاد دکتر کاظم سامی، نخستین چهره شناخته شده قربانی شده توسط این شیوه ها بود و پس از آن تا سال 1378 و قتل 6 نفر در یک فاصله زمانی کوتاه، زمانی طولانی برای کشف و ردیابی این جنایات، در اختیار سردمداران رژیم بوده است، و آنان طی آن همه مدت، هیچ اقدامی برای پی گیری انجام ندادند. همین خود برای نشان دادن آگاهی و رضایت مجموعه رهبری کننده حاکمیت و سهیم و دخیل بودن آنان در این جنایات کافی می باشد. از سوی دیگر نباید فراموش کرد که نام موجوداتی همچون محسنی اژه ای، اکبر رفسنجانی، علی فلاحیان، دری نجف آبادی، مصباح یزدی، روح الله حسینیان، احمد جنتی، و سعید امامی یا اسلامی، و یا ... تعدادی دیگر از حاکمان ریز و درشت، هنگام ارائه ی افشاگری ها - که نتیجه اش زندانی شدن برخی از عناصر فعال پیشین در ارگان های رژیم بود - به عنوان فتوا دهندگان و مطلعان این جنایات فاش شدند. قتل دگر اندیشانی که تعداد آنها - فقط قتل های زنجیره ای- به بیش از هشتاد تن می رسد. گفته می شود دری نجف آبادی و محسنی اژه ای در هماهنگی با رهبر رژیم فتوای این قتل ها را صادر می کردند.

اولین یا دومین روزی بود که ماجرای قتل جنایتکارانه و فاجعه آمیز زنده یادان پروانه و داریوش فروهر بر ملا شده و سیل اعتراضات علیه رژیم را برانگیخته بود. آکسیون های اعتراضی، نشریات، رادیوها، بیانیه ها و اطلاعیه ها، و ... بیشتر وقت هموطنان را به اندیشیدن و انزجار نسبت به این جنایات اختصاص داده بودند. در مرکز شهر گوتنبرگ سوئد قرار بود آکسیونی برگزار شود. من هم پس از اینکه کارم تمام شد، عازم آنجا شدم تا در این اعتراض شرکت کنم.

چند روز قبل از آن - شاید به فاصله دو یا سه روز - طی تماس تلفنی که با یکی از دوستان مشترک با مجید شریف داشتم، به من گفته شد که چند روزی است وی ناپدید شده است و هیچ خبری هم از او در دست نیست. راستش زیاد جدی نگرفتم. یعنی به این موضوع که شاید اتفاق بدی برایش افتاده باشد، فکر نکردم. چرا که هنوز زنده یادان مختاری و پوپنده هم به چنین سرنوشتی دچار نشده و فروهرها هم با آن وضع فجیع قضایی نشده بودند. از سوی دیگر همیشه هم که نباید به شوم ترین احتمالات اندیشید. به میدان اصلی شهر که رسیدم، تعدادی از هموطنان را که دور هم جمع شده بودند و مشغول افشاگری و شعار دادن بودند، ملاقات کردم. بلافاصله دوستی جلو آمد و گفت تسلیت می گویم. درست متوجه نشدم. فکر کردم منظورش شهادت فروهرهاست. گفت شهادت مجید شریف را می گویم. با عصبانیتی توأم با هیجان به او گفتم: حالا چه وقت شوخیه؟ و او با حالتی جدی گفت: کی داره شوخی می کنه؟ دوست دیگری هم جلو آمد و گفت: کسی مثل او آخه چرا باید به ایران باز می گشت؟ با شنیدن این جمله متوجه جدی بودن ماجرا شدم و ابرهای نابوری به تدریج از جلوی چشمانم کنار رفتند. صدای دوستی که از طریق یک بلندگوی دستی حرف می زد و به جسد مجید شریف اشاره پی داشت، تردیدهایم را به طور کامل بر طرف ساخت، و ناگهان قامت استوار مجید شریف و خاطره دوستی ها، بحث ها و گفتگوها، جلوی چشمانم پدیدار گشت. و چهره آرام و خفته او جایگزین سیمای مهربان و مضممش شد. دیگر حال خودم را نفهمیدم. لازم بود گوشه ای بنشینم و لحظاتی را با خودم تنها باشم، اما باران می بارید و زمین نیز خیس بود. و نه جای رها کردن خود بر زمین.

نگاهی کوتاه به زندگی ادبی شریف

غالبا چنین پنداشته می شود که مجید شریف، روشنفکری مذهبی - سیاسی، با نثری صرفا سیاسی -





تبلیغی است که با ادبیات به معنای تخصصی آن رابطه ای نداشته است. و البته چنین پیش فرض هایی شامل حال بیشتر روشنفکران و نویسندگان فعال در عرصه سیاست شده است و می شود. با توجه به چنین زمینه هایی، نگارنده، این بار در سالگرد قتل های زنجیره پی سیاسی - از جمله قتل مجید شریف - ترجیح می دهد، به این بعد کم تر شناخته شده وی - حنا کوتاه و فشرده - بپردازد.

هر چند زنده یاد مجید شریف، مقاله و یا کتابی به طور مستقل درباره ادبیات ننوشته است، با این حال قلم وزین و نثر مدرن و شسته رفته اش، و نیز وسواس و دقتی که در شیوه نوشتن از خود نشان می داد، او را در این موقعیت قرار می دهد که از شایستگی های ادبی اش نیز یاد شود؛ با این حال، همانطور که پیش از این نیز یادآوری شد، او، پیشتر و بیشتر به عنوان یک روشنفکر مسلمان و یک فعال سیاسی و فرهنگی شناخته شده است. علیرغم چنین اشتباهی، اما، او اهل «ادبیات» هم بود. نثر زیبا، منقح و شسته رفته ای داشت و شعر هم می گفت. و از آنجایی که طی سال های فعالیت خود، مسئولیت و سردبیری چند نشریه، و همکاری با چند نشریه دیگر، از جمله تکاپو و محراب (در سال های ۵۸ و ۵۹ در ایران)، شورا، پویش، هبوط و راه آزادی در خارج کشور را به عهده داشت، یک روزنامه نگار نیز محسوب می شد.

حساسیت های ادبی و توانایی های او در این زمینه، باعث شد تا در همان سال های آغازین انقلاب، مسئولیت تدوین و تنظیم مجموعه آثار دکتر علی شریعتی را - البته زیر نظر خانواده شریعتی - بر عهده بگیرد و این کار را به نحو مؤثری به انجام رساند. آثار شریعتی که بیشتر آن ها را مجموعه سخنرانی های وی در حسینیه ارشاد و دیگر مجامع دانشگاهی تشکیل می دهند، توسط زنده یاد مجید شریف و دوستان دیگری چون امیر رضایی ویرایش شد. نثر پاک، شاعرانه و یکدست این آثار هر چند همانند سایر آثار شریعتی، نشأت گرفته از سبک و سیاق بدیع و زیبای ادبی خود شریعتی است، با این حال، تأثیر فردی چون مجید شریف را در تنظیم و ویراستاری آن، نباید نادیده گرفت.

دقت نظر ادبی مجید شریف، و تنزه طلبی نوشتاری او، و گرایش جدی اش به نثر شعری و یا به تعبیری دیگر شعر منثور، باعث گردید تا در ترجمه اثر معروف خلیل جبران، پیامبر - که دارای شهرتی جهانی است و به بیشتر زبان های زنده دنیا و از جمله سوئدی ترجمه شده است - این اثر دلنشین فلسفی، اجتماعی و ادبی را به گفته خودش به سبکی آهنگین ترجمه و تبدیل کند. روانی نثر مترجم و زیبایی ادبی نهفته در آن، همراه با ترجمه دقیق مفاهیم فلسفی - ادبی آن باعث گردید تا ترجمه او از این اثر زیبای اخلاقی و فلسفی، "بنا به نظر کارشناسان فن ترجمه در بین هشت ترجمه دیگر، بهترین ترجمه به فارسی" (۱) شناخته شود.

نمونه کوچکی از این متن، مهارت وی را هم در ترجمه و هم در به کار گیری ادبیات شعرگونه به درستی به اثبات می رساند:

"در کجایید پی زیبایی - و چسان باییدش،
نیست گر زیبایی - خود ره و رهبرتان؟
و چسان بتوانید - زان بگویند سخن،
اگر او خود نتنیده ست سخن های شما؟" (۲)

.....
"مردم ارفالز ، بر شما باد درود.
آخر این روز به سر آمده است.
و فرو بندد بر چهره ما دیده خویش،
همچنان نیلوفر - بر رخ فردایش.
آنچه اینجا به کف ما آمد،
حفظ خواهیم نمود.

ور کفایت نکند، بار دیگر آنگاه - گرد هم می آییم،
دستهامان با هم - پیش بخشنده نمایم دراز.
و فرامش نکنید - که به نزدیک شما - خواهم آمد من باز .
لحظه پی بس کوتاه، برهه پی زآرامش بر سر باد.
و یکی مام دگر، خواهیم زابیدن.
بر شما باد درود و بر ایام شبایی که به همراه شما،
سپری ساخته ام." (۳)

توانایی های ادبی مجید شریف و توجه او به شعر در اوان نوجوانی و جوانی، و تداوم این گرایش در او باعث شد تا هر از چند گاهی، کلمات را به آوردگاه نظم فرا خواند و از آنها اشعاری زیبا - چه در قالب نو و چه در فرم کهن - بسازد. شعر او نیز، همانند نثرش، از شفافیت و صداقتی برخوردار است که نه تنها بازگوی حزمان ها و آلام نسلی آواره و پر تلاش، که نمایانگر نوعی عرفان و تمایلات درونی انسان جستجوگر نیز می باشد:

گاهی آتش برون خیزد ز دل از شور روحانی
گاهی طاقت بسوزد از جراحت های پنهانی
.....
زبان شکوه نگشایم که گر باشد نیوشایی (۴)
حدیث سینه را باور کند بی بانگ و افغانی



علی فیاض: مردی که به راستی "شریف" بود!

.....
 ز دست غیر نالیدن طریق اهل معنا نیست
 درون خویش باید جست هر دردی و درمانی

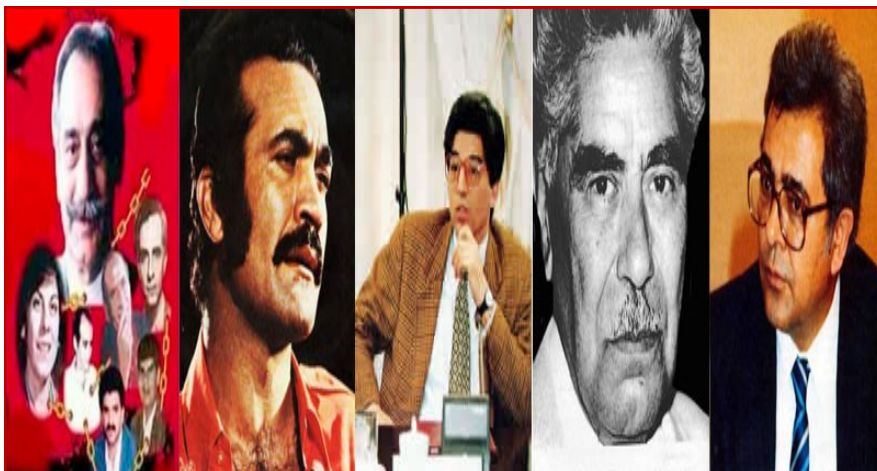
او که دلش مالمال از عشق به مردم بود و همواره به درد و رنج آنها می اندیشید، ادبیات را نیز به مثابه ابزاری برای بیان دردها و رنج های آنها - و نه تنها به خاطر زیبایی و فرموده های زیبایی شناسان - به کار می گرفت:

می شناسم مردمانی را:
 طینتی دارند آتشگون؛
 لیک دیگر آتشی از آه دل پر درد؛
 شعله ها سرکش، دمان، رنگین،
 دودها گه نرم و گه سنگین.

فعالیت های وسیع سیاسی و اجتماعی مجید شریف، هیچگاه از تبحر، توانایی ها و علائق جدی او به ادبیات و فرهنگ، نکاست، بلکه درک و نگرش او را نسبت به نیازهای فرهنگی، ساختار جامعه شناختی و جامعه نگری معاصر در ایران عمیق تر ساخت و به این امر که تحول عمیق و جدی در باورهای توده ها و ساختارهای فرهنگی جامعه، و انتقال خودآگاهی مسئولانه و آگاهانه به ذهنیت توده های مردم، می بایست با تلاش های جدی ادبی - فرهنگی همراه باشد تا آنها را از جنبه نو در توی خرافات و مذهب تخدیری رهایی بخشد. در راستای چنین اهدافی بود که با کوله باری از تجارب نویسندگی و تحقیق، به ترجمه آثار تاریخی - فرهنگی با ارزشی دست یازید، که نمونه هایی از آن را می توان در کتاب هایی چون زن شورشی؛ زندگی و مبارزات رزا لوکزامبورگ، اراده قدرت - که اثری فلسفی - سیاسی و بسیار پیچیده است - اثر نیچه، و دو کتاب دیگر در رابطه با تاریخ مذهب و قوم یهود، و تاریخ برپایی دولت اسرائیل اشاره کرد، که هر کدام از این آثار می توانند در گسترش و تعمیق آگاهی فرهنگی و اجتماعی - سیاسی نسل معاصر کمک شایانی نمایند.

منابع و توضیحات:

- ۱) مجله ایران فردا، شماره ۴۸، آبان و آذر ماه ۱۳۷۷، ص ۳۴ - مقاله پیام ناتمام
- ۲ و ۳) جبران خلیل جبران: جلوه هایی از یک روح سرکش پیامبر، ترجمه مجید شریف، نشر مشعل ۱۳۷۲ - ۱۹۹۲، صفحات ۹۳ و ۱۱۲
- ۴) نیوشا، به معنای شنونده





میاد مختوم: پدیده "حکومت اسلامی" و نقش کشورهای منطقه—برگردان

متن زیر برگردان مصاحبه ای است که بخش فرهنگی رادیو آلمان در 27 سپتامبر 2014 با پروفیسور فولکر پرتس (Volker Perthes) انجام داده است. پروفیسور فولکر پرتس مسئول مؤسسه آلمانی سیاست و امنیت بین المللی است. او تز دکترای خود را در سال 1990 در مورد حکومت و جامعه سوریه نوشته است و در پروژه های آموزشی و پژوهشی متفاوت، از جمله در دانشگاه امریکایی بیروت شرکت داشته است.

رادیو آلمان: امروز قصد داریم با یک کارشناس که با صراحت با سیاستمداران گفتگو می کند، بی پرده گفتگو کنیم. پروفیسور فولکر پرتس مسئول مؤسسه آلمانی سیاست و امنیت بین المللی در بنیاد سیاست و دانش است. بدین ترتیب به یکی از مهمترین مشاوران سیاستمداران در آلمان سلام می کنیم.

فولکر پرتس: روز به خیر.

رادیو آلمان: آقای پرتس، در مؤسسه شما بیش از 130 نفر کار می کنند و هر کدام بخش ویژه خود را دارند. شما در بخش خاور نزدیک فعال هستید، منطقه ای که اکنون در صدر خبرها قرار دارد. آیا دولت آلمان در روزهای اخیر از شما در مورد موضوع "حکومت اسلامی" (داعش) درخواست مشاوره کرده است؟

فولکر پرتس: بله.

رادیو آلمان: شما چه چیزی را توانستید به دولت آلمان بگویید، که دولت هنوز نمی دانست؟

فولکر پرتس: من در این مورد چیزی به شما نخواهم گفت، زیرا مشاوره سیاسی نیازمند راز داری است، یعنی کسی که با نمایندگان دولت گفتگو می کند، در روزها و هفته های بعد در رادیو افشا نمی کند که کی چه پرسشی مطرح کرد. اما روشن است که موضوع "حکومت اسلامی" برای همه دولت های اروپایی، ایالات متحده و همچنین روسیه و چین موضوع تازه ای است، چیزی که ما، چه متخصص و چه خبرنگار، هنوز از درک آن عاجز هستیم. این دیگر چه پدیده ای است؟ چیزی که خود را "حکومت" می نامد، اما بطور قطع درخواست عضویت در سازمان ملل را نخواهد داد. پدیده ای که مانند یک حکومت عمل می کند، مالیات می گیرد، نفت صادر می کند و سرباز گیری می کند ولی مرزها را به رسمیت نمی شناسد و اکنون در خاک دو حکومت عراق و سوریه در حال گسترش است. بنابر این هنوز مشکلات زیادی برای درک این پدیده داریم.

رادیو آلمان: به دور از فاشگویی اسرار، آیا شما به دولت آلمان توصیه کردید که برای رزمندگان کرد اسلحه بفرستد؟

فولکر پرتس: به نظر من ارسال اسلحه برای پیشمرگه های کرد و ارتش دولت منطقه کردستان تصمیم درستی است و من همواره این تذکر را هم می دهم که برای ما در آلمان و همینطور برای سایر دولت های اروپایی باید روشن باشد که این تنها یک اقدام اضطراری است و با انجام آن و اظهار اینکه ما اسلحه فرستادیم، ما از دردسر سیاسی خلاص نشده ایم. بلکه از همان لحظه که ما اسلحه ارسال کردیم، اقدامی ضروری برای جلوگیری از سقوط اربیل، خود نیز وارد این درگیری شده و جبهه گیری کرده ایم و اکنون باید ببینیم که چه امکانات سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک برای همراهی با دولت منطقه کردستان و همچنین دولت عراق در اختیار داریم.

رادیو آلمان: آیا امکانی برای جلوگیری از استفاده کردها از این تسلیحات در آینده و بر علیه دیگران، به عنوان مثال در جهت تأسیس حکومت مستقل کردستان و بر علیه ترکیه که هم پیمان ما در ناتو است، وجود دارد؟

فولکر پرتس: برای ما باید روشن باشد و من فکر می کنم که تصمیم گیرندگان و وزرای مسئول و خانم صدر اعظم آلمان هم به این موضوع واقف هستند که ارسال تسلیحات همیشه همراه با ریسک است. یکی اینکه این اسلحه ها به دست رزمندگان دیگری، غیر از آنانی که مورد نظر ما هستند، برسند و ریسک دوم اینکه برای درگیری های دیگر مورد سوء استفاده قرار گیرند.

در اینجا سیاست باید ریسک ها را بسنجد. این بخش بزرگی از مسئولیت سیاستمداران منتخب است. آنها باید ارزیابی کنند که ریسک واقعیت یافتن کدامیک از این سناریو ها بزرگ تر است؟ و یا اینکه ریسک از هم گسیختن دولت منطقه کردستان در اثر هجوم "حکومت اسلامی" بزرگ تر است؟ و این چه پیامدهای برای منطقه دارد؟ یعنی اینکه آیا انسان های بیشتری آواره شده و نمی دانند به کجا پناه ببرند؟ آیا پناهجویان بیشتری به ترکیه خواهند رفت؟ آیا ثبات منطقه بیش از پیش صدمه نخواهد دید؟

در این مورد من تصمیم گیرنده نبودم، اما اگر باید تصمیم می گرفتم، ریسک از هم گسیختن دولت منطقه کردستان را بزرگ تر می سنجدم و به همین خاطر ارسال تسلیحات در یک اقدام اضطراری و به صورت متمرکز برای یک یا دو سپاه را درست می دانم و همینطور مسئولیتی که این اقدام به همراه خودش می آورد.

رادیو آلمان: این ریسک ها تنها در عراق، جایی که اسلحه های آلمانی ارسال شده اند، وجود ندارند، بلکه در سوریه هم این تهدیدها وجود دارند. آیا این بدان معنی است که دولت آلمان شاید در آینده برای کردهای شمال سوریه هم تسلیحات ارسال کند؟

فولکر پرتس: من فکر نمی کنم که دولت آلمان در آینده نزدیک چنین کاری بکند. در اینجا پرسش های دیگری مطرح می شوند، به عنوان نمونه برخورد ما با پ.ک.ک.ک چه خواهد بود؟

رادیو آلمان: یک سازمان کردی دیگر ...

فولکر پرتس: سازمان ترکی - کردی، حزب کارگر کردی در ترکیه، که مدت هاست در آلمان به عنوان سازمان تروریستی شناخته می شود. البته آنها در برابر این نامگذاری از خودشان دفاع می کنند و در حال حاضر همراه با



میلاد محتوم: بديده "حکومت اسلامی" و نقش کشورهای منطقه—برگردان

شاخه سوری خود در جبهه اول جنگ بر علیه حکومت اسلامی شرکت دارند. پیش از اینکه ما به بررسی موضوع ارسال تسلیحات پردازیم، با توجه به اینکه ما نمی توانیم به هر جا و برای هر کسی اسلحه بفرستیم و این به طور حتم راه حل درستی هم نخواهد بود، من فکر می کنم بهتر است در مورد رابطه دولت های اروپایی با پ.ک.ک. فکر کنیم و همزمان دولت ترکیه را تشویق کنیم تا روند صلح با پ.ک.ک. را که در زمان نخست وزیر سابق و رئیس جمهور کنونی اردوان شروع شده است، ادامه دهد.

راديو آلمان: به موضوع ترکیه بعد از این خواهیم پرداخت. استراتژی ایالات متحده و هم پیمانان امریکا در جنگ بر علیه حکومت اسلامی تنها در حملات هوایی خلاصه می شود. نبرد زمینی را به نیروهای منطقه ای، کردها، ارتش عراق و شبه نظامیان معتدل سوری واگذار کرده اند. این نیروها در حال حاضر هم مسلح می شوند و هم آموزش می بینند. آیا به راستی می توان با این شیوه تقسیم کار حکومت اسلامی را به زانو درآورد؟

فولکر پرتس: استراتژی آمریکاییان در حال حاضر استراتژی مهار است. آنها می خواهند در ابتدا مانع گسترش بیشتر پدیده حکومت اسلامی شوند، شیوه ای که به نظر من درست است. گسترش این جریان موسوم به حکومت اسلامی به معنی به خطر افتادن حکومت منطقه کردستان و همینطور لبنان، اردن و کشورهای دیگری که حکومت های تا اندازه ای کارآمد دارند و میلیون ها پناهجو را پناه داده اند، می باشد. گام اول ممانعت از گسترش حکومت اسلامی است. اقدام بعدی همچنان که پزیدنت اواما گفت، نبرد برای از بین بردن حکومت اسلامی است و این کار تنها توسط نیروهای منطقه ای امکان پذیر است. این تنها یک جنگ نظامی نیست، بلکه پیش از هر چیز یک نبرد سیاسی است. چگونگی کسب مشروعیت دولت بغداد و یا حتی به رسمیت شناخته شدن آن توسط شهروندان عرب سنی عراق نقش مهمی در این نبرد دارد. تغییر سیاست و روش دولت عراق بسیار مهم است. تعیین بودجه برای ایجاد امکانات در مناطق عربی سنی نشین عراق تعیین کننده است و این اقدامی است که نمی تواند توسط خارجی ها انجام شود. امریکایی ها از سال 2003 تا کنون سعی کردند حکومتی بر اساس تصورات خودشان در عراق ایجاد کنند، تلاشی که به طور کامل شکست خورد. و اگر اینک ما هم چنین تصوری برای عراق و سوریه داشته باشیم، ما هم شکست خواهیم خورد. بنابراین نیاز به یک استراتژی سیاسی - نظامی داریم که رهبری آن در دست نیروهای منطقه ای باشد. در این مسیر نیروهای خارجی، ما یا امریکایی ها و یا دیگران، می توانند کمک کار باشند.

راديو آلمان: وابستگان نظامی از سایر کشورهای عربی هم که در کنار امریکایی ها در حملات هوایی بر علیه حکومت اسلامی شرکت دارند، نیروهای خارجی هستند. برای روشن کردن بیشتر جنبه نظامی استراتژی و با توجه به اینکه امریکا اعلام کرده که نیروی زمینی به عراق ارسال نخواهد کرد، آیا می توانید تصور کنید که در صورت نیاز به نیروی زمینی، ارتشیان سایر کشورهای عربی وارد عراق شوند؟

فولکر پرتس: بله. من به پزیدنت اواما توصیه می کنم که از ارسال نیروی زمینی امریکایی به عراق خودداری کند. در عالم سیاست همیشه اینچنین نیست که تصمیم امروز برای یک سال بعد هم معتبر باشد. این یک ایراد نیست، زیرا شرایط ثابت نمی مانند.

به نظر من، ما، آلمانی ها و دیگران در افغانستان و امریکایی ها در عراق، این درس را به خوبی گرفته ایم که، ایجاد دگرگونی اساسی در یک جامعه و حکومت آن نیازمند زمان و تغییر نسل است و کار نیروهای خارجی نیست. پرسش این است که آیا سعودی ها، اماراتی ها و دیگرانی که در حملات هوایی با ارتش امریکا همراهی می کنند، نقشی در حمایت نیروهای زمینی ارتش عراق بازی می کنند؟ شاید چنین باشد، اما به نظر من به صورت بسیار محدود.

در ابتدا باید این واقعیت را گفت که، جریانی که امروز به حکومت اسلامی معروف شده، توسط عربستان سعودی، کویت و قطر، البته شاید نه از طریق دولت های عربستان سعودی و کویت، حمایت شده است.

راديو آلمان: در هفته های اخیر امیر قطر این موضوع را در برلین تکذیب کرد.

فولکر پرتس: بله او به درستی تکذیب می کند که حکومت قطر از حکومت اسلامی حمایت کرده است. اما حکومت قطر جنبش های دیگری را حمایت می کند که یا به حکومت اسلامی پیوسته اند و یا توسط حکومت اسلامی مورد تاخت و تاز قرار گرفته اند. همچنین مقدار زیادی پول از منابع شخصی در کشورهای عربی خلیج در نمازهای جمعه جمع آوری شده و در اختیار رادیکال ترین رزمندگان قرار گرفته است. به این مسئله به درستی توجه نشده است. علاوه بر این به اعتقاد من مهمتر از این سنووال که آیا قطر چند نیروی پیاده و یا عربستان سعودی چند تانک می فرستند، موضوع آلترناتیو سیاسی است که عربستان سعودی و سایر کشورهای خلیج عرضه می کنند با این پیام که ما از عرب های سنی عراق حمایت می کنیم، اما این حمایت بر علیه حکومت اسلامی است و کمکی است به دولت عراق تا با هم راه چاره ای برای این مشکل بیابند.

راديو آلمان: ایالات متحده در حال حاضر از طریق نظامی دخالت می کنند. مسلم است که آنها ترجیح می دادند که یک قطعهنامه سازمان ملل پشت این حرکت می بود، نه این ائتلاف خودساخته. به گفته شما تعدادی از کشورهای عربی منطقه هم در عملیات نظامی شرکت دارند. البته این حرکت با حقوق بین المللی ناسازگار است، خصوصاً وقتی اهدافی هم در سوریه مورد حمله قرار گیرند. عراق درخواست کمک کرده است، اما سوریه درخواست نکرده است. این اقدام مورد انتقاد روسیه قرار گرفت. چرا روسیه همکاری نمی کند؟

فولکر پرتس: من مطمئن نیستم که آیا نمی شد روسیه را با یک نیم گام وارد این نبرد کرد. به این دلیل که روسیه از اهداف این ائتلاف حمایت می کند، زیرا روسیه هم حکومت اسلامی و سازمان های مشابه را خطری بزرگ ارزیابی می کند. شاید اگر زودتر اعلام می شد که ما خواهان یک قطعهنامه شورای امنیت سازمان ملل برای این



میلاد مختوم: پدیده "حکومت اسلامی" و نقش کشورهای منطقه—برگردان

عملیات هستیم، روسیه هم موافقت می کرد. اما اینطور که معلوم است چنین چیزی در ژن سیاسی امریکایی ها نیست که ابتدا به شورای امنیت مراجعه کنند، بلکه اول یک ائتلاف می سازند و شاید در وقت دیگری یک قطعنامه هم صادر شود.

شما اشاره کردید که از طرف عراق یک درخواست کمک وجود داشت. آنچه اما در سوریه رخ می دهد، به نظر من با قوانین بین المللی مطابقت کامل ندارد، زیرا به دولت سوریه اطلاع داده شده و آنها اعتراض نکرده اند. دولت سوریه با این سکوت تا اندازه ای فضا را برای اعتراض کشور هم پیمان خود روسیه به این عملیات امریکایی ها به عنوان دخالت و عملیات بر خلاف قوانین بین المللی، تنگ کرده است. در هر صورت من با شما موافقم که بهتر بود تلاش می شد برای کسب قطعنامه شورای امنیت برای این عملیاتی که فراتر از مرزهای عراق در جریان است. از نظر سیاسی و عملگرایانه کافی نخواهد بود و یا حتی بسیار فاجعه آمیز خواهد بود، اگر جریان موسوم به حکومت اسلامی در اثر حملات نظامی از عراق رانده شده و همه نیروهای خود را در سوریه متمرکز کند و در اقدامی دیگر شهر آلبو در سوریه را تصاحب کند.

راديو آلمان: بگذارید هنوز به موضوع حقوق بین المللی بپردازیم. این ساختاری که با آن در حال حاضر به حملات هوایی در سوریه مشروعیت داده می شود، بر اساس ماده 51 منشور سازمان ملل، یعنی حق دفاع جمعی از خود، بنا شده است. آیا می شود اینچنین به این عملیات مشروعیت داد؟

فولکر پرتس: در هر صورت مشروعیت این عملیات بیشتر از برخی اقدامات نظامی دیگر است. برای امریکاییان موضوع روشن است، زیرا آنها عنوان می کنند که شهروندان امریکایی کشته شده اند، پس باید از خود دفاع کرد. برای عراق هم بسیار مشروع است، زیرا در شرایطی که مرز سوریه و عراق در عمل وجود ندارد و حکومت اسلامی در این مناطق مرزی آزادانه در رفت و آمد است، نمی توان انتظار داشت که عملیات بر علیه حکومت اسلامی در خط مرزی روی نقشه خاتمه یابند. و حکومت سوریه هم که کسی با او به طور رسمی تبادل نظر نمی کند، هر چند برخی البته از طریق واسطه با آنها در ارتباط هستند، دید مشابهی در این مورد دارد.

راديو آلمان: مناطقی که در تصرف حکومت اسلامی هستند میان عراق و سوریه قرار دارند. ورود رزمنده خارجی و ارسال تسلیحات تنها از طریق زمینی یا هوایی ممکن است. اما آنها مدام اسلحه و رزمنده دریافت می کنند. به نظر می رسد که کشورهای همسایه تا کنون نتوانسته و یا نخواسته اند مانع این جریان شوند. کدام کشور از مرزهایش مراقبت کافی نمی کند؟ ترکیه؟

فولکر پرتس: ترکیه به طور قطع به اندازه کافی مراقب مرزها نیست، بخصوص در مورد عبور رزمندگان خارجی. ترکیه یعنی اروپایی، امریکایی، روسی و همینطور شهروندان سایر کشورهای عربی مثل سعودی ها، که یک بلیط برای استانبول می خردند و سپس از طریق مناطق مرزی ترکیه و سوریه وارد سوریه می شوند. از نظر تسلیحات هم آنچه نیاز به کشورهای خارجی نیست، زیرا در عراق و سوریه تسلیحات زیادی وجود دارد. مقدار زیادی از تسلیحات گروههای شورشی مختلف و همینطور حکومت اسلامی جزو تجهیزات ارتش عراق و ارتش سوریه هستند که برخی از آنها به غنیمت گرفته شده اند. این موضوع بویژه در مورد ارتش عراق صدق می کند. همه خودروهای امریکایی از ارتش عراق به غنیمت گرفته شده اند. در سوریه هم به دلیل فساد شدید حکومت، مقدار زیادی معاملات تسلیحاتی بین رژیم و مخالفان رژیم انجام می شود.

راديو آلمان: شما می گوید از طریق ترکیه تعداد زیادی رزمنده خارجی به منطقه جنگی رفته و به حکومت اسلامی می پیوندند. آیا ترکیه به این دلیل از مرزها مراقبت نمی کند، زیرا شبیه نظامیان اسلامی باعث تضعیف رژیم اسد، دشمن بزرگ ترکیه، و همینطور کردهای منطقه می شوند؟

فولکر پرتس: در مورد ترکیه همان چیزی صدق می کند که برای عربستان سعودی و سایر کشورهای منطقه در ابتدای قیام بر علیه بشار اسد، صدق می کرد. آنها تصمیم به حمایت از شورشیان بر علیه رژیم بشار اسد گرفتند و اطمینان داشتند که شورشیان بزودی پیروز می شوند. بر این مبنا مراقبت از مرزها کاهش یافت و کسی دقت نکرد که چه افرادی برای مبارزه با رژیم بشار اسد در صف ایستاده اند. آنها خیال می کردند که رژیم اسد زیاد دوام نخواهد آورد و اگر یک یا دو گروه رادیکال هم در این جنگ تشکیل شدند، بعد از پیروزی از پس آنها هم بخواهند آمد.

این یک محاسبه اشتباه بود و من فکر می کنم که نیروهای متفاوتی هم اولویت ها را به اشتباه تعریف کردند. حمایت از مخالفان بشار اسد از مشروعیت برخوردار بود، اما اینکه به عنوان اولویت مطلق تعیین شد، بدون توجه به تعداد زیاد کشته ها و نابودی کشور سوریه، اشتباه بود. بدین ترتیب آنها به خیال یک پیروزی سریع نظامی، قیام مسالمت آمیز مردم سوریه را تبدیل به یک شورش نظامی کردند و این یک اشتباه محض بود.

راديو آلمان: پزیدنت اردوان در این اواخر اشارتی کرده است مبنی بر تجدید نظر احتمالی ترکیه در این موضوع. آیا فکر می کنید که ترکیه خواست و توان این را دارد که از انتقال نفر و اسلحه به مناطق اشغالی توسط حکومت اسلامی جلوگیری کند؟

فولکر پرتس: من مطمئن نیستم که آنها بتوانند از این جریان بطور کامل جلوگیری کنند، زیرا مرزهایی هست که کنترل آنها بسیار مشکل است. اما ترکیه مراقبت بیشتری نسبت به قبل انجام خواهد دهد. بسیاری از رزمندگان از طریق مرزهای رسمی به این مناطق رفته اند. بعد از آزادی 49 شهروند ترک، که حکومت اسلامی در شهر موصل به گروگان گرفته بود، دست دولت ترکیه بازتر است. گمانه زنی های بسیاری در مورد چگونگی آزادی آنها وجود دارد. من نمی دانم که آیا ترکیه با نوعی سکوت و خویشتر داری باعث آزادی شهروندان ترک شده است. اما در هر صورت گروگان ها آزاد شده اند و حالا اردوان فضای بیشتری برای مانور دارد. اردوان پرسش های سیاسی





میلاد مختوم: پدیده "حکومت اسلامی" و نقش کشورهای منطقه—برگردان

زیادی روی میز دارد که باید راه حل برای آنها پیدا کند. یکی از آنها رابطه با پ.ک.ک.، با کردهای ترکیه و با مناطق همجوار کردنشین در سوریه است. ما در گذشته دیدیم که ترکیه توان یادگیری داشته است. در ترکیه یک روند صلح با کردها در جریان است و دولت ترکیه رابطه بسیار خوبی با دولت منطقه کردستان عراق دارد. ترکیه مهمترین سرمایه گذار و مهمترین شریک تجاری در منطقه کردستان عراق است. بخصوص دولت آقای اردوان دریافته است که داشتن رابطه خوب با مناطق همجوار کردنشین بهتر از ادامه اختلافات است.

رادیو آلمان: یک فعال دیگر منطقه ایران است. ایران هم اسلحه و مشاوران نظامی برای حمایت از جنگ بر علیه حکومت اسلامی به عراق فرستاده است. ایران اما جزو ائتلاف تحت رهبری آمریکا نیست، هنوز نه؟
فولکر پرتس: من فکر می کنم که ایران به طور رسمی در آینده هم جزو این ائتلاف نخواهد بود. یک هماهنگی تاکتیکی وجود خواهد داشت. سال ها بود که در یک رابطه شاید نادر و تاریخی دو دشمن، ایران و آمریکا، از یک دولت و یک نخست وزیر در عراق حمایت می کردند. در حال حاضر هر دو در جنگ بر علیه حکومت اسلامی شرکت دارند. با اطمینان می توان گفت که در عملیات زمینی هماهنگی ها و همکاری های تاکتیکی وجود دارد. ایرانی ها بر خلاف امریکایی ها با نیروی زمینی موسوم به پاسداران انقلاب در صحنه حضور دارند. ایرانی ها برای دادن مختصات اهداف مورد نظر به امریکایی ها، کارآمد تر از نیروهای امریکایی هستند. اینکه این تبادل اطلاعات به طور مستقیم و یا با واسطه ارتش عراق انجام می شود، من نمی دانم. اما تبادل اطلاعات وجود دارد.

رادیو آلمان: این مربوط به بخش نظامی بود. در مورد راه حل سیاسی هم آیا نمی توان از ایران صرف نظر کرد؟

فولکر پرتس: وجود ایران برای راه حل های سیاسی در عراق و سوریه ضروری است. این هماهنگی در عراق کارآمد بود. زمانی که همه نیروهای مداخله گر دیدند که نخست وزیر سابق، مالکی، در تمامی جوانب با شکست مواجه شد و تحت رهبری او جلب عرب های سنی و تشکیل حکومت عراق ناممکن گردید، یک توافق میان امریکایی ها و ایرانی ها و همینطور با همکاری عربستان سعودی نشان داد که می توان نخست وزیر را عوض کرد بدون اینکه حکومت صدمه ببیند. و این با موفقیت انجام شد. در مورد سوریه هم اگر راه اندازی یک روند سیاسی مورد نظر باشد، نیاز به هماهنگی سیاسی مشابهی وجود دارد. برای همه به خوبی روشن شده است و بسیاری هم آن را بیان کرده اند، که یک راه حل نظامی در سوریه وجود ندارد. منظور من جنگ بر علیه حکومت اسلامی نیست، بلکه جنگ بین دولت و نیروهای شورشی است. یک روند سیاسی لازم است و این روند بدون ایرانی ها که بزرگترین حامیان اسد در منطقه هستند، امکان پذیر نیست. ایرانی ها باید اطمینان داشته باشند که یک دولت جدید و فراگیر با مشارکت دولت فعلی سوریه حداقل منافع ایران را محترم خواهد شمرد.

رادیو آلمان: عربستان سعودی هم نقش بزرگی در منطقه بازی می کند. آیا قابل تصور است که ایران و عربستان دور یک میز بنشینند؟ این فرضیه هم وجود دارد که آنچه در سوریه - پیش از ایجاد حکومت اسلامی - در جریان است، یک جنگ نیابتی میان عربستان سعودی و ایران است.
فولکر پرتس: من ترجیح می دهم آن را یک اختلاف بر سر هژمونی در خاور نزدیک بین ایران و عربستان سعودی، دو رقیب بزرگ منطقه ای، بنامم. هر دو اختلافات خود را بر روی دوش مردم عراق و سوریه، بدون توجه به کشتار مردم و نابودی هر دو کشور منتقل کرده اند. در این اواخر و پس از مدت های زیادی ملاقاتی بین وزرای خارجه ایران و عربستان انجام شده است. من فکر می کنم باید بیشتر از اینها انجام شود. وظیفه وزرای خارجه این است که تلاش کنند اختلافات را از طریق دیپلماتیک حل کنند و نه از طریق درگیری. سخت سران هر دو کشور باید متقاعد شوند که در نهایت، راه حل نوعی توازن قوا بین تهران و ریاض است. و در واقع بدون یک توازن قوا بین تهران و ریاض جنگ بر علیه حکومت اسلامی در عراق و سوریه هم پیروزی نخواهد داشت. زیرا درگیری بر سر هژمونی بین عربستان سعودی و ایران، قطب بندی شدید مذهبی بین شیعه و سنی را شعله ور می کند، چیزی که در سالهای اخیر شاهد آن بوده ایم. شیعه و سنی در این منطقه همواره در کنار هم زندگی کرده اند و نیازی به درگیری بین آنها نیست. اما در سال های اخیر این قطب بندی مذهبی به شدت شعله ور شده و مانع هر گونه تلاش سیاسی برای پایان دادن به اختلافات در عراق و در سوریه شده است.

رادیو آلمان: شما می گوید که این کشمکش های مذهبی بین شیعه و سنی پیامد اختلافات ایران و عربستان سعودی بر سر هژمونی در منطقه هستند و نه عامل آنها؟ تفسیر دیگری هم هست که بر اساس آن اختلافات دینی قدیمی سر باز کرده اند، شبیه جنگ های عقیدتی در اروپا. آیا این مقایسه از نظر شما خیلی نادرست است؟

فولکر پرتس: این مقایسه بسیار خوبی است، زیرا ما 500 سال پس از جنگ های سی ساله می دانیم که پروتستان ها و کاتولیک ها نیازی به جنگ با همدیگر ندارند. اما زمانی که هویت های سنتی جانشین مفاهیم دیگر مانند حکومت و یا حقوق شهروندی برای جهت دادن به زندگی انسان ها می شوند، به طور مثال وقتی که حکومت ها کارایی ندارند، یا هیچ گزینه دیگری عرضه نمی کنند و یا هیچ آینده ملموسی در پیش روی انسانها قرار نمی دهند، یادآوری گذشته اهمیت می یابد و یادآوری، همیشه گزینشی است میان اختلافات گذشته.





میلاد محتوم: بدیده "حکومت اسلامی" و نقش کشورهای منطقه—برگردان

در چنین شرایطی می تواند یک اختلاف هزار و چهارصد ساله بر سر جانشینی محمد پیامبر بطور ناگهانی تبدیل به موضوع سیاسی روز شود. سپس سمبل های گذشته های دور، مانند پرچم سیاه عباسیان که اکنون پرچم حکومت اسلامی است، سمبل قدرتمندی می شود برای بسیج نیرو.

نیروهایی هم باید وجود داشته باشند که برای استفاده هدف دار از این هویت ها و سمبل ها در جهت بسیج نیرو برای اهداف سیاسی امروزی خود آماده باشند. و این چیزی است که هم در ایران و هم در عربستان سعودی تجربه شده است. در عربستان سعودی بنیادهای مذهبی وجود دارند که معتقدند شیعیان کافر هستند و باید با آنها جنگید. اما سران حکومت عربستان سعودی از نظر سیاسی به اندازه کافی واقع گرا هستند و می دانند که چنین احساساتی را شاید بتوان به سادگی بسیج کرد، اما بازگرداندن این جن به درون بطری، پس از رها کردنش کار آسانی نخواهد بود.

راديو آلمان: فرانک والتر اشتاین مایر، وزیر خارجه آلمان، چندی پیش ایده تشکیل یک کنفرانس برای امنیت و همکاری در خاور نزدیک، بر اساس نمونه اروپایی آن در سال های 1970 تا 1980 که در آن زمان تا حدودی جنگ سرد را مهار کرده بود، را مطرح کرد. آیا این یک نمونه عملی برای این منطقه است؟

فولکر پرتس: من مطمئن نیستم که چنین کنفرانسی برای امنیت و همکاری به همان شکل یک راه حل خواهد بود. شاید من کمی بدبین تر باشم و در جستجوی نمونه های تاریخی دیگری باشم. چیزی شبیه کنگره وین شاید مورد نیاز باشد. همان کنگره ای که در 200 سال پیش در وین و پس از ویرانی هایی که ناپلئون در اروپا بر جای گذاشته بود، تشکیل شد و در جریان آن همه قدرت ها در ابتدا برای برقراری نظم با هم توافق کردند و برای به رسمیت شناختن همدیگر اعلام کردند که: مستقل از درجه و موقعیت و گرایش ها و سیستم های سیاسی، دور هم جمع شده و برای استقرار نظم تلاش می کنیم. به احتمال زیاد این چیزی است که در واقع ضرورت دارد.

نتیجه هم می تواند چیز مشابهی باشد. در اینجا هم موضوع مرکزی توافقی است که بر اساس آن حکومت های مهم منطقه مانند عربستان سعودی و ایران و سپس در ردیف دوم حکومت هایی مانند مصر و ترکیه و دیگر کشورهای که در خاور میانه و خاور نزدیک نقش مهمی ایفا می کنند، همدیگر را به رسمیت بشناسند. پس از آن می توان در مورد شکل کنفرانس بحث کرد.

راديو آلمان: چه نقشی برای آلمان در این مورد در نظر گرفته اید؟ آیا آلمان با توجه به روابط بسیار خوب با ایران، می تواند نقشی در ایجاد راه حل های سیاسی در منطقه داشته باشد؟

فولکر پرتس: آلمان می تواند در مورد عربستان سعودی و ایران خدمات دیپلماتیک ارزنده ای ارائه دهد، از این طریق که به هر دو طرف بگوییم: اگر شما به کمک ما، حمایت های ما یا ایده های ما نیاز دارید و همچنین محلی برای ملاقات می خواهید، ما آماده ایم.

ما نمی توانیم خودمان را تحمیل کنیم. ما می توانیم برای آنها روشن کنیم که از بین بردن و حل اختلافات محلی و منطقه ای برای ما اهمیت دارد. در واقع چنین هم هست و این را ملاقات اخیر وزرای خارجه ایران و عربستان به خوبی نشان می دهد. اگر خواست سیاسی وجود داشته باشد، بدون کمک ما هم با هم دیدار می کنند.

راديو آلمان: پروفیسور پرتس، سفیر سابق آمریکا در عراق، جیمز جفری، چندی پیش در مصاحبه با هفته نامه دی تسایت گفت که پایان خوشی در خاور نزدیک وجود نخواهد داشت و این منطقه مدت زیادی دستخوش هرج و مرج خواهد ماند و جامعه جهانی هم هیچ کاری نمی تواند بکند. آیا شما هم اینچنین بدبین هستید و پایان خوشی برای خاور نزدیک نمی بینید؟

فولکر پرتس: من نمی دانم که آیا در تاریخ پایان خوش وجود دارد. فرضیه پایان تاریخ دست کم یک بار از طریق واقعیت زیر سؤال رفته است. اما بگذارید جواب دیگری بدهم.

می توان با اطمینان خاطر گفت که تلاطم هایی که ما امروز در خاور میانه و خاور نزدیک شاهد آنها هستیم، نه پایان، بلکه آغاز یک درگیری هستند که به احتمال زیاد 10 تا 20 سال و یا یک نسل طول خواهد کشید. اگر نه تنها به عوامل سیاسی، بلکه پیش از هر چیز به عوامل اجتماعی، جمعیتی و اقتصادی در منطقه نگاهی بیندازیم، بطور مثال در عربستان سعودی شصت درصد جمعیت زیر سی سال هستند و رهبر سیاسی این کشور بیش از 85 سال دارد، اگر شما به این عوامل دقت کنید، روشن می شود که در 10 تا 15 سال آینده کمتر کشوری در منطقه وضعیت امروزش را خواهد داشت. و ما نمی دانیم که این تحولات در چه جهتی خواهند بود. آیا این حکومت ها توان اجرای اصلاحات از بالا و یا از طریق توافق بین نخبگان سیاسی و جامعه را دارند؟ شاید آنچه در تونس و یا در اردن، این روی خوش ماجرا خواهد بود. آیا این حکومت ها در اثر جنبش های انقلابی دچار تحول می شوند یا اینکه از هم می پاشند؟ چنین چیزی را نمی توان پیشگویی کرد، اما تحولات در هر صورت در راه اند.

راديو آلمان: با سپاس بسیار از شما بخاطر این گفتگو. برگردان به فارسی: میلاد محتوم





فارس از قول **کوفی عنان** نقل می کند "عدم توافق هسته‌ای، فرصتی تاریخی را از بین می‌برد." به راستی، "فرصت" برای چه کسی و در راستای تثبیت چه اهدافی؟ در سری مقالات (ناتمام) "استراتژی، کانون آن، و آنچه هست" (**بیشگفتار**، و **بخش 1**)، به دو واژه "تهدید" و "فرصت"، که در طراحی و تدوین "استراتژی" مورد توجه خاص قرار می‌گیرد، اشاره کرده‌ام. در این نوشتار، به مختصر و تنها به یک نکته پیرامون اتمی شدن رژیم و یا خلع ید ایران از این توانمندی اشاره می‌کنم. این نوشتار به بسیاری از موارد و پارامترها اشاره نمی‌کند، اما در بخش های آتی سلسله نوشتار "استراتژی، کانون آن، و آنچه هست" پرداخته خواهند شد.

مبحث سیاسی-نظامی

آنچه در یکسال اخیر پیرامون پروژه اتمی جمهوری اسلامی روی داده، نه تنها منحصر به فرد است، بلکه ویژگی چند بُعدی هم دارد. تنها نگاهی گذرا به یک بُعد مؤکد اینست که خیلی ها در تکاپو هستند تا مذاکرات اتمی به نتیجه نرسد، و شکست بخورد. یکی می‌خواهد شکست بخورد چون از هژمونی بیش از حد جمهوری اسلامی در منطقه هراسان است. بطور مثال، "رهبران کشورهای عربستان سعودی، امارات متحده عربی و بحرین پس از ماه‌ها چالش با قطر، در نشست ریاض اختلافات را کنار گذاشتند. دیپلمات‌ها **نگرانی از احتمال توافق** اتمی ایران را دلیل اصلی این نزدیکی می‌دانند." به همین خاطر، "**جان کری** وزیر امور خارجه آمریکا به جز گفت‌وگو با چهار وزیر خارجه از کشورهای خلیج فارس با وزیر خارجه ترکیه و کانادا هم گفت‌وگو" می‌کند، تا تمام جوانب امر در نظر گرفته شود. اسرائیل، از اتمی شدن ایران، و مخصوصاً جمهوری اسلامی، هر شب کابوس می‌بیند. "**یووال اشیتانیتز**، وزیر اطلاعات و امور راهبردی اسرائیل، می‌گوید هر گونه توافق جامع اتمی با ایران باید مستلزم حذف کل توان غنی‌سازی اورانیوم و تولید پلوتونیوم در ایران باشد و نیز موجب قطع همکاری موشکی ایران و کره شمالی شود." واقعیت اینست که اتمی شدن ایران، و دستیابی جمهوری اسلامی به سلاح اتمی، به جز اینکه سلطه جویی اسرائیل در منطقه، و سرکوب روزانه مردم ستم‌دیده فلسطین را با مانعی جدی روبرو می‌کند، بلکه از یک تازی اسرائیل در منطقه جلوگیری کرده، و حنای اسرائیل برای آمریکا به عنوان شریک و دوست استراتژیک آمریکا در منطقه، بی‌رنگ می‌شود. آمریکا و دیگر قدرت های غرب که خلیج فارس را حیات خلوت خود می‌دانند و بی‌خیال از هر تنش و تهدیدی، نفت و ثروت ملی کشورهای حوزه خلیج فارس را به تاراج می‌برند، نمی‌خواهند با گردن کلفت اتمی، آنهم از جنس اسلامی آن، روبرو بشوند. اتمی شدن جمهوری اسلامی سیاه ترین سناریو برای چپاولگران نفت است، و می‌تواند ضربه استراتژیک به منافع ملی این کشورها وارد کند. اپوزیسیون رژیم اسلامی که خواهان سرنگونی نظام است، بدون شک از اتمی شدن رژیم نگران است، به باور بسیاری، رژیم اتمی را نمی‌توان به سادگی سرنگون کرد، مگر با کودتا و آنهم توسط نیروهای نزدیک به نظام. این نکته دقیقاً درست نیست. اگر اپوزیسیون قوی باشد، هر رژیمی را می‌توان تغییر داد. آفریقای جنوبی (آپارتاید)، بدون کودتا اما با همت مردم آن کشور، به ماندلا سپرده شد.

نتیجه باخت - باخت

از سالها پیش مصرّ بوده‌ام که روزی رژیم برای بقای خودش کوتاه آمده و "حق مسلم" را فدای ماندگاری خودش می‌کند. در این سناریوی محتمل، ملت ایران بطور حتم بازنده است؛ چرا که هم چندین میلیارد دلار ثروت ملی که صرف این پروژه شده است را از دست می‌دهد، و بجای "حق مسلم" کاریکاتوری از آن را خواهد داشت، و هم اینکه رژیم با سلام و صلوات جهانبخواران بر جایگاه خود تثبیت می‌شود. از سوی دیگر، اگر رژیم زیر فشار جناح های متعدد داخلی بشکند و در این مذاکرات کوتاه نیاید و به یک توافق جامع نرسند، بازهم ملت ایران بازنده است. "**علم الهدی**" این مردم تحمل ندارند مقام معظم رهبری دوباره جام زهر را بنوشند. هر نوع نتیجه‌ای که مذاکرات داشته باشد اگر خلاف میل مقام معظم رهبری باشد مردم در مقابل آن خواهند ایستاد." جناح هارتر و وابسته به خامنه‌ای با پرچم کردن این پُر که از "حق مسلم" کوتاه نیامده، جولان داده و برای انتخابات بعدی رئیس جمهوری، زمینه سازی می‌کند. در همان حال، جهانبخواران، که رژیم اسلامی را یک تهدید بالقوه می‌دانند بالاخره وارد یک درگیری نظامی می‌شوند، که البته، تنها مغبون این جنگ، ملت ستم‌دیده ایران است.

در کنار این باخت - باخت، مبحث کاپیتولاسیون را هم نباید از نظر دور داشت. هدیه "حق مسلم" برای "بقای رژیم"، و یا "استاتس کو" و "شروع جنگ"، نه تنها ثروت ملی را به باد خواهد داد؛ بلکه کوتاه آمدن جمهوری اسلامی در برابر خواست های جهانبخواران، به لحاظ استراتژیک، ملت ایران را هم از داشتن یک "حق" طبیعی محروم می‌کند، محرومیتی که کمتر از نتیجه معاهده ترکمنچای نخواهد بود. در این دو دهه، رژیم اسلامی می‌توانست این هزینه نجومی را صرف سازندگی زیرساختار کشور - کار، مسکن، و بهزیستی کند، اما نکرد. ساده اینکه، این درآمد ملی هزینه شده تا ایران هیچ نداشته باشد. ملت ایران هم چوب و هم پیاز را می‌خورد.

مبحث حقوقی و کاپیتولاسیون

آیا آنچه می‌نویسم، دقیقاً همان نیست که دانشجویان حامی رژیم در مقابل تأسیسات اتمی می‌گویند؟ به نظر من، تفاوت فاحشی بین این دو وجود دارد.

می‌دانیم که هدف رژیم از شروع این پروژه، منافع ملی، حق مسلم ملت، و یا پیشتازی و پیشرفت علمی نبوده است. رژیم با تکیه بر این پروژه می‌خواست، و هنوز هم می‌خواهد که بقای خود را تضمین کند. آنچه رژیم می‌کند، یا آنچه رژیم می‌خواهد، و آنچه به نفع رژیم خواهد بود اما، فقط یکطرف قضیه این مبحث است. آنطرف دیگر، "حق" ملت است، و اینکه چه کسی





می تواند این "حق" را به ملتی بدهد، یا از او بگیرد، و اصولاً، آیا کسی می تواند "حق مسلم" یک ملت را، بجز خود ملت، تعیین کند؟

بسیاری، به دلایل متعدد سیاسی، نمی خواهند به این سوال بپردازند که "بالاخره، انرژی هسته ای، حق مسلم یک ملت است، یا نه؟" سوال این نیست که آیا رژیم فریبکار است و پشت این واژه "حق مسلم" پنهان شده یا نه. سوال بر سر این نیست که آیا انرژی هسته ای بهترین روش برای تولید انرژی "پاک" است یا نه. سوال اصلاً این نیست که مخارج مدیریت راکتور اتمی سرسام آور است یا نه. سوال ساده و بی پاسخ، اینست که "حق مسلم" یک ملت را چه کسی باید تعیین کند، خود ملت یا اجنبی؟ مهم نیست کدام ملت؛ ملت انگلیس، آمریکا، اسرائیل، عربستان، و یا ایران. آیا هر ملتی "حق" دارد انرژی هسته ای داشته باشد یا نه؟ بدون اینکه وارد سفسطه شده و جدل کنیم، در یک کلام پاسخ دهیم، آری، یا نه؟ آیا این حق مسلم هر ملتی نیست که بتواند از دانش و انرژی هسته ای بهره مند شود، و توانمندی و دانش بومی داشته باشد؟ در یک سیستم دموکراتیک، یک ملت می تواند در فضایی سالم و دموکراتیک، دولت مورد نظر خود را انتخاب کرده و با این انتخاب، خود را از تمام امکانات و حقوق هسته ای محروم کند، و یا حتی بر داشتن سلاح اتمی اصرار ورزد - اما در یک نظام دموکراتیک.

می دانیم که حسن روحانی در یک نظام دموکراتیک انتخاب نشده، و می دانیم که چند صد میلیارد ثروت ملت ایران صرف این پروژه شده است، حال با این سوال روبرو می شویم که چرا این دولت غاصب اجازه باید داشته باشد روی منافع ملت ایران و ثروت ملی ایران مذاکره کند؟ آیا این کاپیتولاسیون و گردن نهادن به خواست اجنبی نیست؟

بیا بیاییم یک فرض محال را در نظر بگیریم. فرض بگیریم که رژیم تمام توانمندی هسته ای را تقدیم کند، یعنی هرچه غرب خواست را بدهد. حال بپرسیم که در این حالت و در ازای آن چه خواهد گرفت؟ بطور حتم، لغو تحریم ها، و ایجاد روابط حسنه با غرب، و ضمانت برای ادامه حیات. حال، سوال کنیم که آیا این روابط برطبق این شرایط، به نفع ملت است یا به نفع رژیم؟ آیا با خلع ید یک ملت از یک "حق"، و تثبیت یک نظام دیکتاتور بر آن ملت، آیا جهانخواران حامی آن ملت است یا دشمن آن ملت و تمام نهادهای سیاسی در اپوزیسیون سرنگونی طلب؟

فرض کنیم این "حق" از ملت ایران سلب شود. فرض بگیریم این رژیم پس از یک انقلاب مردمی ساقط شود. حال فرض بگیریم که ملت و دانشمندان به دانش برتر انرژی سولار (نوری) رسیدند، و اینبار آمریکا و جهانخواران بامبول درآورده و بگویند که ملت ایران "حق" داشتن سولار را ندارد. آنوقت چی؟ آیا باید آن "حق" را هم داد که سر و صدای این حضرات بلند نشود؟ توانمندی موشکی چی؟ توانمندی فضایی چی؟ آیا این یک نوع کاپیتولاسیون نیست؟ آیا در این مذاکرات، جمهوری اسلامی همان نمی کند که محمدرضا شاه می کرد؟

دشمنی با رژیم یک حرف است، حق و حقوق ملی یک حرف دیگر. سرنگونی طلب بودن یک میث است، استراتژی کلان ملت را بر مبنای خواست های غرب و زورمندان چیدن یک میث دیگر.

صحبت من بر سر این نیست که باید سلاح اتمی داشت، و یا اینکه راکتور اتمی ساخت و یا از روسیه وارد کرد، یا نکرد. صحبت بر سر اینست که خط قرمز یک ملت چه باید باشد، و اپوزیسیون این رژیم غاصب، چگونه باید از این خطوط قرمز دفاع کند؟ از خودمان وقت نگیریم و شعار ندهیم که خط قرمز "سرنگونی است". این را می دانم و به آن باور دارم، اما صحبت من فراتر از این است. روشنتر بگویم "آیا برای سرنگونی این رژیم حاضریم تمام حق و حقوق ملت را معامله کنیم؟" مثلاً، اگر جهانخواران گفتند حمایت آری اگر "گردستان از ایران جدا شود؟" یا جهانخواران وعده دادند که حمایت آری اگر "بلوچستان و آذربایجان و خوزستان، کشورهای مستقل شوند، و نام خلیج فارس هم تبدیل شود به خلیج عرب؟" در چنین حالتی، آیا برای سرنگونی، حاضریم با جهانخواران معامله کنیم؟ آیا حاضریم رژیم با کمک مستقیم یا غیر مستقیم اجنبی سرنگون شود، اما این "حق" یا آن "حق" ملت را معامله کنیم؟ اگر نه، و اگر به تمامیت ارضی ایران باور داریم و تمامیت ارضی را یک "حق" ملی می دانیم، چرا "حق" هسته ای شدن، و هسته ای ماندن را "حق مسلم" مردم نمی دانیم؟ تکرار می کنم، وارد بحث های ساده مثل اینکه بجای اینهمه خرج می توان صدها بیمارستان و مدرسه ساخت و... نشویم. البته که باید کار، مسکن، و بهزیستی در الویت قرار بگیرد. البته که انرژی پاک، بهتر از انرژی هسته ای است. بنابراین سخن بر سر انرژی اتمی خوبست یا نه، رژیم اسلامی ناقض حقوق بشر است یا نه، و... نیست. صحبت بر سر تعریف ما از "حق" ملت است، و اینکه هیچ کسی از جمله جمهوری اسلامی، حق ندارد حقوق ملی را در پشت درب های بسته معامله کند. رژیم معامله می کند برای بقایش، چرا ما باید معامله کنیم، حتی روی کاغذ و یا در یک مقاله و یا در یک بیانیه سیاسی؟

طبیعتاً، می توان نظر خود را در باره اتمی شدن یک کشور بیان کرد. مثلاً، من با اتمی شدن مخالفم، چرا که این انرژی "پاک" نیست، و تبعات دراز مدت اقتصادی، و انسانی آن آسیب زنده است؛ با بازدهی های سرزده از تمام سایت اتمی ایران، بسیار موافقم. اما این فقط نظر من است، و لزوماً بیان کننده "خواست" یک ملت نمی تواند باشد. آفریقای جنوبی این "حق" را پس از فروپاشی نظام آپارتاید، و بر سر قدرت رسیدن دولتی مردمی، از خود سلب کرد، ماندلاً نماینده بحق مردم آفریقای جنوبی بود (نه در شعار بلکه در عمل).

توافق جامع

توافق جامع، تفاهم سیاسی، تعلیق مذاکرات، و یا تمدید مذاکرات، همه و همه به نفع رژیم و جهانخواران است. برای رژیم زمان و آبروی دیپلماتیک می خرد. **ایوژن نیدیمی**، نایب رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس خواست رژیم را چنین خلاصه می کند "ما منتظر دو دستاورد لغو و یا تعلیق تحریم ها هستیم که لغو، حالت مطلوب است اما تعلیق یک موفقیت حداقلی" است. جهانخواران از سوی دیگر، به دنبال حذف حقوق ملی ملت، کاپیتولاسیون و بقای رژیم است. آنچه در وین می گذرد یک نمایش سازمان یافته برای ورود رژیم به جامعه جهانی، و چپاول ثروت ملی ایران است.

خلاصه کنم، من با سرنگونی نظام موافقم، اما با مذاکرات جاری اتمی که به حراج "حق" ملی ختم می شود، مخالفم. نتیجه مذاکرات هر چه که باشد، نه عزای رژیم، بلکه مصیبتی است برای ملت ایران. پس از قاجار و پهلوی، باری دیگر، رژیمی وطن فروش در حال زدن چوب حراج به حقوق و ثروت ملی است.

شاد باشید

علی ناظر

2 آذر 1393

23 نوامبر 2014

iranrcrisis@gmail.com



چرا "حکومت دینی" با قوانین دینی در تضاد و تناقضی انکار ناپذیر است؟
 می توان گفت که از پیدایش یکی از آخرین ادیان بزرگ تاریخ، بیش از 1500 سال می گذرد. طی این پانزده قرن انسان در درازنای تاریخ با پرسش ها، چراها و چگونه گی های بسیاری روبه رو شده است و رو به رو می شود. پرسش ها، مفاهیم و ارزش هایی که به شیوه زندگی و ارزش های جدید در ارتباطی تنگاتنگ قرار دارند. بدون تردید بسیاری از قوانین دینی حقوقی - جزایی و حتا حکومتی، با بدین دلیل جنبه ای اجرایی و سیاسی - حکومتی به خود گرفته و به اجرا گذاشته شدند. که قانون مدنی مدونی از سوی "قانون گذاران" تنظیم نشده بود. به ویژه در جوامع ابتدایی و عقب مانده.

البته در آن زمان که انسان ها با قوانین مدون دیگری آشنایی نداشتند و نیز عدم تفاهات فرقه ای - قبیله تی در اجرای قوانین بشری، لاجرم به قوانین "خدایی" روی می آوردند. قوانینی که پذیرش آن برای جامعه نیز آسان تر بود. و سوء استفاده کنندگان از مذهب به راحتی از آنها بهره برداری می کردند. جامعه بیشتر یکدست بود و بسیاری از این قوانین با نیازها و درک و فهم مردمان عصر همخوانی داشتند. بدین جهت که قابل درک و فهم نیست، بازگشت و ارجاع به سیستم هایی است که در دوره های خاصی نمود پیدا کرده اند.

از هنگامی که بشر وارد دوران مدرن شد - به ویژه از زمان رنسانس به بعد - جوامع بشری با اندیشه های گوناگون و متنوعی مواجه شدند. تنوع اندیشه ها، فرهنگ ها و عقاید، و رفتارها و ارزش های گوناگون، لزوم تغییر نوع نگاه به حکومت ها و ساختارهای سیاسی را بیش از پیش دامن زد. هر چند که تا همین چند دهه پیش و در آستانه ورود به پست مدرنیسم، در بسیاری از کشورهای حکومت های ایدئولوژیک با یکدست کردن جامعه و سیطره قوانین خود، عملاً حق و حقوق بسیاری از گروه ها و دگراندیشان اجتماعی - سیاسی و مذهبی را نادیده می گرفتند. و امروز نیز ما شاهد حکومت هایی هستیم که با تکیه بر قوانین مذهبی، حق و حقوق دگراندیشان و شهروندان معتقد به ادیان و عقاید دیگر را پاک می سازند. این نوع نگرش را در فضای کنونی "جهان اسلام" بیشتر شاهد هستیم. حکومت "جمهوری اسلامی ایران"، نمونه روشنی و مشخصی از این نوع سیستم هاست که خود زمینه ساز و الگویی برای حکومت طالبان، و اکنون داعش و بوکو حرام شده است. هر چند که می توان حکومت شیخ نشین عربستان را نیز بدان ها افزود. آنچه که این حکومت ها مدعی آن هستند، اجرای احکام دین و سنت پیامبر می باشد. در این حکومت های توتالیتر، آنچه که عجیب به نظر می آید مجبور ساختن پیروان ادیان و دیگر عقاید و باورها به زندگی به سبک و شیاق مسلمانان است. از پوشش گرفته تا نوشیدن! در حالی که در هیچ اثر تاریخی مشاهده نشده است که محمد دیگر پیروان ادیان را به زندگی به روش مسلمانان وادار کرده باشد. برای نمونه در هیچ اثری مشاهده نمی شود که محمد مسیحیان و یا یهودیان را در نوع پوشش و خورد و خوراک شبیه مسلمانان، مجبور کرده باشد. در مدینه که محمد به مثابه حاکم عمل می کرد، نه تنها با دیگران مشورت می کرد، که حتا با مسیحیان و یهودیان پیمان می بست.

تضاد و تناقض حکومت دینی با دین!

همانطور که می دانیم قرن هاست که مسلمانانی که به احکام دین خود باور داشته اند، بدون "حکومت های مذهبی" - و الزاماً نه ضد دینی یا غیر دینی - به دستورات دینی خود عمل می کرده اند. بر اساس درجه ایمان و مسئولیت پذیری خود. بسیاری هم به رغم مسلمانانی - نماز نمی خوانده اند، روزه نمی گرفته اند، مشروب می نوشیده اند و بسا اعمال دیگری را نیز انجام می داده اند که در تضاد آشکار با اعتقاداتشان بوده است. حتا در مورد حجاب نیز در کشورهای مختلف شکل یکسانی نداشته و در هر منطقه ای پوشش های متفاوتی داشته اند. در بسیاری از روستاهای ایران - برای نمونه در جنوب - حتا چادر متداول نبود. مذهب ای توری بر سر زنان با لباس هایی معمولی. منظور این بوده است که حتا "مومنان" (مسلمانان) نیز در پیروی از دستورات دینی خود انطوری که خود می خواسته اند، عمل می کرده اند. البته سرزنش، نکوهش و حتا در مواردی مجازاتی نیز از سوی اصحاب مذهب و قدرت در نظر گرفته می شد. و با پدران و مادران که به زور فرزندان خود را وادار به اجرای فرایض دینی می کردند. ولی در مجموع خود مسلمانان نیز در رعایت با عدم رعایت دستورات دینی، مختار بودند. سنی ها در کنار شیعیان، و مسیحیان و یهودیان آزادانه می زیستند.

مشکل از آن جایی شروع می شود که حکومت ها چوب و چماق به دست می گیرند و تبدیل به آمر به معروف و ناهی از منکر می شوند. طبق آیات قرآن، هر حکم دینی و هر دستور دینی فقط برای مومنان صادر شده است و نه برای مردم به طور عام.

هر حکم و دستوری که در قرآن آمده است، ویژه کسانی است که بدان ایمان دارند. از این روست که این دستورات و احکام همواره به طور مستقیم خطاب به ایمان آوردندگان است. برای نمونه:

- "ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما مقرر شده." (1)
- "ای کسانی که ایمان آورده اید را با چندین برابر مغزورید." (2)
- گوییبد: (3)
- "ای کسانی که ایمان آورده اید، از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید." (4)

در آغاز قرآن نیز به صراحت به این امر تأکید شده است "که این کتاب راهنمای پرهیزگاران است. آنان که به غیب ایمان دارند و نماز را برپا می دارند..." (5)

حال تصور کنید که این دستورات به زور شامل تمامی اقشار اجتماعی شود. به ویژه در جوامع کنونی که انسان ها با باورهای گوناگونی در همه ک جوامع وجود دارند. آیا به راستی می توان از یک اتئیست که به خدا و دین باور ندارد، خواست تا نماز بخواند و یا روزه بگیرد؟! بختنامه ای و حکومتی شدن احکام دینی نه تنها در تضاد آشکار با دستورات قرآنی قرار دارد، - چرا که همانطور که پیش از این گفته شد، فقط برای ایمان آوردندگان است - بلکه به نوعی دین را به سخره گرفتن نیز به حساب می آید. و از آنجایی که در یک جامعه مدرن و متکثر، شهروندانی با ده ها آیین و باور زندگی می کنند، برنامه ای مسخره و ضد دینی صادر می شود. "اجرای در دین نیست" (6) را به هرگونه ای تعبیر کنیم، برنامه اجباری - حکومتی مذهبی و دینی از آن بیرون نخواهد آمد. برخی برای خنثی ساختن این آیه می گویند در پذیرش دین اجباری نیست، اما بعد که پذیرفتی، اجبار هست! اگر هم این برداشت کوتاه بینانه درست باشد، پس باز هم شامل "ایمان آوردندگان" می باشد. نفی حکومت مذهبی در این مقاله، اتفاقاً تکیه بر همین موضوع است که دستورات و احکام دینی برای "مومنان" است و نه غیر مومنان.

اگر سوره کافرون را که جزو آخرین سورات قرآنی است در نظر بگیریم، به روشنی می توان پذیرش دگراندیشی را در آن مشاهده کرد. و از آن این جهت گیری را استخراج نمود که هرکسی به دین خودش:

"بگو ای کافران، من نمی پرستم آنچه را که شما می پرستید. و شما نیز نمی پرستید آنچه را که من می پرستم. و نه من آنچه را شما پرستش کرده اید می پرستم. و نه شما می پرستید آنچه را من می پرستم. بنا بر این دین شما برای خودتان و دین من برای خودم."

دکتر شریعتی نیز به صراحت حکومت مذهبی و روحانی را نفی می کند و آن را چنان تشریح می کند که گویی خود شاهد زنده حکومت "جمهوری اسلامی" بوده است:

"حکومت مذهبی، رژیم است که در آن به جای رجال سیاسی، رجال روحانی (مذهبی) مقامات سیاسی و دولتی را اشغال می کنند و به عبارت دیگر حکومت مذهبی یعنی حکومت روحانیون بر ملت. آثار طبیعی چنین حکومتی یکی استنباد است، زیرا روحانی خود را جانشین خدا و مجری اوامر او در زمین می دانند، و در چنین صورتی مردم حق اظهار نظر و انتقاد و مخالفت با او را ندارند.

مفهوم انقلاب و دوران گذار به سوسیالیسم از دیدگاه مارکسیستی مفهوم «انقلاب «دو جنبه دارد. یکی بعد سیاسی و دیگری بعد اجتماعی آن است. در انقلاب سیاسی قدرت سیاسی از یک طبقه به طبقه دیگر یا از بلوکی از طبقات به بلوک دیگری از طبقات منتقل می شود. برای نمونه در انقلاب های بورژوا دمکراتیک قدرت سیاسی از اشراف و فئودال ها به بورژوازی منتقل می شود. به سخن دیگر، در هر انقلابی، چه بورژوا دمکراتیک و چه سوسیالیستی یک جنبه از این انقلاب، انتقال قدرت سیاسی است. اما، انتقال قدرت سیاسی به این علت صورت می گیرد که انقلاب اجتماعی بتواند انجام شود. در نتیجه هر انقلاب سیاسی (یعنی تغییر قدرت سیاسی)، انقلابی اجتماعی (یعنی انقلابی که بواسطه آن وجه تولید جاری به وجه تولید جدید متحول می شود) نیز به دنبال خود دارد. به عبارت دیگر، هدف از انقلاب سیاسی در واقع رسیدن به انقلاب اجتماعی است (یعنی تغییر کل نظام). بنا بر این هرگاه از انقلاب بورژوا دمکراتیک یا انقلاب سوسیالیستی صحبت می کنیم می باید هم جنبه سیاسی و هم جنبه اجتماعی آن را در نظر گرفته شود. یعنی در جامعه تغییراتی باید صورت گیرد تا یک وجه تولید از آنچه هست به چیز دیگری تبدیل شود و آن مستلزم دوره ای از تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. این دوران انقلاب اجتماعی از دیدگاه مارکسیستی دوران گذار نامیده می شود.

اما یک تفاوت مهم بین انقلاب سوسیالیستی و انقلاب بورژوا دمکراتیک وجود دارد. تقریباً بخش عمده انقلاب اجتماعی بورژوایی قبل از انقلاب سیاسی انجام می شود. انتقال اقتصادی - اجتماعی از وجه تولید فئودالی به وجه تولید سرمایه داری در بطن جامعه فئودالی آغاز می شود. یعنی، رشد تولید کالایی در دل جامعه فئودالی رخ می دهد. مارکس در توضیح رشد تولید کالایی به نقش نیروی دریایی انگلیس، پرتغال، هلند و اسپانیا در دوران فئودالی اشاره می کند. این نیروی دریایی که به تجارت جنبه بین المللی و گسترده ای می دهد، بازار وسیعی برای محصولات مانوفاکتور ایجاد کرد که موجب گسترش سریع تولیدکالایی و بطور کلی مناسبات سرمایه داری در بطن جامعه فئودالی شد. در تاریخ مشاهده می شود که در انقلابات بورژوا دمکراتیک، بورژوازی حتی قبل از انقلاب سیاسی صاحب قدرت عظیم اقتصادی بود. به پشتوانه همین قدرت اقتصادی، بورژوازی حتی قبل از انقلاب سیاسی به درجه ای در قدرت سیاسی نیز سهیم بود. به طور مثال در انگلیس، فرانسه، پرتغال، هلند و اسپانیا اشکالی از پارلمان که بورژوازی نیز در آن شرکت داشت و می توانست از منافع خود دفاع کند، وجود داشت. یعنی سرمایه داری قبل از انقلاب سیاسی و تسخیر قدرت به مرحله ای از رشد اقتصادی - اجتماعی در بطن همان جامعه کهن می رسد. ولی این به معنی توقف انقلاب اجتماعی پس از پیروزی انقلاب سیاسی نیست. بورژوازی هنگامی که حاکم می شود و قدرت سیاسی را در دست می گیرد اقداماتی دیگر نیز انجام می دهد تا مقرر دست و پا گیر فئودالی را از جلوی پای مناسبات کالایی بردارد. شاید بتوان ادعان داشت که تلاش هایی را که بورژوازی پس از کسب قدرت سیاسی در جهت ایجاد بازار واحد ملی انجام می دهد نیز می توان جزئی از اقدامات دوران انتقال از فئودالیسم به سرمایه داری محسوب کرد.

اما، در انقلاب سوسیالیستی به شکل متفاوتی وضعیت تغییر می کند. به این معنی که سوسیالیسم به منزله اجتماعی کردن مالکیت در تولید نمی تواند قبل از تسخیر قدرت سیاسی صورت بگیرد. مالکیت خصوصی می تواند در داخل اقتصاد ماقبل سرمایه داری رشد کند، اما مالکیت اجتماعی نمی تواند بدون الغای مالکیت خصوصی به واقعیت تبدیل شود. تولید سوسیالیستی یا باید سراسری باشد و یا جزء به جزء امکان پذیر نیست.

ادامه دارد

یک زعیم روحانی خود را به خودی خود زعیم می داند، به اعتبار اینکه روحانی است و عالم دین، نه به اعتبار رای و نظر و تصویب جمهور مردم. بنابراین یک حاکم غیر مسئول است و این مادر استبداد و دیکتاتوری فردی است و چون خود را سایه و نماینده خدا می داند، بر جان و مال و ناموس همه مسلط است و در هرگونه ستم و تجاوزی تردید به خود راه نمی دهد بلکه رضای خدا را در آن می پندارد. گذشته از آن، برای مخالف، برای پیروان مذهب دیگر، حتی حق حیات نیز قائل نیست. آنها را مفضوب خدا، گمراه، نجس و دشمن راه دین و حق می شمارد و هر گونه طلبی را نسبت به آنان عدل خدایی تلقی می کند! (7)

وی در جای دیگری نیز به اثرات زیان بار استبداد روحانی اشاره دارد: "استبداد روحانی"، سنگین ترین و زیان آورترین انواع استبدادها در تاریخ بشر است." (8)

بنا بر این احکام و دستورات مذهبی - به صرف اکثریت مسلمان - نمی تواند شامل حال "اقلیت" غیر مسلمان گردد. و درست به همین دلیل نمی توان آن را در برنامه و ساختار سیاسی حکومتی که همه ی شهروندان را شامل می شود، قرار داد. از این روی و با توجه به چنین رویکردی، حکومت مذهبی، راه و رسم در تضاد و تقابل با دستورات مذهبی که روی سخن آن فقط با "ایمان آوردگان" است، در پیش می گیرد. (9)

- منابع:**
- (1) بقره، آیه 183..... (2) آل عمران، آیه 130
 - (3) نساء، آیه 43..... (4) بقره، آیه 254
 - (5) سوره بقره آیات 2 و 3..... (6) بقره، آیه 256
 - (7) شریعتی، مجموعه آثار 22، ص 197
 - (8) شریعتی، م. ا.، ص 263
 - (9) البته منظور این نیست که حکومت مذهبی برای مومنان نیز مناسب و مفید است. چرا که همانطور که در بخش های پیشین گفته شد، نگارنده بر این باور است که احکام حقوقی و جزایی دینی در زمان خود و در فضای فرهنگی و اجتماعی آن روزگار مناسب بوده است. و نه برای قرن ها بعد که قوانین مدنی تدوین شده و نیازها، ارزش ها و معیارهای اخلاقی - اجتماعی تغییرات عمیق و دامنه داری یافته است!

کلیه مطالب ویژه ماهنامه دیدگاه سوسیالیست شده و توسط انتشار سوسیالیستی در برابر استبداد ان به عهده نمی گردد. ماهنامه دیدگاه سوسیالیست در انتقام و انتقام طلبان آزادی می باشد.



سرسختن شماره 1 ماهنامه دیدگاه سوم

صفحه 44

چندیست که نگاه به تغییر رژیم در ایران دچار بازنگری شده است، بخصوص پس از آغاز "ترمش فهرمانانه" جمهوری اسلامی. برخی از فعالین سیاسی دلسردانه به این نتیجه رسیده اند که ابوزیسیون خارج از کشور ضعیف و ناتوان شده، و رژیم، قدرات از آنست که محاسبه می شده است. به نظر این هموطنان، سرنگونی تمامیت نظام امریست غیر ممکن، و هرگونه فعالیتی می بایست در راستا و هماهنگی با مبارزات رهبری شده در داخل کشور باشد.

همکاران دیدگاه سوم، سرنگونی تمامیت جمهوری اسلامی را با حضور ملموس آزادیخواهان در صحنه برای سمت و سو دادن خیزش های خودجوش مردمی امکان پذیر می دانند؛ اما سرنگونی را تنها برای سرنگونی نمی خواهند.

اهداف عالیله آزادیخواهان، تنها با گذار از خودآگاهی عمومی، ارتقاء فرهنگ مبارزاتی، و تحمل دیدگاه مخالف امکان پذیر است. به باور ما، گفتمان سازنده و فعال، آزادی اندیشه، بیان و مطبوعات، از اصول پایه یک جامعه سالم هستند؛ بدون باور عملی به آزادی های فردی و شهروندی، بدون باور عملی به عدالت اجتماعی و بدون باور عملی به تحمل دگراندیشان، امر سرنگونی، به تنهایی یک فعل رفورمیستی است که به استبداد در شکلی متفاوت می انجامد.

به نظر ما، ابوزیسیون خارج از کشور با یک برنامه مشخص و هماهنگ، می تواند فراتر از یک گروه فشار مداخله گر باشد. سرنگونی، بدون در نظر گرفتن نقش آفرینی ملتون لائیک و نیروهای چپ و سکولار در تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، اگر هم موفق شود، نمی تواند تضمین کننده ایرانی آباد و آزاد بشود. حضور و همبستگی تلاشگران برای احقاق حقوق سیاسی و مدنی، نه تنها خواست های تهیدستان و آسیب دیدگان جامعه را برجسته می کند، بلکه نوید دهنده کثرتگرایی و تعامل در ایران فردا است.

دیدگاه سوم بر حضور فعال رسانه ها، در ارائه نقطه نظرات تحلیلیگران، دگراندیشان، و پژوهشگران سیاسی-فلسفی، تأکید دارد. ما بر این باوریم که با احترام متقابل، و با منات و سعه صدر، می توان هر نظر و دیدگاهی را شنید، مورد بررسی قرار داد، و با توجه به اصول و باورهای خدشه ناپذیر فردی و گروهی، دیدگاه های غیرواقعی، انحرافی، و مسموم را به چالش کشاند. نقش آفرینی رکن چهارم در زدودن جو نومیدی، در معرفی فعالیتهای نیروهای دگربر در تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، در ایجاد کانال تماس بین شخصیتها و نهادهای سیاسی، و ارائه برنامه های پیشنهادی احزاب و تلاشگران سیاسی-مدنی غیر قابل کتمان است.

رسانه های وابسته به رژیم اسلامی، در یک طرح از پیش برنامه ریزی شده، سعی دارند بر این باور که هرگونه فعالیتی بی نتیجه و باطل است، دامن بزنند. دیدگاه سوم از نقاط ضعف جنبش آگاه است و آن را نادیده نمی گیرد، اما تلاش رژیم برای ایجاد جو نومیدانه را دلیلی بر وجود نقاط مثبت و تعیین کننده جنبش سرنگونی طلبانه ارزیابی می کند.

همکاران دیدگاه سوم، طبیعتاً در کلیه امور هم نظر نیستند، و در برخی از موارد تحلیل کاملاً متفاوت دارند. اما این اختلاف دیدگاهی را گرمی داشته و همکاری با یکدیگر را بخشی از اندیشه حاکم بر ماهنامه می دانند؛ اندیشه و دیدگاه همگرایی، همسویی، و اتحاد برای سرنگونی.

امید است انتشار ماهنامه دیدگاه سوم برای حداقل یک زمانبندی شش ماهه، بتواند زمینه ساز تشکیل گروه تماس مابین نهادهای سیاسی و شخصیت های آزادیخواه، و ابزاری برای تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان بشود. ما از کلیه شخصیتها، تلاشگران برای نهادینه شدن حقوق سیاسی-مدنی، و نهاد های سیاسی دعوت می کنیم تا ماهنامه دیدگاه سوم را بعنوان ابزاری برای بیان خواسته های خود پذیرفته و با همکاری مثبت و مستقیم با ما، زمینه را برای برداشتن گامهای مثبت در آینده فراهم آورند.

**دیدگاه سوم را از طریق ایمیل
به داخل ایران ارسال کنید.**



تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، برای سرنگونی